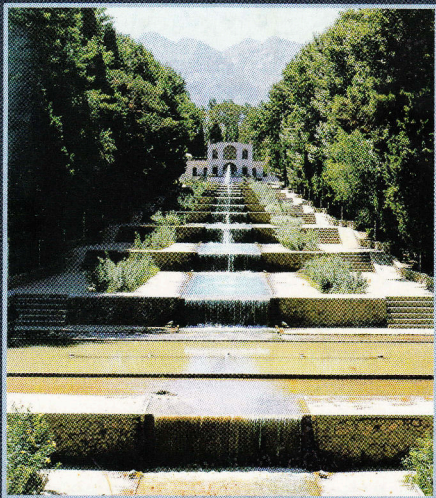




در این شماره:

سخنی با ستم‌پدگان
گذار از انزوا و مجسولیت، چالش‌ها و بحران‌های آن
بهار عربی و خلا فرهنگی
پایان جهان کی و چگونه روی می‌دهد؟



یادداشت ماه سخنی با ستیدگان

احبای ایران بی گمان در طی یک قرن ونیم اخیر رنج و آزار بسیار از دست معاندان امر بهائی تحمّل کرده اند که یکی از نتایج فشار ستیمگران حساسیت شدید احباء در قبال هر گفتار غیر بهائیان است که گاه آنان را ملامت می کنند که چرا در فعالیت های قاطبه ایرانیان در مبارزه با رژیم کنونی مشارکت نمی کنند. پاسخ این سؤال دشوار نیست اولاً بهائیان راه های حقوقی یعنی شکایت به مراجع ذی ربط و اقدامات قانونی را ترجیح می دهند چنانکه همیشه در خود ایران به مراجع یعنی اولیای امور مراجعه می شود و هنگامی که آنها از قبول یا ترتیب اثر دادن به شکایت بهائیان امتنع می کنند ناچار موضوع به مؤسسات بین المللی چون شورای حقوق بشر در سازمان ملل متحد ارجاع می شود. ثانیاً اعتراض بهائیان، به موجب تعالیم آئین خود، به ظلم است. پرخاشگری به ظالم و مقابله و معارضه با او برای بهائیان مطرح نیست.

بقیه در صفحه ۹

فهرست مندرجات

آثار مقدسه / ۳	قدسیه خانم اشرف، داستان یک زندگی (پین) / ۳۴
گذار از انزوا و مجهولیت،	آیا زبان فارسی زبان علم نیست؟ / ۴۰
چالش ها و بحران های آن / ۵	با لغات نوساخته چه باید کرد؟ / ۴۳
دنباله یادداشت ماه / ۹	برقهرمانان ایران چه می گذرد؟ / ۴۶
بهار عربی و خلأ فرهنگی / ۱۱	یادی از دکتر علی محمد ورقا / ۴۸
پایان جهان کی و چگونه روی می دهد؟ / ۱۵	برادران صمدانی / ۵۲
از دیاد لامذهبان / ۱۹	معرفی کتاب / ۵۶
تاریخ دیانت بهائی در شیراز (۳) / ۲۲	از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۸
معجزه سقاخانه چهارراه آقا شیخ هادی / ۲۸	نامه های خوانندگان / ۶۰

شرح روی جلد: باغ شاهزاده، ماهان، نمونه ای از معماری باغ های ایرانی

نطق حضرت عبدالهء بهاء بهنگام ترك امریکا

۲۶ ذیحجه، ۵ دسامبر ۱۹۱۲ (نقل از بدایع الآثار ج ۱)

هوالله

این روز آخر و ملاقات آخری است، حال دیگر سوار واپور [کشتی بخاری] شده می رویم و این آخر وصیت من به شما است و به کرات برای شما صحبت داشتم و به وحدت عالم انسانی دعوت کردم که جمیع بشرندگان خداوند هستند و خدا به جمیع مهربان، کل را رزق می دهد و حیات می بخشد. در حضرت ربوبیت جمیع بند اند و فیوضات الهیه یکسان مبدول، لهذا باید ما هم با جمیع ملل عالم در نهایت مهربانی باشیم و این تعصبات دینیه و جنسیه و تعصبات وطنیه و سیاسیّه را فراموش نماییم. جمیع روی زمین یک کره است و جمیع امم یک سلاطه اند و کل بندگان یک خداوند پس هر نفسی سبب کدورت دیگری شود نزد خدا گنهگار است. خدا جمیع قلوب را مسرور می خواهد تا هر فردی از افراد در نهایت سعادت زندگانی نماید و از اختلافات و تعصبات دینی و مذهبی و تعصبات جنسی و سیاسی و وطنی بیزار و در کنار گردد. شما که الحمدلله چشمتان بینا شد و گوشتان شنوا گشت و قلبتان آگاه، دیگر نباید نظر به این تعصبات و اختلافات نمایید بلکه باید نظر به الطاف الهی کنید که او شبان حقیقی است و به جمیع اغنام خود مهربان. با آنکه خدا به جمیع مهربانست آیا جائز است ما که بندگان او هستیم با یکدیگر جنگ و جدال نماییم لا والله. بلکه باید به شکرانه قیام کنیم و شکرانه الطاف الهیه الفت و التیام با یکدیگر است و محبت و مهربانی به عموم. خلاصه مبادا قلبی آزرده نماید یا درباره یکدیگر غیبت کنید. با جمیع خلق یگانه باشید، جمیع را خویشان خود شمرد، همیشه مقصدتان این باشد که دلی را مسرور کنید، گرسنه ای را اطعام نمایید، برهنه ای را بپوشانید، ذلیلی را عزیز کنید، بیچاره ای را چاره ساز گردید و پریشانی را سر و سامان بخشید. این است رضای الهی، این است سعادت ابدی، این است نورانیت عالم انسانی.

بجائی
بجائی
کنونی
یت به
یعنی
متنوع
رجوع
ظان و

فحه ۹

۳۷

گذران

چالش

فریدون وهمن

از این ح

یکصد و شص

ناخواه جمعه

انزوا کشانید

ساخت. این

آزارهای وقف

سیاست کتی

رانندن به ثی

به خود. وز

گفتمان عم

برای آن

مردم ایران

سازند سوی

را نیز به ک

قانونی. مح

یا نشر روز

بر غیر به ثی

پیام بهائی

چون من برای شماها عزت ابدیه می‌خواهم لذا چنین نصیحت می‌نمایم. می‌بینید در بالکان چه خبر است، 'چه خون‌ها ریخته می‌شود، چقدر اطفال یتیم می‌گردد، چگونه اموال به غارت می‌رود، چه آتشی شعله‌ور است. با وجودی که خدا آنها را به جهت محبت خلق کرده آنها خون یکدیگر می‌ریزند، خدا آنها را برای تعاون و تعاضد یکدیگر آفرید آنها به نهب و غارت همدیگر مشغولند بجای این که سبب راحت نوع خود شوند مزاحمت یکدیگر می‌نمایند پس شماها باید همت را بلند نمایید، به دل و جان بکوشید بلکه نورانیت صلح عمومی بدرخشد، این ظلمت بیگانگی زائل گردد، جمیع بشر یک خاندان شوند و هر فردی خیر عموم خواهد، شرق به غرب معاونت کند، غرب به شرق اعانت نماید زیرا کره ارض یک وطن است و نوع انسان در تحت فیض و حمایت یک شبان. ملاحظه نمایید که انبیای الهی چه صدمات و بلایایی دیدند به جهت این که نوع بشر محبت یکدیگر کردند و به حبس الفت و اتفاق تشبث نمایند و آن نفوس مقدسه حتی جان خود را فدا کردند. ببینید چقدر خلق غافلند که با وجود این زحمات هنوز در جنگ و جدالند.

... حال تکلیف شماها دیگر است چه که مطلع بر اسرار الهی شدید چشم بینا و گوش شنوا دارید خدا باید با عموم در نهایت مهربانی معامله نمایید، هیچ عذری ندارید زیرا رضای الهی را دانستید که در خیر و صلاح عموم است... پس به موجب این تعالیم عمل نمایید بلکه این ظلمات حرب و جدال زائل شود، نورانیت الهیه جلوه نماید، شرق منور گردد و غرب معطر شود، جنوب و شمال دست در آغوش یکدیگر نماید و امم عالم در نهایت محبت با هم معاشرت و الفت یابند تا به این مقام نرسند عالم انسانی را راحت نیابد، سعادت ابدیه حاصل نشود اما اگر به موجب این تعالیم مقدسه عمل نمایند عالم ناسوت آینهء ملکوت گردد، روی زمین جنت ابهی و غبطه فردوس برین شود... ■

یادداشت:

۱- شروع اولین جنگ‌های بالکانی در ۱۷/۱۰/۱۹۱۲ بود. صرب‌ها و بلغارها در جنگ میان ایتالیا و امپراطوری عثمانی استفاده می‌کنند که ماسدونی (مقدونیه) را بین خود تقسیم کنند در همان موقع ترک‌ها مایلند این منطقه را کلاً به خود منضم سازند.

گذار از انزوا و محبوسیت،

چالش ها و بحران های آن

فریدون وهمن

دروغ هایی که بطور دائم نثار جامعه بهائی می شد وسیله دیگری بود که بهائیان را به صورت بیگانه داخلی در آورند و آنان را هر چه بیشتر به انزوا بکشانند.

در سال های پیش از انقلاب، با وسعت گرفتن جامعه بهائی و پیشرفت های علمی و اقتصادی که بسان دیگر اقشار جامعه نصیب اعضای آن شد، این انزوا تشدید یافت. اینک بهائیان تقریباً خودکفا بودند. بیمارستان و دکرو داروخانه، فروشگاه لباس، وکیل دادگستری، آژانس مسافرتی و مقاطعه کار و فروشنده لوازم خانگی و غیره داشتند و طبعاً برای رفع نیازهای خود ابتدا به افرادی آشنا و مطمئن رو می آوردند. تشکیل جمعیت ضد بهائی حجّیه و هجوم ناجوانمردانه ایشان به تشکیلات و جلسات تبلیغی بهائی (که تنها منفذ باریک تماس با غیربهائیان بود) جامعه را بیشتر منزوی ساخت و

از این حقیقت نمی توان چشم پوشید که یکصد و شصت سال مبارزه با آیین بهائی خواه ناخواه جامعه بهائی ایران را به نوعی عزلت و انزوا کشانید و آن را در حصاری نامرئی محبوس ساخت. این انزوا تا حدی نتیجه سرکوب ها و آزارهای وقفه ناپذیر و تا حد بیشتری پی آمد سیاست کلی مخالفان این آیین برای بیرون راندن بهائیان از صحنه، مشغول داشتن ایشان به خود، و زدودن نام بهائی و پیام آن از ذهن و گفتمان عامه مردم بود.

برای آن که حضور جامعه بهائی را در میان مردم ایران هر چه بیشتر نامحسوس و بیرنگ تر سازند سوای سرکوب ها و آزارها، وسایل دیگری را نیز به کار گرفتند، مانند انواع محدودیت های قانونی، ممنوعیت تأسیس مدارس و دانشگاه ها یا نشر روزنامه و کتاب، منع تشکیل جلساتی که بر غیربهائیان باز باشد و غیره. سیل تهمت ها و

در خود فرو برد. اصل عدم دخالت در امور سیاسی بهانه‌ای شد که برخی بهائیان حتی گوش بر اخبار جاری و وقایع و حوادث جهان پر تحول دور و بر خود ببندند، با آثار ادبی و تاریخی فارسی و یا ترجمه‌های مفید از زبان‌های دیگر بیگانه شوند و حوزه مطالعات ایشان منحصر در مطبوعات و کتاب‌های بهائی باشد. عزلت فرهنگی شکافی به ظاهر بی‌اهمیت ولی در باطن عمیق بین دو جامعه ایجاد کرد. دوری گرفتن و پرهیز هم‌میهنان غیر بهائی از بهائیان که دلایل آن را می‌دانیم نیز بر این انزوا افزود و وضعی پیش آورد که همگان شاهدش بودیم.

ناگفته نماند زندگی در حصاری که به دور جامعه بهائی کشیده شد برای اغلب بهائیان مطبوع بود. محیطی مأنوس و آشنا فراهم آمده بود که می‌توانستند بدون احساس خطر و یا نگرانی از تعرض و توهین و تحقیر، ساعاتی در اجتماعی روحانی و دلپذیر دور هم باشند و احساس دلگرمی و شادی نمایند. این احساس آنچنان قوی بود که گویی بهائی بودن برای برخی مساوی بود با پا را از حصار جامعه بیرون نگذاشتن.

عوارض جنبی انزوا و گوشه‌گیری در یک فرد با عوارض و صدماتی که یک جامعه منزوی به آن دچار می‌شود بی‌شبهت نیست. شخص منزوی در جهان خود به همه کس بدگمان است، اطرافیان را دشمن می‌شمارد و گاه از کوچکترین تماس با فرد دیگر هراس دارد. اما جامعه ما این خوشبختی را داشت که بتواند به

مدد تعالیم بهائی تا حد فراوانی خود را از رنج‌ها و بیماری‌های جنبی چنین انزوایی مصون نگاه دارد. این تعالیم سراسر تشویق به معاشرت و رفت و آمد با دیگران، عشق و محبت به هم‌نوع، خوشبینی و امید به آینده، تماس با غیر بهائیان و آشنا نمودن ایشان با تعالیم بهائی و انس و الفت حتی با بیگانگان و دشمنان است. این آثار گهربار آنچنان فراوان و در دسترس همگان است که ما را از آوردن نمونه و مثال بی‌نیاز می‌سازد. با یاری گرفتن از چنین تعالیمی جامعه در ایران به انزوای کامل کشیده نشد. بهائیان با غیر بهائیان معاشرت و یا داد و ستد تجاری داشتند، بین ایشان و پیروان دیگر ادیان حتی ازدواج صورت می‌گرفت، رفت و آمد با اعضای غیر بهائی خانواده (اگر آن‌ها تعصبی نداشتند) رایج بود و افرادی از بهائیان به مدارج علمی بالا در دانشگاه‌ها و مراجع دیگر درخشیدند و شهرت ایشان به بهائیت بر شهرت و نام نیک جامعه افزود.

انقلاب اسلامی و خروج چند میلیون ایرانی به خارج از کشور در ابتدا تغییر عمده‌ای در این وضع ایجاد ننمود. در پانزده بیست سال پس از انقلاب دوستان ایرانی مسلمان هنوز از گفتگو درباره دین بهائی پرهیز می‌کردند و جریده و رسانه‌های برون مرزی کلمه بهائی را کم‌کم جزء کلمات ممنوعه بشمار می‌آوردند. خضم هست یکی از روزنامه‌های معتبر برون مرزی از درج آگهی محفل تذکریک بهائی خودداری کرد فقط به این بهانه که لحن بهائی دارد! اما اینک وضع دگرگون شده. با انتشار

جهانی اخبار
شدن صدای
بین‌المللی
فعالیت‌های
رسانه‌های
غیره، کم‌کم
هم‌میهنان
ایران آن
می‌خواهند
و ستم قرار می‌دهند
چه می‌گویند
آنچه تا حد
دارد یا نه؟
ایرانیان این
از به کار
کلمه به
پرس و جو
آن ندارند.
از دیگر
از دین اسلام
مأنوس و ستم
در هم کوبیده
اسلامی که
برده‌اند تجر
ناپذیر حکوم
آشنا و بیگانه
و ترورهای
گرفته، بر هم
فسادهای گ
افتادن از ص

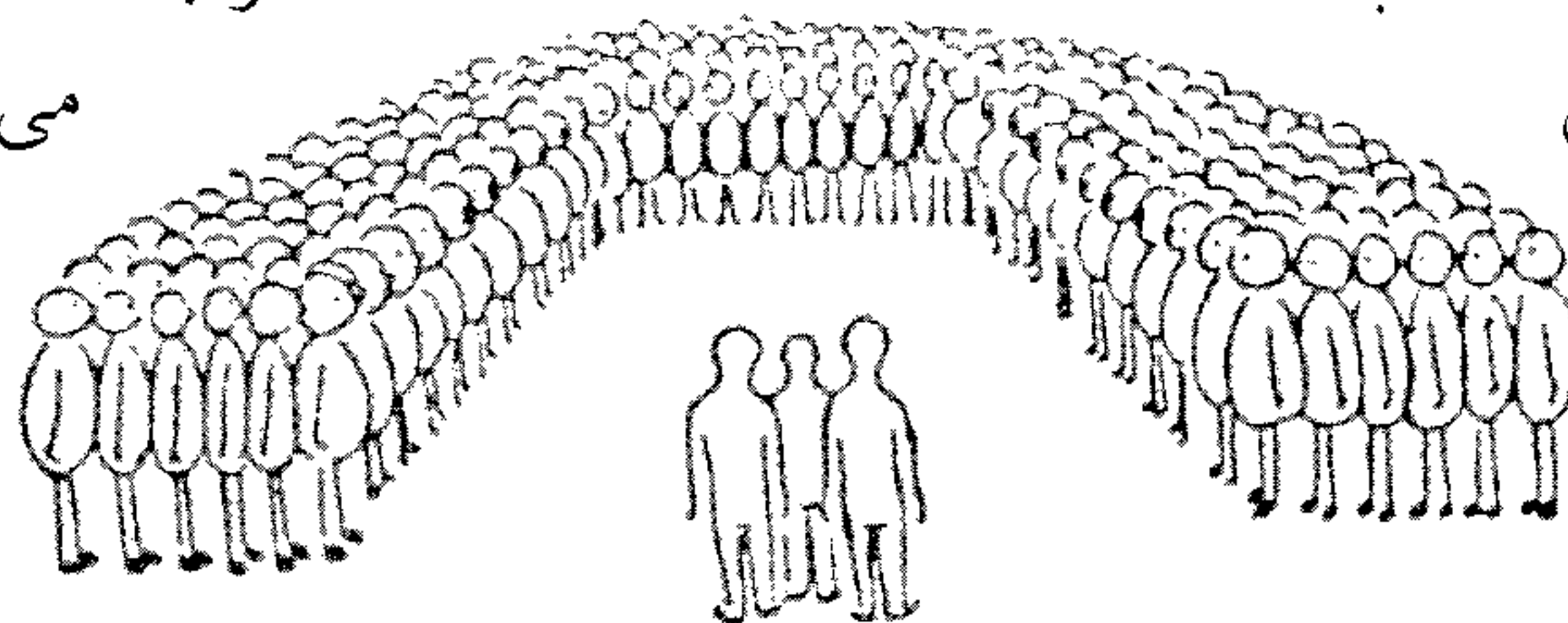
جهانی اخبار جانبازی‌های بهائیان ایران، با بلند شدن صدای اعتراض جامعه بهائی در محافل بین‌المللی، با آغاز کار رادیو بهائی و فعالیت‌های متنوع بهائیان، از جمله مصاحبه در رسانه‌های عمومی و نشر کتاب‌ها و مقالات و غیره، کم‌کم دیوارهای انزوا فرومی‌ریزد. هم‌میهنان ما که پایداری و استقامت بهائیان ایران آنان را به اعجاب واداشته اینک می‌خواهند بدانند چرا بهائیان اینگونه مورد آزار و ستم قرار می‌گیرند، می‌خواهند بدانند بهائیان چه می‌گویند و مقصد و مرامشان کدام است و آنچه تا حال درباره ایشان شنیده است صحت دارد یا نه؟ در نتیجه اغلب

ایرانیان اینک ترسی از به کار بردن کلمه بهائی و پرس وجود درباره آن ندارند.

از دیگر سو، تصویری که جمهوری اسلامی از دین اسلام به ایرانیان ارائه می‌دهد برداشت مانوس و سنتی ایرانیان مسلمان را درباره اسلام در هم کوبیده است. این اسلام جدید با اسلامی که مردم از پدر و مادر خود به ارث برده‌اند تجانسی ندارد. خشونت‌های پایان ناپذیر حکومت اسلامی که دست رد بر سینه آشنا و بیگانه نمی‌گذارد، آشوب‌ها و انقلاب‌ها و ترورهای دینی و عقیدتی که آرامش را از عالم گرفته، بر هم ریختن اساس خانواده‌ها، شیوع فسادهای گسترده اقتصادی و اخلاقی، پرده بر افتادن از صورت روحانیون ریاکار از هر دین و

آیین، که دروغ و فساد مدار کارشان است، و متروک شدن درستی، راستی و پاکدامنی، مردم را دستخوش نوعی سردرگمی و بی‌هویتی نموده. در نتیجه یا به کلی از دین بریده‌اند و یا خواستار دانستن حقایق درباره دیگر ادیان و مذاهب گشته‌اند. اقبال به مسیحیت و زردشتی و بهائی افزونی گرفته، گفتگو درباره آیین بهائی در محافل خصوصی و میهمانی‌ها امری عادی شده. غیر بهائیان با میل و رغبت به دعوت در جلسات عمومی بهائی پاسخ مثبت می‌دهند و تجربیات خود را از جلسه بهائی، با تمجید و تحسین از نظم و برنامه و محیط پرمحبتی که در جلسه موج می‌زنند

می‌نویسند و یا در تلویزیون‌ها بازگو می‌کنند. همه شواهد حاکی است که اینک



جامعه بهائی به تدریج از حالت انزوا خارج می‌شود.

خروج از انزوا جامعه بهائی ایرانی را با چالشی بزرگ روبرو می‌کند و مسئولیت‌های سنگینی بر دوش تشکیلات و فرد فرد بهائیان می‌گذارد. به قول دوست دانشمندی گذار جامعه از انزوا و مجهولیت، و چالش‌های ورود به مرحله‌ای تازه، بی‌شبهت به تولد در عالمی جدید و درد زایمان نیست.

در روزگاری که بسیاری از هم‌میهنان ما امیدوارند پاسخ سؤالات و داروی رنج‌های خود را در تعالیم بهائی بیابند کوچکترین اشتباه و

خطای ما، و یا اندک تجاوزی از تعالیم الهی می تواند کوشش هایی که با جانبازی های یاران ایران فراهم آمده و ما را به این مرحله از موفقیت رسانده نقش بر آب سازد. تحول به این مرحله که هنوز درپله های آغازین آن هستیم ارزان بدست نیامده که بتوان آن را ارزان از دست داد.

انتظارات و توقعات دوستان غیر بهائی به حق فراوان است و مسئولیت های شدیدی بر دوش همه بهائیان می نهد. معمولاً نخستین آشنایی هم میهنان ما با جامعه و تعالیم بهائی از راه رادیو تلویزیون های بهائی و یا شرکت در تشکیلات و جلسات است. برنامه های این رسانه ها و تشکیلات، زبان و محتوای برنامه ها^۱ و نیز کوچکترین حرکات و رفتار و شیوه گفتگو و برخورد بهائیان می تواند مبنای قضاوت ایشان درباره امر قرار گیرد.

اینک به نظر می رسد باید شیوه جدیدی برای ابلاغ امر به علاقمندان بیابیم و به این حقیقت واقف گردیم که خواسته ها و نیازها و مشکلات کسانی که به جستجو در آیین بهائی علاقمند می شوند به کلی با آنچه ما می پنداریم فرق دارد. امروزه مشکل هم میهنان ما اثبات امر از طریق کتب مذهبی قبل و یا آگاهی از اصول اخلاقی دیانت بهائی نیست. بلکه اینها هر یک با کوله باری از کج اندیشی ها، بهتان ها، تهمت ها و دروغ هایی که ۱۶۰ سال است با آن تغذیه شده اند با ما روبرو می گردند و می خواهند بدانند آن حرف ها تا چه قدر راست است و اگر دروغ است چرا؟ اینان در اینترنت به آثار بهائی

دسترسی دارند و گاه سؤالاتی از متون آیات و الواح مطرح می سازند که شاید قبلاً برای فرد بهائی مطرح نبوده و طبعاً پاسخ نقدی بر آن ندارد. تنها پس از رفع این شبهات است که ذهن ایشان آماده دریافت مطالب دیگری درباره دین بهائی می شود.

نکته مهم آنست که در اکثر موارد طرح این سؤالات از روی غرض و دشمنی نیست بلکه برای آموختن و روشننگری است. ما باید بیاموزیم که با پرسش ها، انتقادها و حتی حملاتی که در جلسات خصوصی یا عمومی به امر می شود با محبت و مدارا روبرو گردیم. آموختن از دیگران و مطالعه دستاوردهایی که تاکنون در زمینه های اجتماعی، فرهنگی، محیط زیست، حقوق بشر نصیب گروه های دیگر ایرانی شده نیز از دیگر وظایف ما در دوران خروج از دوران مجهولیت است.

مردم ایران، از هر دین و زبان و نژاد. بری رسیدن به جامعه مطلوب و رهایی از کابوسی که اینک گرفتار آن هستند باید راهی در ز پیمایند و در هر مرحله با هم زیستی، احترام و آموختن از یکدیگر، بر غنای فرهنگی و درک و رشد اجتماعی و مدنی خود بیافزایند. جامعه بهائی در این زمینه مستثنی نیست. همّت بدرقه راه کن ای طایر قدس که درازست ره مقصد و من نوسفره ■

یادداشت

۱- در این زمینه هم چنین شما را به مقاله "سخنی با ناطقسان و نویسندگان بهائی" در شماره ۳۸۵ (دسامبر ۲۰۱۱)، صفحه ۳۶ رجوع می دهیم.

فصلنامه یادداشت ماه از صفحه ۲

ظلم و عدوان اهمّیت ندهید و اعتنا نکنید بالعکس معامله نمایید...»، «...خالصاً مخلصاً لله به وعظ و نصیحت عموم برخیزند تا دیده اهالی از این کحل بینش معارف روشن و بصیر گردد...».

نیز در آن پیام گرانقدر آمده: «خدمت به دیگران صراط مستقیم و راه نجاح و فلاح است. آن را شعار زندگی خود قرار دهید... دست اندر دست دیگران و دوش به دوش دیگر شهروندان آن سرزمین مقدس برای ترویج امور عام المنفعه جهد و کوشش نمایید».

شبهه نیست که چون هدف امر بهائی برقراری وحدت و محبت و اتحاد در عالم است، وسائل وصول به آن هدف نمی تواند قهر و خشونت باشد زیرا بی گمان هدف وسیله را توجیه نتواند کرد.

بیت العدل اعظم، بهائیان ایران را در همان پیام اطمینان خاطر می دهند که «کلیّه وسائل قانونی موجود نیز برای دفاع از حقوق شما در حرکت است. آریا دول مختلف، سازمان های مدنی در سطح ملی و بین المللی و مؤسسات معظم و معروف علمی عالم برای دفاع از حقوق شما قیام نکرده اند؟ البته که شما تنها نیستید ولی پشتکار و استقامت شما در این راه باید با بردباری توأم باشد و به خوبی بدانید که صبر و تحمل برای پیشبرد فرآیندهای تحوّل اجتماعی که بالطبع با سرعت کم پیش می رود با درد و مشقت توأم و همراه است».

همین صبر و تحمل و بردباری و شکیبایی را باید از احبّای ایرانی تبار در خارج مرزهای ایران انتظار داشت. اگر غیربهایان در نوشته ها یا گفته های خود غالباً با حسن نیت شما را به عدم

این گروه های سیاسی هستند که با ظالمان در می افتند و به سلاح هایی چون تظاهرات خیابانی، شب نامه ها، مقالات تند اعتراضی و احیاناً دشنام و ناسزا متوسّل می شوند که البته شأن اهل بهاء نیست. ثالثاً چنانکه پیام های متوالی بیت العدل اعظم خطاب به احبّای ایران طیّ سنوات اخیر حکایت می کند، نظرگاه اهل بهاء اصلاح و بهبود اوضاع ایران است نه خرابکاری و به اندازه ای که در توان آنهاست از کوشش برای این اصلاح و بهبود کوتاهی نمی کنند. عباراتی چند از پیام های معهد اعلیّ ذیلاً نقل می شود که گواه نحوه برخورد بهائیان با مظالم کنونی است:

در پیام مورّخ ۹ سپتامبر ۲۰۰۷ بیت العدل اعظم الهی می فرمایند: «عکس العمل بعضی از مردم در مقابل رنج و عذاب، قیام بر علیه ظالم ستمگر است. برخی دیگر چاره ای جز فرار ندارند و گروهی نیز تسلیم سرنوشت خود می شوند، در حالیکه مردم ستمدیده دنیا اغلب قربانی نیروهای پراکنده ظلم و ستم هستند. اما شما به وضوح می دانید که چرا این مشکلات و ناملايمات را تحمّل می نمایید و بدین ترتیب عکس العمل شما نیز باید به همان درجه روشن و واضح باشد. به بیانات و اندازات حضرت بهاء الله و حضرت عبدالهّاء توجه نمایید که می فرمایند: «...به خود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از اعمال طیبّه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده...»، «...به اعراض و انکار و استکبار و

قیام‌دهی
تونس آغاز شد
دیگر از کشور
رسانه‌ها به
که بنا بود ضعیف
آورد. پس از
شور و شوقی که
به یأس تبدیل
مطلوبی که
”بهار عربی“
داده و به زمزم
شد.

در این بی
عربی“ روز
مدت زمانی که
جنبش عشق
بی صبری و د
به بردباری د
این قیام‌دهی
جهان اسلام
درآمد دگرگو
تردید دارد

در تماس با دیگران مستمراً کوشیده‌اند». مطلبی که درکش برای غیربهایان و لیسو محرک آنها کمال حسن نیت نسبت به اهل بهاء باشد، دشوار است اطمینان بهائیان است به اینکه این اوضاع پایدار نمی‌ماند و بالمآل بساط ظلم برچیده خواهد شد و حق به حق‌دار خواهد رسید. در پیام مورخ ۲۳ جون ۲۰۰۹ بیت العدل اعظم می‌فرمایند: «اطمینان به آینده درخشان ایران را در قلوبتان زنده نگاه دارید و بر این باور استوار مانید که سرانجام نور معرفت و دانایی، غمام تیره جهل و نادانی را زائل خواهد ساخت... و محبت و وداد بر نفرت و عناد چیره خواهد گشت».

بخاطر باید آورد که دولتین ایران و عثمانی، حضرت بهاء الله بنیادگذار آئین بهائی را از آغاز ظهور مبارکش به ممالک بعید تبعید کردند و از هر نوع آزار بهائیان بلکه کشتار آنان کوتاهی ننمودند. نتیجه چه شد؟ سلسله قاجار و آل عثمان هر دو منقرض شدند و حضرت عبدالبهاء که چهل سال در حالت مسجونیت آشکار یا نهفته زندگی کردند بالاخره صد و اندی سال پیش آزادی کامل خود را به دست آوردند و به اسفار غرب و انتشار پیام پدر بزرگوار برای ایجاد صلح و صفا پرداختند. بی‌گمان رهایی و آزادی احباء هم در آینده‌ای نه چندان دور تحقق خواهد یافت و طبق وعده حضرت عبدالبهاء که فرموده‌اند جامعه ایران عزیزترین جوامع عالم و حکومت ایران محترم‌ترین حکومت جهان خواهد شد، دگرگونی‌های عظیم در شرایط کنونی روی خواهد داد.

بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر
بار دگر روزگار چون شکر آید ■

مشارکت در مبارزات ضد رژیم و مظالم آن ملامت کنند، باید تحمل کرد و با لسان لین و ملایم به آنها توضیح داد که بهائیان چه در داخل و چه در خارج ایران دست روی دست نهاده‌اند و برای دفاع از حقوق خود از راه‌های قانونی مجهز بوده و هستند و علاوه بر این چاره درد را در اقدامات بنیادی در زمینه اصلاح اخلاقی و انتباه ستمگران می‌دانند چنانکه بی‌تردید بسیاری از کسانی که به آزار بهائیان دست برده‌اند، با مشاهده صبر و سکون و مظلومیت آشکار و رفتار ملایم آنها، بالمآل از عمل خود پشیمان و نادم شده‌اند و در اظهار ندامت خود تردید نکرده‌اند.

در پیام مورخ ۲۸ جولای ۲۰۰۸ بیت العدل اعظم خطاب به احبای ستم‌دیده در سرزمین مقدس ایران می‌فرمایند: «نورمنیری که همیشه رهنمون مجاهدات شما بوده و هست اصل وحدت عالم انسانی، محور اساسی تعالیم حضرت بهاء الله، می‌باشد... همیشه بر این باور بوده‌اید که تعصب را نمی‌توان با دوری گزیدن از دیگران و عناد مقابله نمود بلکه باید با نیروی محبت و نوع دوستی بر آن چیره شد. به این حقیقت واقفید که بنیاد تعصب، جهل و نادانی است و غلبه بر آن، مستلزم نشر انوار دانش و بینش و در عین حال عمل و پشتکار است...».

بیت العدل اعظم احبای ایران را ستایش می‌فرمایند که: «موفق شده‌اند در مقابل شدیدترین و متعصبانه‌ترین تعصبات استقامت نمایند و آن را با محبت و وداد جواب گویند و از طرف دیگر با مساعی فراوان برای رفع تعصبات گوناگون چه در درون جامعه خود و چه

”بهار عربی“ و خلافت فرسنگی

فرح دوستدار

قیام‌های مردمی که از دسامبر ۲۰۱۰ در تونس آغاز شد و پس از زمان کوتاهی به برخی دیگر از کشورهای اسلامی سرایت نمود در رسانه‌ها به ”بهار عربی“ شهرت یافت. بهاری که بنا بود طلوعه آزادی و دموکراسی را به همراه آورد. پس از گذشت مدتی کمتر از یک سال شور و شوقی که با این تحولات گره خورده بود به یأس تبدیل گشت. انتظاراتها به سرانجام مطلوبی که انتظار می‌رفت نینجامید. واژه ”بهار عربی“ درخشش اولیه خود را از دست داده و به زمزمه‌هایی چون ”خزان عربی“ تبدیل شد.

در این بین برخی از مفسران مفهوم ”بهار عربی“ را واژه‌ای نارسا نامیدند زیرا بهار نماد مدت زمانی کوتاه و زودگذر است و تشبیه یک جنبش عمیق فرهنگی به آن می‌تواند موجب بی‌صبوری و دل‌سردی گردد. این گروه همگان را به بردباری دعوت کرده و عقیده دارند که باید این قیام‌ها را شروع تحول فرهنگی عمیقی در جهان اسلام دانست. این انقلاب‌ها پیش درآمد دگرگونی‌هایی بنیادین است که بدون تردید ما را در دهه‌های آینده به خود مشغول

خواهد ساخت.

در زمینه بحران جوامع اسلامی کتاب‌های متعددی در سال‌های اخیر منتشر گشته برخی از آنها به تحلیل‌های تاریخی می‌پردازند و طیف وسیعی از وقایع را از زمان پیدایش اسلام تا کنون در نظر می‌گیرند.^۱ برخی دیگر نقد تحولات اخیر و جنبش‌های آزادیخواهی را در مدّ نظر دارند.^۲ یکی از بررسی‌های عمیق سال‌های اخیر کتاب نویسنده، تاریخ‌دان و محقق علوم سیاسی مصری مقیم کشور آلمان به نام حامد عبدالصمد زیر عنوان انحطاط جهان اسلام است.^۳ او در کتابش نشانه‌های انحطاط را با علائمی مقایسه می‌کند که اُسوالد اشپنگلر^۴ فیلسوف تاریخ آلمانی در اثر مشهور خود *انحطاط تمدن غرب* مورد مطالعه قرار داده است. بنا به نظریه اشپنگلر تمدن‌های بشری مانند موجودات زنده دارای زایش، بالش و مرگ هستند. اشپنگلر تاریخ را فرایندی پویا و زنده فرض می‌کند و از آن تفسیری ادواری دارد. کوشش او آنست که گوناگونی‌های اجتماع و تحولات تاریخی ملل را تحت نظم و اسلوب معینی درآورد تا بتوان مسیر تاریخی هر

فرهنگ و تمدنی، و بویژه تمدن مغرب زمین را، با فرهنگ‌های دیگر که در طول تاریخ ظاهر شده و افول کرده اند مقایسه نموده و تحولات آینده را پیش بینی کرد. اسپنگلر که در سال ۱۹۳۶ درگذشت هنگامی که کتابش را می‌نوشت هنوز نامی از هیتلر و سایر دیکتاتورهای اروپایی در میان نبود ولی او در این کتاب پیش‌بینی می‌کند که اوضاع اروپا رو به دیکتاتوری می‌رود. مصداق یافتن این پیش‌گویی یکی از عوامل شهرت و اهمیت وی شد. عواملی که نویسنده مصری حامد عبدالصمد در کتاب خود *انحطاط جهان اسلام* به عنوان نشانه‌های بحران مورد بررسی قرار می‌دهد بطور مختصر عبارت است از:

انجماد و رکود فرهنگی

او، آنطور که در کتابش می‌نویسد چون یک جوان مصری و مغرور از تمدن اسلامی به خاک آلمان قدم نهاد. وی هنگامی که دانشجوی علوم سیاسی بود با کتاب *انحطاط تمدن غرب* نوشته اسوالد اسپنگلر آشنا شد و در متون این کتاب تصویر تمام نمای تمدن رو به انحطاط اسلامی خود را مشاهده کرد. یکی از علائم مشخصه فرهنگ رو به زوال انجماد و عدم امکان تحول و پیشرفت در تمام جنبه‌های اجتماعی است. واپسگرایی طبقه حاکم و زد و خورد های فرهنگی و تخریب کننده هم گام با افراط در تجملات و تفریحات و عیش و نوش های ظاهری پیش می‌رود. آن طبقه از اجتماع که فرهنگ پرور است از بین رفته، هنر و

ادبیات که در چنین جامعه‌ای امکان شکفتگی ندارد رو به زوال می‌رود و جای خود را به تفریحات ظاهری و عوام فریب می‌دهد. از آنجا که تفکر و فرهنگ گفتگو و تبادل افکار در این جوامع پرورده نمی‌شوند افکار عمومی منحصر به مسائل سطحی و روزمره می‌گردد. بنا به عقیده نویسنده مصری حامد عبدالصمد این عوامل را در جوامع اسلامی پس از عقب راندن پرده ظاهری که دینداران قشری بر این اجتماعات کشیده‌اند به خوبی می‌توان مشاهده نمود.

خطر واقعی تنها انجماد فرهنگی نیست بلکه همگام بودن آن با روحیه شدید مصرفی و مادیات مفرط بدون آنکه چیزی دیگر مثلاً نوعی از معنویات موجود باشد تا جایگزین آن فرهنگ پوسیده گردد و به نوعی تعادل اجتماعی ایجاد نماید. دین دیگر توانائی مقابله با مادیت پرستی و فرهنگ ظاهری و مصرف گرایی مفرط را ندارد زیرا در جبهه مخالف و بظاهر در نفی آن حرکت می‌کند. این دو تمایل ترکیب انفجاری را ایجاد می‌کند که جامعه را به قهقرا می‌کشاند.

بحران هویتی

بنا به نظریه این نویسنده مصری، از قرون وسطی رفته رفته با فروپاشیده شدن اساس معنوی کلیسا تمدن غرب توانسته مکتب های اومانیسم و روشنگری را به عنوان بدیل و جانشینی برای خلأ فرهنگی که ایجاد می‌گشت به کار برد. چنین فرهنگ جایگزینی هنوز در

شکفتگی
خود را به
همه از آنجا
مکدر در این
می منحصر
رود. بنا به
صمد این
عقب
ری برین
ماده
گی نیست
مصرفی و
دیگر مثلاً
حاکمین آن
غنی تعدیل
و ثنی مقابله
و مصرف
محرف و
و تفسیر
که جمعه
قرون
ساز
مکتب‌های
سایل و
می گشت
هنوز در

جهان اسلام پای نگرفته در نتیجه خلأ فرهنگی
فروپاشی این جوامع را تسریع می‌کند. در
کشورهای اسلامی هم اکنون گروهی واپسگرا
هوادار اصول دینی هستند که مخالف
ارزش‌های یک جامعه باز و دموکراتیک است.
گروه دیگری که خود را مدرن می‌نامند در
دریای مادیات ظاهر فریب و توخالی غرقند. در
بین این دو طیف گروه نسبتاً کوچک نسل جوان
و تحصیلکرده و روشنفکرانی که در فضای
اسلامی همیشه سرکوب شده و امکان رشدشان
کم بوده طالب جامعه‌ای باز و دموکراتیک
هستند. تنش‌های کنونی این جوامع نشانه
بحران هویتی آنان است.

این بحران هویت به گفته نویسنده خیلی
عمیق‌تر و جدی‌تر از آنست که با عنوان کلی و
ساده برخورد سنت و مدرنیته بیان شود. فرهنگ
مادی در جهان غرب نیز گروهی را به کام خود
برده ولی در این جوامع به علت آزادی فکر و
قلم و گفتگو و اجتماعات امکان نقد و پیشبرد
افکار معنوی نیز همانگونه موجود است.
همانطور که در بالا گفتیم در تمدن غرب از قرن
هیجده میلادی همگام با نقد کلیسای
واپسگرا، جنبش‌های معنوی و تمایل به اصول
روحانی و اخلاقی نوینی نیز شکل گرفتند.
هدف آنان تدوین اصول یک اخلاق جمعی
بود که بتواند به صورت قراردادی گروه‌های
مختلف جامعه را به هم ارتباط دهد.

پیشرفت کاذب

نویسنده کوشش می‌کند این مطلب را به

خوانندگانش تفهیم کند که ادعای برخی از
سران کشورهای اسلامی مبنی بر گسترش
فرهنگشان به تمامی نقاط جهان جنجال و‌های
و هوئی بیش نیست. پدیده مسلح شدن
اسلامیست‌های افراطی و تکیه به نمادهای
دینی خود نشانه انحطاط دین و آخرین
تلاش‌های یک فرهنگ روبه زوال است.
فرهنگی که فاقد پشتوانه معنوی است و قادر به
احیای خود نیست. ترس از خلأ فرهنگی و
هویتی باعث می‌گردد که مقاومت توأم با
خشونت و نبرد را تنها راه ماندگاری بدانند.
واکنش‌های پرتنش و سطحی مانند رنگرزی
عجولانه خانه‌ایست که در حال فروپاشیست.
این گروه اغتشاش و شوراندن را با پیروزی یکی
می‌انگارد.

نبرد فرهنگ‌ها که ساموئل هانتینگتون
دانشمند علوم سیاسی در آمریکا در اواخر قرن
بیستم آن را پیش‌بینی کرده بود در درون جامعه
اسلامی با شدت تمام بین هواداران تحول و
حرکت بسوی جامعه‌ای نوین از یکسو، و
واپسگرایان دینی از سوی دیگر در حال وقوع
است.

موانع تحول

تجددطلبان در کشورهای مرفه اسلامی که
به مدد استخراج نفت به ثروت‌های کلان
دست یافته‌اند بنا به نظر نویسنده مصری اکثراً
توجهشان به بهره‌برداری از فن‌آوری‌های مدرن
و تقلید از سبک زندگی غربی است، بدون
آنکه چندان توجهی به تجدد فکری و بنیان

این روزها
۲۰۱۲ در گرفت
غرب آمدن
عباس امانت
در کتاب جدید
ian Shi'ism
مذهب شیعه
رهبران کنونی
رستاخیز هم
است. هر چند
جمهوری
مبعوض می
"فرقه" های
امروز دنیای
باید زیر و رو
مسلط گردد.
سخنان مرحوم
کرده است که
می کردند و
که اسلام بر
همین سرچشمه
اصولاً چند

به هویت ملی و ایجاد احساس همبستگی بدون تردید پیش شرط بنای جامعه باز و دموکراتیک است ولی آیا حافظه تاریخی به تنهایی قادر است خلأ معنوی را پر کرده، تمدن تهی مادی و افراط در تجملات و بی بند و باری ها را کاهش دهد و مأمّن و پناهی برای جامعه ای غرق در فساد گردد؟

سؤالی که باید جامعه بهائی مطرح ساخته و به گوش همگان رساند اینست که چه جنبش یا پدیده جدیدی می تواند بهتر از آئین بهائی که زاده این مرز و بوم است خلأ معنوی موجود را پر کند و بحران هویت ایرانی را برطرف سازد؟ آیا پیشرفت فرهنگ محتاج به زمینه مستحکم اخلاقی و معنوی نیست؟ و بالاخره آیا هنر، ادبیات، آموزش و پرورش، فن آوری و دانش در جامعه ای که بر اساس دروغ، فریب و ظاهرسازی بنا گشته می تواند به مرحله ای والا ترقی کند؟ یا مصداق این ضرب المثل می گردد که: چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا.

هدف نظام بهائی از ابتدای پیدایش آن ایجاد تحول و پیشرفت بسوی ارزش های نوین بود با روشی سازنده و اصولی شفاف و هدایت کننده. جامعه بهائی به چند دلیل می تواند به عنوان مدلی تقدیم به ایرانیان گردد. این جامعه نمونه زنده ایست که توانسته جامعه باز و دموکراتیک را با اصول اخلاقی همگام سازد، تعادلی بین دو جنبه مادی و معنوی زندگی ایجاد کند و هویت ملی را با هویت جهانی که روح زمان است همگام نماید.

بقیه مقاله در صفحه ۳۳

نهادن فرهنگی نوین داشته باشند. ساختار خانواده مرد سالار هنوز بر این جوامع مسلط است. زنان با وجود آنکه امکان تحصیل به آنان داده می شود نقش مؤثری در جامعه ایفا نمی کنند. در این جوامع امکان طرح این سؤال موجود نیست که آیا سنت های رایج از بیخ و بن اشتباه نیستند؟ بر سر راه هر رفرفی قرآن را قرار می دهند و به استناد آن هر تحولی را محکوم می سازند. حتی اصلاح طلبان نیز قرآن را مرجع قرار می دهند آیه های آن را پس و پیش کرده و با تفاسیری جدید سعی بر اثبات ارزش های مدرن دارند. هیچکس سؤال نمی کند برای حل مسائل جدید چرا باید به یک کتاب بسیار قدیمی مراجعه نمود.

نتیجه گیری: خلأ فرهنگی و نقش جامعه بهائی در ایران

تحلیل نویسنده مصری حامد عبدالصمد از جوامع اسلامی با اندکی تفاوت در مورد جامعه ایران نیز صدق می کند. نه تنها انجماد و رکود فرهنگی بلکه واپسگرایی از علائم مشخص کننده طبقه حاکم در ایران به شمار می رود. در عین حال جوانه های یک فرهنگ جوان و پر انرژی منتظر آب شدن برف های زمستان است تا سر از خاک برون آرد. در زمینه بحران هویتی و ناکارآیند بودن ارزش های اخلاقی حاکم امروزه در جامعه ایرانی تمایل شدیدی به زنده کردن پیشینه درخشان ایران کهن، روش کشورداری کورش کبیر، ادبیات غنی و آداب و سنن اصیل ایرانی به چشم می خورد. نیرو دادن

پایان جهان کی و چگونه روی می‌دهد؟

پژوهنده

ارزنده‌ای در مجله روابط بین‌المللی به سال‌ها قبل بیان کرده سه نوع نظریه درباره انحطاط و زوال تمدن‌ها وجود دارد: اول نظریه حیاتی-ادواری چون نظریه توینبی و کوینکلی، و قبل از آن دو، اسوالد اسپنگلر که معتقد بودند حیات تمدن‌ها مشابه حیات انسان یا طبیعت و فصول سال است که از کودکی و جوانی یعنی بهار آغاز می‌کند و به عهد بلوغ و پختگی یعنی تابستان می‌رسد و بعد به سوی خزان پیری و زوال زمستانی روی می‌آورد. نظریه دوم نظریه حادثاتی است که می‌گوید تمدن‌ها و امپراطوری‌ها بر اثر حمله عوامل خارجی و جنگ‌ها معدوم می‌شوند مثل تمدن پیش از اسلام ایران که با حمله اعراب مضمحل شد. و بالاخره سوم نظریه ساختاری که علت انحطاط تمدن‌ها را در خود ساختار جامعه و نظام ارزش‌ها و فرهنگ آن می‌داند چون بحران اقتصادی-آشفته‌گی اجتماعی و نظائر آن.

وقتی ساموئل هانتینگتون ضمن انتقاد از بعضی خصوصیات تمدن امروز آمریکا چون "آلودگی" فرهنگ و هویت ملی اصیل آمریکا بر اثر هجوم جماعات کثیری از مردم

این روزها بحث پایان رسیدن جهان در سال ۲۰۱۲ درگرفته و برخی محافل دینی در شرق و غرب آمدن رستاخیز را نزدیک می‌دانند. دکتر عباس امانت محقق تاریخ ایران و مذهب شیعه در کتاب جدید خود *Apocalyptic Islam and Iranian Shi'ism* بخشی در زمینه رستاخیز و مذهب شیعه دارد و می‌نویسد از دید بعضی از رهبران کنونی ایران، پایان جهان و برپایی یوم رستاخیز همراه با قیام امام غائب، نزدیک است. هر چند مردم ایران تحت تأثیر تبلیغات جمهوری اسلامی، امریکا و امریکاییان را مبعوض می‌دارند اما بی‌گمان با بسیاری از "فرقه"‌های رایج در آن دیار هم‌فکرند که دنیای امروز دنیای جور و ظلم و فساد است و ناچار باید زیر و روشود و عدل الهی دگر باره بر جهان مسلط گردد. توجهی که رژیم جدید ایران به سخنان مرحومین جلال آل احمد و احمد فردید کرده است که هر دو، تمدن غرب را محکوم می‌کردند و مانند سلفیون عرب آرزومند بودند که اسلام بار دیگر بر جهان فائق و حاکم شود از همین سرچشمه آب می‌خورد.

اصولاً چنان که دکتر مهدی مظفری در مقاله

مستگی بدون
دموکراتیک
تنهایی قادر
تهی مادی
وب‌ری‌ها را
جامعه‌ای

ساخته و
جنبش یا
بهای که
موجود را
صرف سازد؟
مستحکم
حره یا هنر،
ری و دانش
فریب و
رحیه‌ی والا
میش می‌گردد
بر برد کالا
پیش آن
ش‌های نوین
ف و هدایت
می‌نرند به
دین جامعه
حمه بازو
سگم سازد،
سوی زندگی
تجهانی که

ر صفحه ۳۳

شماره ۳۸۷

سرزمین‌های دیگر چون ممالک
امریکای لاتین (رک. کتاب
چالش‌هایی برای هویت ملی
امریکایی، سال ۲۰۰۴) نگرانی

خود را از نوعی برخورد و ستیز
فرهنگی میان تمدن غرب و تمدن اسلام یا
تمدن چین اظهار می‌دارد (کتاب برخورد تمدن‌ها)
در حقیقت دو نظریهٔ حادثاتی و ساختی را به
هم توافقی می‌کند.

سنت انتقاد از تمدن غرب و حکم بر
انحطاط و زوال قطعی آن در خود مغرب زمین
سابقه‌ای طولانی دارد و به قول آرتور هرمن (A.
Hernan) مؤلف کتاب روشننگری به نام فکر
انحطاط در تاریخ غرب (۱۹۹۷) به حدود صد و
پنجاه سال پیش برمی‌گردد و حتی هرمن عقیده
دارد که در قرن بیستم که کتاب وی در پایان آن
انتشار یافته، این فکر انحطاط غرب که بعضی
به کتاب اسوالد اسپنگلر (D. Spengler) (انحطاط
غرب) نسبت داده‌اند و در واقع به زمان آرتور
دوگوبینو و فردریک نیچه و لومبروزو برمی‌گردد،
در قرن مذکور غالب‌ترین و نافذترین اندیشه در
عرصهٔ فرهنگ و سیاست بوده است.

فراوان بوده‌اند متفکران بزرگ غربی چون
مارکس و اصحاب مکتب فرانکفورت نظیر
دورکهایمر، آنا آرنلد، اریش فروم و خصوصاً
هربرت مارکوز مؤلف معروف کتاب انسان یک
بعدهی یا تک‌ساختی، که به انتقاد مکتب فکری
غالب بر غرب یعنی کاپیتالیسم و تمدن مصرف
و جامعهٔ "تکنیک‌مدار" که انسان را به ماشین
تقلیل می‌دهد، مقالات و کتب نوشته‌اند. اما

نقد غرب و نقد تمدن غرب در
انحصار گروه‌های جناح چپ
باقی نماند و بسیاری از گروه‌های
دست راستی و خصوصاً افراطیون
به استناد آلودگی و انهدام منابع
محیط زیست در تمدن سودجوی و مصرف‌گرای
و مادیت‌پرست معاصر، به انتقاد و حتی نفی
کامل تمدن غرب پرداختند بطوری که به قول
همان مؤلف فکر انحطاط در تاریخ غرب و امروزه
نقد تمدن غرب و نوعی بدبینی عمیق در مورد
ارزندگی فرهنگی آن اختصاص به هیچ جناحی
ندارد و حتی به قول جان کنث گالبریث
(Galbraith) اقتصاددان شهیر، ناشران همه به
دنبال کتبی هستند که کلمهٔ بحران تمدن غرب
به وجهی در عنوان آن منعکس باشد.

آرتور هرمن با شرح زندگی و محیط فکری
یکایک نقّادان تمدن غرب و معتقدان به
انحطاط اجتناب ناپذیر آن سعی کرده است که
ریشه‌های "بدبینی به فرهنگ غرب" را در
تجارب حیات خود آنها بجوید، چنانکه
سرخوردگی‌های نیچه در طول حیات خود و در
نهایت دیوانگی او، ثبت تاریخ است و همه
می‌دانند که کنت دوگوبینو که از اشرافیت قدیم
بود تحمل دموکراسی و سلب قدرت از اشراف و
بورژوازی را نداشت و نظریهٔ اختلاف نژادها و
برتری بعضی بر بعض دیگر به مدد او آمد تا به
تودهٔ مردم که از نژاد کهنتری انگاشته شدند بتازد.
به عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور هر چند ریشهٔ
افکار هرمتفکری را می‌توان در زندگی و محیط
نزدیک او جست اما نمی‌توان انکار کرد که

تمدن غرب در
جناس چپ
ی از گروه‌های
یوفاً افراطیون
و انهدام منابع
و مصرف‌گرایی
و حتی نفی
ری که به قول
غرب و امروزه
عمیق در مورد
به هیچ جناحی
نشت گالبریت
نشان همه به
ن تمدن غرب
باشد.
و محیط فکری
و معتقدان به
کرده است که
غرب را در
ناید، چنانکه
یت خود و در
خ است و همه
شرافیت قدیم
رت از اشراف و
تلاف نژادها و
د او آمد تا به
شته شدند بتازد.
ر هر چند ریشه
ندگی و محیط
نکار کرد که

اندیشمندان بزرگ منحصرأ مولود فضای حیاتی
خود نبودند و چه بسا افکارشان تحولات و
کیفیات اعصار بعد را هم در بر می‌گرفت. ضمناً
نقدی که هرمن از اندیشه ارگانیسیسم و
ویتالیسم^۱ و حتی برخورد "کلی‌گرایی" یا
هولیستیک (Holistic) نسبت به قضیه تمدن
می‌کند نمی‌تواند عیناً مورد قبول جامعه‌شناسان
باشد که هر چند تمدن از اجزایی مرکب شده
ولی در کل معنای خاص دارد و تحولش
می‌تواند تابع قوانینی باشد و حتی تشبیه تمدن
به ارگانیسم زنده مطلقاً از مقوله افکار خرافی
نیست و تقلیل کل یعنی تمدن به اجزاء
ترکیب‌کننده‌اش همیشه توجیه ندارد. مثلاً اگر
بگوییم تمدن غرب مادی‌گرایی است مبالغه
نکرده‌ایم زیرا گرچه افراد و گروه‌های مذهبی یا
معتقد به روحانیت در جامعه کم نیستند اما
تمایل عمومی جامعه در جهت آرزوی رفاه
مادی و صوری است و همه نوع قرائن و
شاخص‌های اهل تحقیق بر این تمایل دلالت
می‌کند. نه اندیشه آن که سانحه‌ای طبیعی ولو
آثار مخربش چندین صد برابر "سونامی"
معروف باشد می‌تواند دنیای ما و تمدن آن را
معدوم کند و نه افتادن صدها سنگ‌های
آسمانی بر روی کره زمین. علی‌هذا قول به
قطعیت پایان یافتن جهان از تخیلات بی‌اساس
است اما مسلماً امکان تحولی عمیق و بنیادی
در تمدن بشری هست و هرمن حق دارد که
بگوید وجه مشترک همه نظریه‌های قائل به
انحطاط غرب این است که همه عقیده دارند
تمدنی دیگرگونه جای آن را در آینده خواهد

گرفت.

این که صد و پنجاه سال است که متفکران
بزرگ احساس می‌کنند که دیگر تمدن غرب
کفاف نیازهای بشری را نمی‌دهد، شگفت
نیست. درست یکصد و پنجاه سال است که
پیام الهی به صورت آئین بهائی به عالم بشری
عرضه شده و صریحاً نارسایی تمدن معاصر را و
لزوم آن که "بساطی دیگر گسترده شود" اعلام
کرده است. اولین دیانتی که در طول تاریخ وارد
بحث در قضیه تمدن شده است، دیانت بهائی
است و هم دیانت بهائی بوده که ضمن ستایش
جنبه‌های مثبت و مفید و ارزنده تمدن غرب
چون شناسایی حقوق بشر، حکومت قانون،
نظام دموکراتیک، جنبه‌های منفی و مخرب آن
را هم مذکور داشته (تهدید حیات، اختراع
سلاح‌های ویرانگر جنگی، افسراط در
مصرف‌گرایی، عدم اعتدال بین مادیّت و
معنویّت، نفع‌پرستی مفرط، بی‌توجهی به احوال
فقرا و مستمندان، بی‌عدالتی در حق ضعیفا) و
دینامیسم تحول و تغییر را هم در کتاب اقدس به
این عبارات معلوم داشته: «قد اضطرب النظم
من هذا النظم الا عظم و اختلف الترتیب بهذا
البديع» که البته بطور ضمنی تصدیق نوعی
جریان دیالکتیک روحانی در تاریخ است.
اگر بعضی متفکران غرب به کلی از آینده
تمدن غرب نومیدند، اگر بسیاری از متفکران
شرق ضمن نقد بی‌رحمانه از تمدن غرب
پیشنهادی برای جایگزینی آن ندارند- مثل
اولیای امور در ایران کنونی- فراوانند متفکران
سازندگی‌گرایی که طالب اصلاح در تمدن

هستند (حتی مارکس هم از امکان اصلاح نومید نبود) و کتاب ادگار مورن جامعه‌شناس بزرگ معاصر فرانسه با عنوان "راه" (La Voie) نشانه آن است که هر چند این قبیل اندیشمندان بسیار پیشنهادهای اصلاحی در ارزش‌های حاکم بر جهان امروز دارند اما در باطن آرزومند یک استحاله یا "متامورفوز" Metamorphose هستند اما باید صریحاً گفت که متامورفوز کاری نیست که از عهده بشر برآید بلکه به شهادت تاریخ، این استحاله تنها در انحصار قدرت خداوند و آئین و شریعت او بوده و هست.

آثار بهائی گویای آن است که پایان گرفتن تمدن معاصر که نمودار خاتمه عصری در تاریخ بشری است و گویای ظهور عصر و تمدنی جدید، شرطش انتباه یا بیداری بشر است و چنانکه حضرت ولی عزیز امرالله بیان فرموده‌اند، متأسفانه از طریق رنج و درد و برخورد با آلام و مصیبات است که بشر متنبه می‌شود، در حالی که خداوند راه بهتری که قبول پیام جدید باشد از یکصد و پنجاه سال پیش در برابر او نهاده بود.

در توقیع "شکفته شدن مدنیت جهانی" (۱۱ مارچ ۱۹۳۶) حضرت ولی عزیز امرالله با ملاطفت و دلسوزی خاص، این سؤال را مطرح می‌فرمایند: «آیا بشر هنوز باید بلایای سخت‌تر دیگری را متحمل شود تا پاک و مصفا شده به ملکوت مقدر الهی درآید؟ آیا مقدر چنین است که افتتاح چنان عصر ملکوتی فراگیر و درخشان و بی نظیر در تاریخ بشر بلافاصله در زمانی طلوع نماید که عالم به عذاب الیم و

شدیدتر از عذابی که سبب سقوط تمدن روم در قرن اول مسیحی شد، مبتلا شده باشد؟».

ناچار ضرورت دارد که اکثریت مردم از تمدن مادی فاقد پایه‌های اخلاقی آزرده و مأیوس شوند تا حصول انتباه ممکن گردد. شرط دیگر این است که خود اوضاع و شرایط دنیا طوری شود که رجعت به عقب امکان‌پذیر نباشد چنان که بازگشت به عصر جنگ‌های اتمی عقلاً غیرممکن است یا برگشت به تعصبات ملی در دنیایی که همه امور آن وجهه جهانی گرفته، نشانه کمال عقب‌ماندگی است و بعد از آزادی زنان از قیود سنن ظالمانه گذشته، بازگرداندن آنان به زیر چادر و برقع و خانه‌نشین کردن آنها غیرممکن است و یا در حالی که اکثریت عظیم جمعیت اغلب کشورها باسواد هستند، تحمیل افکار فرسوده‌ای چون مرجعیت تقلید بر آنها و اجبار به تعطیل عقلانیت و تحرّی مستقل حقیقت از زمره محالات به نظر می‌رسد. پس پاسخ سؤالی که در عنوان مطرح کردیم این است که پایان جهان کهن و شروع دنیای تازه با تمدنی جدید علاوه بر شرایطی که در اختیار ما نیست چون انتباه مردم جهان و بوجود آمدن اوضاعی که رجعت به گذشته را غیرممکن کند، لازمه‌اش شناسایی نقشه حضرت بهاءالله برای آینده عالم است و در اینجا است که مسلماً فرد فرد بهائیان جهان وظیفه‌ای خطیر بر دوش خواهند داشت. ■

یادداشت

۱- یعنی تشبیه تمدن به یک موجود زنده و قول به رشد و نمو یا پیری و زوال آن.

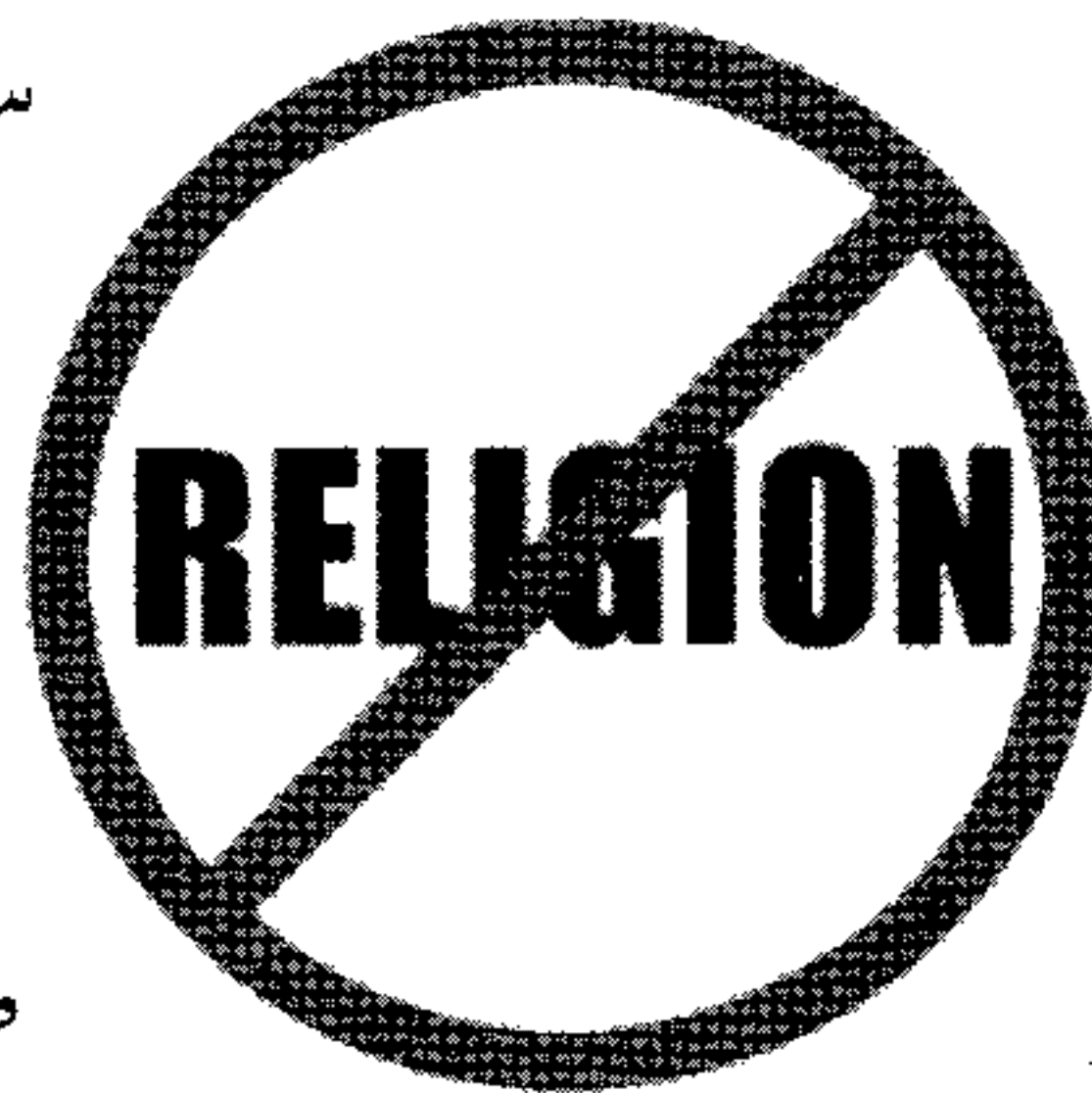
«وجههء عالم روبه للذهبی است»

از دیاد للذهبان

در آخرین شمارهء مجلهء جهان ادیان (سپتامبر-اکتبر ۲۰۱۱) این سؤال مطرح شده که آیا کشور فرانسه دارد لامذهب می شود؟ این سؤال فقط در مورد جامعهء فرانسه که سال ها مقر اصلی کلیسای کاتولیک بود صدق نمی کند بلکه سؤالی است که در غالب ممالک می توان مطرح کرد. بر اساس یک آمارگیری نمونه ای در ژانویه سال ۲۰۱۱، ۳۴ درصد فرانسویان اعلام می دارند که لامذهب و خداناشناس هستند و ۳۰ درصد هم خود را لادری می دانند، به عبارت دیگر عصر ما عصر بی تفاوتی و بی اعتنایی اکثریت مردم در برابر معتقدات دینی است و فرصتی برای به هم گره زدن انواع عقائد ناهم رنگ روحانی شبه دینی. آمارها گویای آن است که پس از اعلام جدایی کامل کلیسا و دولت در فرانسه به سال ۱۹۰۵، مرتباً از شمارهء داوطلبان شغل کشیشی و از اجرای مراسم ازدواج مذهبی و از عسدهء غسل های تعمید کاسته می شود. در سال ۱۹۶۶ حدود ۶۰۰ نفر به شغل کشیشی پذیرفته شدند، در ۱۹۷۲ فقط ۲۰۰ نفر و از آن پس خصوصاً بعد از سال ۱۹۷۸ فقط ۱۳۰ نفر در هر سال. شمارهء تعمیدها که در سال ۱۹۹۹ بالای ۳۹۴ هزار مورد بود در سال ۲۰۰۹ به ۲۱۶ هزار تقلیل یافته و ازدواج های مذهبی در فاصله ۱۹۹۹ و ۲۰۰۹ یعنی طی ده سال از ۱۲۱ هزار به ۷۸ هزار کاهش پذیرفته است.

این بالا رفتن عدد لامذهبان در سایر ممالک اروپایی هم مشاهده می شود. فقط ۳۶ درصد جمعیت فرانسه خود را دارای اعتقاد مذهبی اعلام می دارند. از سی درصد لادریون ۲۲ درصد خود نمی دانند که آیا به خدا عقیده دارند یا نه؟ و ۸ درصد بقیه هم می گویند ما نه فقط عقیده نداریم بلکه به عنوان سؤال هم این موضوع را در ذهن خود مطرح نمی کنیم.

همانطور که می توان حدس زد افراد مرفه بیش از افراد متوسط الحال اهل اعتقاد هستند (۳۶ درصد در برابر ۲۹ درصد) و در میان زنان اهل



ایمان بیش از مردان است. ۵ درصد کسانی که عامل به تعالیم و احکام هیچ دین و آئینی نیستند هنوز به خدا عقیده دارند و ۳۴ درصد کسانی که خود را کاتولیک اعلام می‌دارند فاقد اعتقاد به خدا هستند! البته کارشناسان موضوع بر آن هستند که مرز میان ایمان و بی‌ایمانی، میان دین‌داری و بی‌دینی خیلی دقیق و مشخص نیست. هستند کسانی که می‌گویند به دینی پای‌بند نیستند اما به کلی از اعتقادات مذهبی عاری به نظر نمی‌رسند.

ناشر اصلی فرهنگ امور مذهبی که به سال ۲۰۱۰ نشر شده، به نام دانیل هرویو لژر (خانم) عقیده دارد که عصر ما بیشتر عصر بی‌تفاوتی یا عدم تقید به مذهب است تا عصر لامذهبی به معنی دقیق کلمه و آئین کاتولیک از مذهبی است که مرتباً بعد از سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۵۰ در حال انحطاط‌اند و امروزه کاتولیک‌ها غالباً خود را به چشم یک اقلیت نگاه می‌کنند نه عضو یک جامعه و تمدن غالب. اگر مردم به کلی پشت به پدیده مذهب نمی‌کنند برای آن است که تا حدی در مذهب جزئی از هویت خود را می‌بینند. پس به گفته مارسل گوشه این دین نیست که به کلی مضمحل و نابود شده بلکه سازمان‌دهی مذهبی جامعه و جهان انسانی است که دارد از میان می‌رود.

در مقاله‌ای دیگر آندره گنت اسپونویل می‌نویسد در مورد فلاسفه باستانی یونان به درستی نمی‌توان دانست که آیا بلامذهب و بی‌خدا بوده‌اند یا نه. فقط دموکریست (ذیمقراطیس) مسلماً بی‌دین بوده ولی ابی‌قورد

(اپیکور) را نمی‌توان لامذهب خواند چه از نظر او خدایان وجود دارند ولی نه در روی زمین چه زندگی آنها در بین جهان‌هاست و کاری هم به کار ما ندارند اما موجوداتی مادی، خوشبخت و جاودانی هستند.

لوکرس در روم فیلسوف عرفی است، بیش از آنکه لامذهب باشد. وی می‌گفت دین محصول ترس و جهل است، این آدم‌ها هستند که برای توجیه آنچه خود از عهده‌اش بر نمی‌آیند یا به تصور خود برای آن که ایشان را در برابر مخاطرات حفظ کنند خدایان را آفریده‌اند. اسپینوزا در قرن هفدهم خدا را با طبیعت یکی می‌داند و گویی وی عقیده به حضور خدا در همه جا دارد و یا به روایت دیگر اعتقاد به اصالت طبیعت دارد و بی‌عقیده به ماوراءالطبیعه است.

لامذهبی و بی‌خدایی خصوصاً در قرن ۱۸ به ظهور رسید معذک اکثر فلاسفه آن قرن لامذهب و بی‌خدا نیستند و این بی‌خدایی نوعی شورش و طغیان در برابر آئین حاکم مسیحی بوده است، هم در برابر اولیای کلیسا و هم اولیای دولت. هولباخ هم به پیروی لوکرس می‌گفت: دو رکن دین یکی جهل است و دیگری ترس.

یک کشیش سابق به نام ژان مسلیه Meslier (۱۶۶۴-۱۷۲۹) در وصیت‌نامه خود بی‌خدایی و لامذهبی خویش را فریاد می‌زند و قائل به همدستی کلیسا با اغنیا و حکام جابر است که مردم را از خدا می‌ترسانند تا مطیع باقی مانند. پس ایمان راه تسلیم به اراده اقویاست. اما در

چه از نظر
زمین چه
بی هم به
و شایسته و

ت. بیش
ست دین
ه هستند
ه اش بر
یشان را
دایان را
خدا را با
عقیده به
روایت
بی عقیده

قرن ۱۸
آن قرن
خدایی
حاکم
کلیسا و
نوکرس
ست و

Meslier
خدایی و
قائل به
ست که
مانند.
اما در

قرن نوزدهم خصوصاً فلاسفه آلمانی هستند که
بیشتر به سوی بی‌خدایی کشیده می‌شوند مانند
فردریک انگلس، لودویگ فوئرباخ، کارل
مارکس. فوئرباخ گفت این انسان است که
موجودی خیالی مثل خودش ولی خارج از
محدودیت‌ها و ضعف‌های افراد اختراع کرده
است.

فردریک نیچه دشمن سوسیالیسم بود و
می‌گفت سوسیالیسم همان امتداد مسیحیت
است با اخلاق مخصوص بندگان و بردگان
یعنی اخلاق ضعیف. دین همه ارزش‌ها را به
خدا نسبت می‌دهد پس دنیا را بدون ارزش
می‌کند. جسم را به نام روحی که تصور حیات
ابدی برایش می‌کند مورد تحقیر قرار می‌دهد،
زندگی را به نام دنیای خیالی بعد محکوم
می‌کند حتی اودین و هر نوع دین تک‌خدایی
را محصول انحطاط فکری می‌انگارد و نوعی
ضدیت با حیات و نوعی سمّ زندگی. این است
که مرگ خدا را اعلام می‌دارد پس دین رهبر
انسان به سوی نیست‌انگاری است. دواى این
درد چیست؟ به قول نیچه دوست داشتن هرچه
هست و اعلام اراده قدرت. اگر خدا مرده بر
عهده ماست که انسان برتر را بیافرینیم.

از دیدگاه فروید، دین و ایمان علامت
نوعی بیماری است و گواه درماندگی ما و نیاز
ما به حمایت. نوعی تعلیه عقده "اودیپ"
است، خدا نوعی پدر تغییر شکل یافته است.
پدری بهتر و قوی‌تر از پدر حقیقی خودمان. لذا
باید به او محبت ورزید و از او اطاعت کرد. پس
ایمان برای تسلط بر وسوسه‌ها و گرایش‌های

عاطفی خطرناک مفید است. دین زاده امیال
انسانی است میل به وجود یک مشیت پر از
حسن نیت، میل به وجود نظم اخلاقی در
جهان، میل به دوام زندگی پس از مرگ.
عجیب است که دین همان چیزی است که ما
در نهاد خودمان همیشه آرزویش را داشته و
داریم!

به قول کنست اسپونویل لامذهبی و
بی‌خدایی در قرن بیستم در محافل فلسفی،
اندیشه غالب و مسلط شده است و چنین
می‌نماید که اهمیت بحث درباره خدا از میان
رفته است معذک باید به سه فیلسوف اشاره
کرد که موضوع خدا و دین را به کلی کنار
ننهاده‌اند: یکی آلن،^۱ دیگری ژان پل سارتر^۲ و
بالاخره مارسل کونش Conche که گوید تنها
دین قابل قبول دین عشق است. این عشق
است و نه خدا که ما را زنده نگاه می‌دارد.

پیام بهائی: حضرت عبدالبهاء مکرر
فرموده‌اند اگر دین سبب اختلاف شود بی‌دینی
بر آن رجحان دارد و البته اگر دین موجب تحقیر
جسم، طرد و ردّ زندگی، بی‌اعتنایی به ممنوع،
عقب‌ماندگی ذهنی و فکری، عدم تعادل
عاطفی و اخلاقی شود باز در فایده وجودی
آن می‌توان تردید کرد. ■

یادداشت‌ها

- ۱- می‌گفت در دین همه چیز حقیقت است جز وعظ
کشیش و همه چیز خوب است جز خود کشیش.
- ۲- که می‌گفت اعتقاد به خدا، از ذهن بیرون افکن
انسانیتی است که می‌خواهد از ممکن‌الوجود و موقت
بودن برهد.

تاریخ دیانت بهائی در شیراز

بخش سوم - جامعه بهائی در اوایل قرن بیستم

نویسنده: مؤثران مؤمن

مترجم: کیومرث مظلوم

جامعه بهائیان در کشاکش متناوب آزارها و اضطراب‌ها

در هشتم ژانویه ۱۹۰۹، در اواسط ماه رمضان، جمعیتی از ارازل و اوباش که در پیشاپیش آنان ملّایی آنها را راهنمایی می‌کرد به خانه میرزا جلال واعظ زرقانی، که یکی از بهائیان سرشناس شیراز بود، حمله کردند. وی چون از پیش از این

جریان خبر یافت در منزل یکی از همسایگان پنهان شد اما ارازل خانه او را غارت کردند و همسر او را کشان‌کشان نزد علی اکبر فال‌اسیری بردند و می‌خواستند او را به اجبار به عقد فردی مسلمان درآورند. زرقانی به حاکم که در این زمان ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله بود، رجوع کرد ولی حاکم اقدامی ننمود. لذا زرقانی به آباده گریخت و از آنجا تلگرافی به دولت در طهران فرستاد. امین‌السلطان، صدراعظم ایران، پاسخ داد که شاهزاده ملک منصور میسرزا شعاع السلطنه (۱۸۸۰-۱۹۲۰)، فرزند مظفرالدین



شاه، عکس مقابل)، بجای حاکم قبلی تعیین شده و در راه است و به این مسأله رسیدگی خواهد کرد. شعاع السلطنه در سر راه خود زرقانی را از آباده برداشت و با تصمیم قاطع برای ایجاد نظم وارد شیراز شد. وی دستور داد ملّایی که ارازل را با خود همراه کرده بود باید اعدام گردد و گوش ملّایان دیگری که در این امر دخالت داشتند باید بریده شود. با میانجی‌گری و شفاعت شیخ الرئیس این احکام تعدیل پیدا کرد و خلافکار اصلی از فارس تبعید، همسر زرقانی آزاد و اموال وی به او پس داده شد.^{۶۸} شعاع السلطنه به محض ورود به محل مأموریت خود در فوریه ۱۹۰۱، در نهایت جدّیت قدرت خود را به عنوان حاکم به کار گرفت و بزودی نظم و آرامش بیشتری که سال‌ها در شیراز کاهش یافته بود برقرار گردید. در نتیجه بهائیان امیدوار شدند و عندلیب و میرزا جلال زرقانی مجدّانه به تبلیغ امر بهائی پرداختند.^{۶۹}

ولی این فعالیت‌ها در بین علمای شیراز واکشی بوجود آورد. در این زمان در کشور همه و غوغای خواسته‌های متعدد مردم برای ایجاد اصلاحات برپا بود و در بسیاری از نقاط آشفته‌گی و بی‌سروسامانی دیده می‌شد. در شیراز، هواداران اصلاحات که در جستجوی آشوب بودند، هم‌بستگی‌هایی با تعدادی از علما، که از فعالیت‌های بهائیان هراسان شده بودند، و نیز با آنان که در شهر از اغتشاش بهره‌جویی می‌کردند، پیدا نمودند. پایگاه این دسته در شاه چراغ و مسجد نو قرار داشت و شامل مُجتهدانی طراز اول مانند

میرزا ابراهیم محلاتی بود. در برابر این دسته، طرفداران حاکم با پایگاهی در تلگرافخانه و شامل چهره‌هایی از علما مانند شیخ یحیی امام جمعه شیراز، صف‌آرایی کرده بودند. نظریه اینکه هم شعاع السلطنه حاکم و هم شیخ رئیس هر دو از قاجاریه و به هم نزدیک

بودند، مخالفان آنان هر دو را به راحتی به بابی بودن متهم نمودند و در اجتماعی در مسجد نو فتوایی مبنی بر کافر بودن شیخ رئیس و لزوم کشتن او صادر کردند.^{۷۰} در این میان محمد رضا خان قوام الملک (عکس بالا) برخلاف گذشته که از بهائیان حمایت می‌کرد صلاح خود را در آن دید که رهبری مخالفان حاکم را به دست گیرد و به صورت محرک اصلی این فعالیت‌های سازمان‌یافته برای مبارزه با بهائیان درآید.^{۷۱}



بخشی از مخالفت قوام الملک با شعاع السلطنه در این بود که هریک خود را مالک بازار وکیل و املاک حوالی آن می‌دانست.^{۷۲} مخالفان حاکم، مغازه‌داران را در بازار وادار نمودند که مغازه‌ها را ببندند و جمعیتی از زنان را در خیابان‌ها گماشتند تا فریاد زنند: «حاکم بابی نمی‌خوایم». این وضع و حالت چهار ماه ادامه داشت و بهائیان در تمام این مدت همواره در معرض همه‌گونه توهین و گفتار خشن و تهدید قرار داشتند. سرانجام در ۱۰ مارس ۱۹۰۲ تلگرامی از طهران رسید و از شعاع السلطنه خواسته شد تا به طهران بازگردد و او در ۱۸ آوریل شیراز را ترک نمود.^{۷۳} در این هنگام قوام الملک اعلام کرد که هدف از مبارزه آنان عزل شعاع السلطنه بود که انجام شد و دیگر نباید پایی بهائیان شد.^{۷۴} حاکم جدید غلامرضا خان آصف‌الدوله^{۷۵} بود. در دهم اوت ۱۹۰۲ از طهران

دستور رسید که شیخ رئیس باید شیراز را ترک کند و عازم عتبات گردد. شیخ رئیس اجازه گرفت که از راه اصفهان عزیمت کند و در ۲۶ اوت شیراز را بسوی اصفهان ترک نمود.^{۷۶} در موقعیت دیگر در همان سال ۱۹۰۲/ ۱۳۲۰ هنگامی که حاجی ابوالحسن بزّاز در نود سالگی از نزدیکی خانه فال‌اسیری گذر می‌کرد برخی از طلبه‌های فال‌اسیری او را گرفتند و به نزد وی بردند و او شخصاً آنقدر آن مرد سالخورده را با عصای خود زد که مدت

بجای حاکم
ره است و به
خواهد کرد.
ره خود زرقانی
تصمیم قاطع
شیراز شد. وی
زل را با خود
عدم گردد و
که در این امر
میانجی‌گری
که تعدیل پیدا
تبعید، همسر
س داده شد.^{۶۸}
ورود به محل
در نهایت
حاکم به کار
شتری که سال‌ها
گردید. در نتیجه
و میرزا جلال
نی پرداختند.^{۶۹}

کوتاهی بعد جان سپرد.^{۷۷}

بعد از آصف الدوله (عکس صفحه بعد)، میرزا احمد خان قاجار علاءالدوله (۱۸۵۲-۱۹۱۱)، عکس صفحه بعد) به حکومت فارس برگزیده شد. وی مصمم به ایجاد نظم و آرامش در شهر بود. هنگامی که در تابستان ۱۹۰۳ خبرهای کشتار و سرکوبی بهائیان در اصفهان و یزد به شیراز رسید علاءالدوله سریعاً اقدام کرد تا از وقوع هرگونه رویدادی مشابه در شیراز جلوگیری کند. اما با همه کوشش های او، برخی از علما در مسجدها و محله های عمومی توانستند با رساندن خبرهای اصفهان و یزد به گوش مردم آنان را تحریک کنند و اغتشاشاتی به راه اندازند. میرزا ابراهیم محلاتی، از علمای برجسته شیراز که در بالا از او نام بردیم، اعلانی کتبی در شهر منتشر کرد و در آن ذکر نمود که هرکس یک نفر "بابی" را به قتل رساند

ثواب عظیمی کرده است.^{۷۸} علاءالدوله برای مقابله با تحریکات علما چندین تن از دولتمردان محلی را برای مشورت فراخواند. از جمله قوام الملک و پسرش حبیب الله خان با سمت بیگلربیگی، محمدحسین میرزا مؤیدالسلطنه و جعفرقلی خان امیرنجه. نتیجه این مشورت آن شد که به بهائیان شناخته شده توصیه شود که یا از شیراز خارج شوند یا آنکه در خانه بمانند و در انظار ظاهر نگردند. حاکم، میرزا نصرالله بهشتی معروف به ملک المتکلمین را نیز از شهر اخراج نمود. ملک المتکلمین که



در آن هنگام بهائی بود برای چهار یا پنج ماهی پس از بیرون کردنش از اصفهان در شیراز بسر می برد و آشکارا درباره دیانت بهائی موعظه می کرد. وی بعداً برای تلاش در راه مشروطه به ازلی ها پیوست. قوام الملک و پسرش این بار، برخلاف دوره حکومت شعاع السلطنه، نهایت کوشش خود را برای نگهداری آرامش در شهر به کار بردند.^{۷۹}

ولی با همه این اقدامات، غوغا و جنجال مردم در شهر رو به افزایش گذاشت و بازار به مدت چهار روز بسته شد و در همه جا منتشر گردید که در روز پنجم کشتاری عمومی از بهائیان شیراز مانند یزد واقع خواهد شد. علاءالدوله بنا به توصیه مشاورانش به دنبال امام جمعه شیخ یحیی فرستاد و از او خواست که در این جریان پا در میان گذارد. چنانکه پیش از این گفتیم، شیخ یحیی شخصی بود خیراندیش، طالب آرامش و به هنگام ضرورت مساعد بهائیان. براساس درخواست حاکم، وی با اعلانی از همه اهالی شیراز خواست که در روز جمعه برای شنیدن سخنانش از منبر مسجد وکیل گرد هم آیند. در روز معهود جمعیت بزرگی از مردم در مسجد جمع گردیدند و همگی منتظر بودند که سرانجام کار بهائیان یکسره شود و شیخ یحیی فتوایی علیه آنان صادر نماید. شیخ یحیی با بهره برداری کامل از شیوه سخنرانی، موقعیت اجتماعی و سن بیش از هشتاد سال خود و احترام و علاقه ای که

پنج ماهی
شیراز بسر
نی موعظه
مشروطه به
این بار،
نهایت
ش در شهر

و جنجال
و بازار به
جا منتشر
کشتاری
مانند یزد
نوله بنا به
نبال امام
تد و از او
یان پا در
ش از این
خصی بود
ضرورت
حکم، وی
ست که در
منبر مسجد
جمعیت
گردیدند و
بهایان
عبیه آنان
کامل از
من بیش
قه ای که

شماره ۳۸۷

اهالی به او داشتند سخنان جذّاب و دلنشین خود را با هدف آرام کردن مردم شروع کرد. وی بر روی این نکته تکیه نمود که قرآن می گوید هرگاه کسی به مسلمانان سلام کند مسلمانان حق ندارند مسلمانی آن شخص را انکار کنند (و لا تقولوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا، سوره نساء، آیه ۹۴). سپس وی برای مردم روشن کرد که این گفته به این معنی است که اگر شخصی دارای ظاهر و اعمال مسلمانی است هیچ مسلمانی حق ندارد بگوید که آن شخص مؤمن نیست. پس از این پندها سرانجام وی با صراحت این چنین اعلام کرد که: «شیراز ما، بابی ندارد، ندارد، ندارد» و از جمعیت خواست که این جمله را همگی همراه با اوسه بار تکرار کنند. در پایان سخنان خود، وی از مردم خواست که به سرکار و زندگی خود بروند، به بازار برگردند و دکان های خود را باز کنند. و مردم چنین کردند.^{۸۰}

اما به هر حال هر اندازه درخواست برای اصلاحات و حکومت مشروطه شتاب می گرفت اوضاع در شیراز آشفته تر می شد و بهائیان در این میان رنج بسیار می بردند. کار به جایی رسید که بسیاری در شهر با چُمَاق و تفنگ حرکت می کردند و شب ها صدای شلیک گلوله شنیده می شد و روزها غوغا و جنجال دسته های الواط و مردم شرور برپا بود و بر سر هر مسأله بی اهمّیت و با هر دستاویزی بازار بسته می شد. این جریانات منجر به عزل علاءالدوله از حکومت و

برقراری مجدد شاهزاده شعاع السلطنه به این سِمَت در سال ۱۳۲۲/۱۹۰۴ گردید. لازم به یادآوری است که چنانچه در بخش دوم این مقاله ذکر گردید، در همین موقعیت بحرانی بر اساس دستور حضرت عبدالبهاء بهائیان شیراز اقدام به ساختمان خانه حضرت باب مطابق طرح اصلی آن نمودند.

برای حدود یک سال شعاع السلطنه توانست آرامش و نظم را در شیراز برقرار کند ولی بار دیگر عداوت قوام الملک با شعاع السلطنه به تدریج موجب گردهم آمدن نیروهایی در مخالفت با حاکم گردید و در کوچه ها و بازار مجدداً شعارهایی که شعاع السلطنه و همسر و همسر اعضا حکومت او را "بابی" می خواندند طنین افکند.^{۸۱} در این جریان بهانه ای که به دست علما افتاد تا آغاز به اقدام کنند این بود که یک نفر یهودی دیوار خانه اش را بلندتر از دیوار خانه مسلمانی ساخته بود. با اشاره علما،



اشرار و اوباش به خانه آن یهودی هجوم نموده آن را خراب کردند و هستی وی را به تاراج بردند. بعد علما، غوغاگران و ارازل را در مسجد نو، که در نزدیکی شاه چراغ واقع است، جمع نمودند و از آنها خواستند که به محله کلیمی ها حمله کنند و به غارت آن پردازند. محله کلیمی ها در فاصله مختصری از مسجد نوقرار داشت و بین این دو، خانه حضرت باب واقع بود و بر بهائیان مسلم بود که علما از این موقعیت استفاده کرده پیش از رسیدن به محله

کلیمی‌ها در سر راه خود آن مکان را خراب خواهند کرد. در این موقعیت، جعفرقلی خان امیر پنجه، که فرماندهی قشون متمرکز در شیراز را به عهده داشت و بهائی بود، بوسیله حاکم (شعاع السلطنه) مأموریت یافت که از محله کلیمی‌ها دفاع نماید. وی پس از استقرار نیروی خود در محل، شخصی به نام میرزا حسین را که بهائی و یکی از خدمتکاران او بود با قرآن به مسجد نو فرستاد و به علما و جمعیت با قسم خوردن به قرآن اخطار کرد که اگر به محله کلیمی‌ها نزدیک گردند او به سربازان دستور شلیک خواهد داد. وی مقر خود را بر بالای بام خانه‌ای متعلق به یک بازرگان یهودی به نام ملا ربیعا، که از آنجا خانه حضرت باب به خوبی دیده می‌شد، قرار داد. جمعیت تحریک شده با هیاهو و سب و لعن و کلمات رکیک نسبت به بزرگان آیین بابی و بهائی که گوش‌ها را کرمی کرد به راه افتادند. با صدایی که به آسمان می‌رسید اشعاری زشت و نامربوط می‌خواندند که برگردان آن این بیت بود: «دستمال سبز و آبی است - شازده ملوٹ "مخنت" بابی است». مردم به این ترتیب به خانه حضرت باب رسیدند و شروع به انداختن سنگ به سوی خانه کردند. در این هنگام جعفرقلی خان دستور آتش به سوی جمعیت داد. وقتی مردم مشاهده نمودند که او در تصمیم و اجرای وظیفه خویش قاطع است، پراکنده شدند. اما به هر حال بازار شیراز به مدت سه ماه تا عزل شعاع السلطنه بسته بود.^{۸۱} پس از آن هیچ کس نمی‌خواست حکومت

شیراز را به علت وضعیت پُرهرج و مرج آن به گردن گیرد. ولی پس از سه ماه سرانجام علاءالدوله برای بار دیگر آن را پذیرفت. وی با سپاهی کافی و توپخانه وارد شهر شد و برای برقراری نظم و آرامش به اقدام پرداخت. بویژه وی در برابر علما مصمم و قاطع بود و به آنها امکان فتنه‌انگیزی و آشوبگری نمی‌داد. در نتیجه حدود ۱۸ ماه هم خود شهر و هم بهائیان در آرامش بودند. به محض آنکه علاءالدوله احساس نمود که فتنه‌گران برای بار دیگر در حال بدست آوردن قدرتند از مقام خود استعفا داد.^{۸۳}

پس از علاءالدوله در طهران کسی را نتوانستند پیدا کنند که حکومت فارس را بپذیرد لذا از خود شیراز محمد رضا خان قوام الملک را برای این مقام برگزیدند. در ابتدا، وی با آشنایی محلی خود توانست دسته‌های مختلف و فتنه‌انگیزان را مهار کند ولی در این میان افراد خانواده نوری که همیشه با خاندان قوام الملک ضدیت داشتند علم مخالفت با او برافراشتند و رهبری دسته‌های مخالف حاکم را به دست گرفتند. نوری‌ها از طرف دیگر از زمانی که چند تن از آنان فرماندهی نیروهای حکومت را علیه بایان نیز عهده‌دار بودند دشمنی بهائیان را در دل می‌پروراندند. بار دیگر تعدی، هتاک، گفتن ناسزا و آزار روزانه بهائیان، سکه روز شد ولی اکنون نسبت به گذشته وضع بدتری نیز به خود گرفته بود. زیرا در گذشته هنگامی که علیه حکومت شورش می‌شد، قوام الملک معمولاً در صف مخالفان حاکم قرار داشت و از

هم‌شهریان شورش
بر این می‌توانست
تا اندازه‌ای بک
علیه حاکم. یعنی
آنجا که یکی
قوام الملک یعنی
بهائی بود. آشن
می‌کوشند قدر
مسلمانان را به
بکشانند. سرانج
قوام الملک مع
۱۹۰۶ غلامرض
برگماشته شد.^{۸۴}
در میان هم
بهائیان با مشک
این که شخصی
که دیانت به
اطلاعاتی از ج
و در برابر همگ
کردن آنان و گف
مثال او در بر
صدای بلند در
نثار صاحب مغ
بهائی از آن
آنان نشود و ز
اینگونه اعم
و توهین‌های
چهار سال اد
نهایت فلاکت

یادداشت‌ها

- ۶۸- ظهور الحق ۷: ۱۴۱
۶۹- افغان، تاریخ ۷- ۴۱۶
۷۰- وقایع اتفاقیه ۶۶۵
۷۱- افغان، تاریخ ۳۰- ۴۲۸
۷۲- بامداد، تاریخ ۱۵۶: ۴
۷۳- گزارش‌های حیدرعلی خان نواب، نماینده بریتانیا در شیراز، Shiraz News مورخه ۱۲ مارس ۱۹۰۲ (برای ۵ تا ۱۲ مارس) و مورخه ۲۴ آوریل ۱۹۰۲ (برای ۱۷ تا ۲۴ آوریل) در British Public Records Office document PRO FO 248 773، وقایع اتفاقیه ۵- ۶۶۴
۷۴- افغان، تاریخ ۴۳۲- ۴۳۰
۷۵- خوان کول Juan Cole به اشتباه نوشته است که این حاکم میرزا عبدالوهاب خان شیرازی آصف‌الدوله، دشمن دیرین شیخ‌الرئیس، بوده (Provincial Politics of Heresy and Reform' 124) ولی این شخص در ۱۸۸۷ درگذشته بود؛ بامداد، تاریخ ۲: ۳۱۵ افغان نام این حاکم را صحیح نوشته است (تاریخ ۵۶۸)
۷۶- گزارش‌های نماینده بریتانیا در شیراز، Shiraz News مورخه ۱۵ اوت ۱۹۰۲ (برای ۷ تا ۱۵ اوت) و مورخه ۲۸ اوت ۱۹۰۲ (برای ۲۰ تا ۲۸ اوت) PRO 248 773؛ وقایع اتفاقیه ۸۱- ۶۸۰؛ ظهور الحق ۲۱۴: ۸ الف
۷۷- افغان، تاریخ ۷- ۴۲۵
۷۸- وقایع اتفاقیه ۷۰۷؛ افغان، تاریخ ۸- ۴۳۳
۷۹- وقایع اتفاقیه ۷۰۸؛ افغان، تاریخ ۵- ۴۵۱؛ ظهور الحق ۴- ۲۱۱
۸۰- افغان، تاریخ ۶۱- ۴۵۵؛ ظهور الحق ۵- ۲۱۴
۸۱- افغان، تاریخ ۴- ۵۱۰
۸۲- افغان، تاریخ ۲۰- ۵۱۴
۸۳- افغان، تاریخ ۲۴- ۵۲۰
۸۴- افغان، تاریخ ۲۹- ۵۲۵
۸۵- افغان، تاریخ ۹- ۵۰۱
کتابنامه همراه با دنباله این پژوهش در شماره بعد خواهد آمد

هم‌شهریان شورشی خود طرفداری می‌کرد و بنا بر این می‌توانست از شدت حملات بر بهائیان تا اندازه‌ای بکاهد. اما حال این مخالفت‌های علیه حاکم، یعنی علیه خود قوام‌الملک بود. از آنجا که یکی از اعضاء مهم حکومت قوام‌الملک یعنی میرزا محمدباقرخان (دهقان) بهائی بود، آشوب‌طلبان می‌گفتند که بهائیان می‌کوشند قدرت را به دست گیرند تا همه مسلمانان را بهائی کنند و به ضلالت و گمراهی بکشانند. سرانجام اوضاع بسیار وخیم گردید و قوام‌الملک معزول و بجای او در اواخر سال ۱۹۰۶ غلامرضا خان غفاری به حکومت فارس برگماشته شد.^{۸۴}

در میان همه این عذاب‌ها و رنج‌ها، بهائیان با مشکل دیگری نیز روبرو بودند و آن این که شخصی به نام درویش‌علی وانمود کرد که دیانت بهائی را پذیرفته و بعد از کسب اطلاعاتی از جامعه بهائی در مکان‌های عمومی و در برابر همگان بهائی بودن افراد را با لعن کردن آنان و گفتن ناسزاها اعلام می‌کرد. بطور مثال او در برابر مغازه یک بهائی می‌ایستاد و با صدای بلند در کمال وقاحت کلماتی توهین‌آمیز نثار صاحب مغازه می‌کرد. وی با تهدید افراد بهائی از آنان پول اخاذی می‌نمود تا مزاحم آنان نشود و از طرف دیگر از مسلمانان هم برای اینگونه اعمال خود پول می‌گرفت. زخم زبان‌ها و توهین‌های این درویش بد نهاد و بد سگال چهار سال ادامه داشت و فقط با مرگ او، در نهایت فلاکت، پایان پذیرفت.^{۸۵} ■

دنباله در شماره بعد

معجزه سقاخانه چهارراه آقا شیخ مهدی

در ژوئیه ۱۹۲۴

در روزهای اول تا سوم ژوئیه کنفرانسی با عنوان "دگراندیش ستیزی و بهائی آزاری" در دانشگاه تورنتو کانادا تشکیل یافت که در آن قریب سی تن از اساتید دانشگاه و پژوهشگران سخنرانی‌هایی ایراد نمودند. در چند شماره گذشته تعدادی از این سخنرانی‌ها را درج کردیم و در این شماره سخنرانی دیگری را به نظر خوانندگان می‌رسانیم. در شماره‌های آینده به تدریج به درج خلاصه بقیه سخنرانی‌ها خواهیم پرداخت. برای شنیدن متن کامل هر سخنرانی می‌توان به این پایگاه اینترنتی مراجعه کرد: <http://www.sitenama.net>

دکتر همایون کاتوزیان
ترجمه فرشید روهنده

در ژوئیه ۱۹۲۴، طهران چشم به اخبار هیجان انگیزی گشود مبنی بر اینکه سقاخانه مشهوری معجزه کرده است. طبق معمول روایت‌های مختلفی از ماجرا در دهان‌ها افتاد. اول شایع شد که سقاخانه مرد نابینایی را بینا کرده. بعد، در ادامه همان داستان یا مستقلاً، گفته شد که یک بابی سعی کرده آب سقاخانه را مسموم کند که با یک معجزه دست آن مرد یا زن به شیشه‌های سقاخانه چسبیده. رایج‌ترین داستان این بود که یک دختر بابی/بهائی سعی کرده آب سقاخانه را مسموم کند که ناگهان نابینا شده.

از زمان ظهور باب کلان‌کشی بابی‌ها در شهرهای ایران اتفاقات آشنایی بودند. آخرین

کلان‌کشی بابی در ۱۹۰۳ در یزد و اصفهان صورت گرفت که بیش‌تر از ۱۴۰ کشته و بسیاری مجروح و بی‌خانمان به جای گذاشت. دامن زدن به تعصبات مذهبی بخاطر دلایل سیاسی برای مخالفت با سیاست یک وزیر یا یک دولت ابزار شناخته شده‌ای بود. نمونه‌های آن را در جنبش مشهور تنباکو در ۱۸۹۰-۹۲ و به صورت کمتر در مبارزات علیه کارمندان بلژیکی اداره مالیات در طهران و تبریز در اوایل ۱۹۰۰ می‌توان دید. بابی‌گری مخصوصاً تهمت رایجی بود و خیلی از رهبران و فعالان انقلاب مشروطه توسط مخالفانشان به تهمت بابی‌گری گرفتار شدند تا افکار و نظراتشان غیرقانونی و غیرمشموع جلوه داده شود.

واقعۀ سقاخانه دقیقاً در بین جنگ قدرت سختی که تقریباً دو سال و نیم ادامه داشت رخ داد. از زمان کودتای فوریه ۱۹۲۱ که توسط رضا خان و سید ضیاء رهبری شد رضا خان در مقام وزیر جنگ و فرمانده ارتش قدرت مطلقه چشمگیری کسب کرده بود.

استبداد روزافزون او حاصل ناکامی انقلاب مشروطه در استقرار یک دولت قانونی بود. زیرا بین سال های ۱۹۰۹، که طهران توسط نیروهای مشروطه خواه تسخیر شد، و ۱۹۲۱ که کودتا بوقوع پیوست کشور در حال هرج و مرج بسر می برد.

رضا خان خیلی سریع ناآرامی های استانی و شورش های قبایل را سرکوب کرد اما درگیری و هرج و مرج در شهرها به پایان نرسید و جنگ قدرت در مجلس و در مطبوعات همچنان رایج بود. تجمع مردم در خیابان هنوز هر از گاهی صورت می گرفت و مطبوعات، هرچند نه به اندازه زمان پیش از کودتا، اما اغلب بی بند و بار بودند. مجلس چهارم در ۱۹۲۳ خاتمه یافت. در آن زمان رضا خان هنوز نخست وزیر نبود اما نمایندگان حامی رضا خان در انتخابات بعدی اکثریت مجلس را بدست آوردند. این امر خبر از رسیدن او به پست نخست وزیری می داد. با این حال مدت زمان کوتاهی طول کشید تا دولت مشیرالدوله سقوط کند، قوام السلطنه، رقیب جدی رضا خان، از کشور بیرون رانده شود و احمد شاه به سفری بی بازگشت به اروپا برود. بدین ترتیب رضا خان با یک تیر سه هدف زد.

او در اواخر اکتبر ۱۹۲۳ نخست وزیر شد و

بلافاصله جابجائی ارتش و نیروهای غیر نظامی را برای وارد کردن ضربه نهائی آغاز کرد. او در میان سازمان های عالی دولتی و مخصوصاً ارتش محبوبیت زیادی داشت. تعداد قابل توجهی از ملّی گرایان متجدد نیز او را به عنوان ناجی ای می دیدند که کشور برای ثبات و تجدد احتیاج داشت. اما او از طرفداری کامل عامه مردم بی بهره بود. در حقیقت سید حسن مدرس، رهبر اکثریت سابق مجلس و سیاست گذار خبره مجلس و رهبر آن زمان اپوزیسیون، در بین مردم شهر و مخصوصاً بازار بطور قابل ملاحظه ای محبوب تر از او بود.

رضا خان و یا طرفدارانش، تحت رهبری فراکسیون های تجدد و سوسیالیست مجلس، نقشه ای برای تغییر قانون اساسی از شاهنشاهی به جمهوری چیده بودند. نتیجه غیر قابل اجتناب این نقشه این بود که رضا خان یا رئیس جمهور یا دیکتاتور می شد. اینکه آیا او و تدارک بینندگان برنامه هایش در آن مرحله به این نقشه به عنوان اولین قدم به سوی پایه گذاری سلسله پهلوی نگاه می کردند یا نه حدسش مشکل است. با این حال با یک بازنگری بعید به نظر نمی رسد که او شخصاً چنین چشم اندازی را مد نظر داشته است. اپوزیسیون از هدف نهائی اما کاملاً مطمئن بود. ملک الشعرا بهار این مطلب را در چند شعر سیاسی در آن زمان بیان کرد. به عنوان مثال در یکی از آنها گفت:

در پرده جمهوری کوید در شاهي
ما بی خبر و دشمن طماع زرنگ است
فعالیت جمهوریخواهان خیلی سریع شروع

شد. آنها با اطمینان از داشتن اکثریت در مجلس در شتاب بودند که قانون جدید را تا ۲۱ مارس ۱۹۲۴، نوروز ۱۳۰۳، به تصویب برسانند تا رضا خان به عنوان رئیس جمهور به جای محمد حسن میرزا ولیعهد، شادباش های طبقات



مختلف را در مراسم نوروز بپذیرد. به دلایل مختلف از جمله شتاب بیش از اندازه طراحان برنامه و تاکتیک زیرکانه مدرس در تعویق آن، دولت و حامیان آنروز به هدفشان نرسیدند. در روزی که قرار بود موضوع در مجلس مورد بحث قرار بگیرد، تدارک دهندگان برنامه تعدادی مزدور به دروازه های مجلس فرستاده بودند. رضا خان هم شخصاً برای حضور در جریان برنامه در محل حضور پیدا کرد. طرفداران اپوزیسیون از نظر تعداد بیشتر بودند و صدایشان فرصت شنیدن صدای طرفداران دولت را نمی داد. آنها هنگام ورود رضا خان به دروازه های مجلس علیه او شعار سر دادند. رضا خان که بطور ناخوشایندی غافلگیر شده بود با عصبانیت به مأمورین مجلس دستور داد تا به جمعیت حمله کنند و خود هم شخصاً در درگیری شرکت کرد. در این میان پیش از رسمیت یافتن جلسه مجلس در راهروهای ساختمان مجلس مدرّس با قدرت سخنوری استادانه خود، در دفاع از آنچه او خون شهدای انقلاب مشروطه می نامید، احساسات حاضران را به جوش و خروش آورده بود. در اینجا رضا خان خونسردی خود را از

دست داد و کشیده ای به صورت مجتهد محترم و اپوزیسیون مجلس زد. به محض درز خبر این حادثه به بیرون به خشم و تعداد حامیان مدرّس که در دروازه های مجلس با مأمورین مشغول زد و خورد بودند افزوده شد. این

ماجرای به خونریزی زیادی منتهی شد و بسیاری زخمی بجای گذاشت. خبر این ماجرا میرزا حسین خان مؤتمن الملک سخنگوی میانه رو و محبوب مجلس را خشمگین کرد و رضا خان را بخاطر دادن دستور حمله به مردم توسط گارد مجلس که بطور رسمی تحت فرمان رئیس مجلس بودند توبیخ نمود. شخصیت های اصلی هر دو جناح احساس کردند که در چنین شرایطی وضعیت اصلاً برای آغاز کار مجلس مناسب نبود. بدین ترتیب تمام نقشه های جمهوری خواهان نقش بر آب شد. رضا خان نیز در خشم استعفا داد، اما اندکی بعد مجلس او را در مقامش ابقاء کرد.

این وضعیت موجود در مارس ۱۹۲۴ و پیش زمینه واقعه سقاخانه بود که در ژوئیه همان سال رخ داد. دو هفته پیش از این واقعه نیز شاعر جوان و روزنامه نگار پر شور محمد رضا میرزاده عشقی در روز روشن توسط دو مرد که همه می دانستند مأموران مخفی پلیس هستند کشته شده بود. عشقی به معترضان پیوسته بود و در روزنامه خود (قرن بیستم) درباره شکل گیری و ناکامی جنبش مشروطیت شعر و نمایشنامه چاپ می کرد، ناکامی مشروطه را توطئه بریتانیا

می‌نامید و رضا خان را شخصاً مورد حمله و توهین قرار می‌داد، هرچند که از بردن اسم او خودداری می‌کرد. قتل او منجر به واکنش عمومی شدیدی شد و در مجلس نیز مورد بحث قرار گرفت. مخصوصاً ملک الشعرا بهار، یکی از سخنگویان اصلی اپوزیسیون، سخنرانی جنجال برانگیزی در جلسه رسمی ایراد کرد. انتقادات به اینجا بسنده نشد. سردبیران دوازده روزنامه اپوزیسیون اعلام کردند که جانشان در خطر است و در مجلس بست نشستند.

در چنین فضائی یک سری تبلیغات ضد بابی/بهائی از طریق مطبوعات به جریان انداخته شد که ظاهراً زمینه را برای ماجرای اصلی آماده می‌کرد. به محض پخش خبر معجزه‌های سقاخانه شهر چراغانی شد و مردم به شادی پرداختند. در ناحیه آقا شیخ هادی جایی که سقاخانه قرار داشت و اطراف آن و همچنین در طول بازار که چندان از آنجا دور نبود تظاهرات سازمان یافته و خود جوش شکل گرفت.

چند روز اول بدون حادثه طی شد اما شعارهایی که توسط تظاهرکنندگان کفن پوش داده می‌شد رفته رفته تهدیدآمیز گشت.

جمعیت حاضر در تقاطع آقا شیخ هادی فریاد می‌کشیدند:

سقاخونه چی کرده؟

چش دختره رو کور کرده

مگه نمی‌دونی چی کرده

چش دختره رو کور کرده

جمعیت در ادامه فریاد می‌کشید:

چهارراه آشیخ هادی، از معجز ابولفضل،

کور شده چشم بابی.

در بازار تظاهرکنندگان کفن پوش از میان محوطه پیچ در پیچ تیمچه حرکت می‌کردند و شعارهای رکیک می‌دادند. مرد غول پیکری ساطور بلندی را دور سرش می‌چرخاند و فریاد می‌زد:

این ساطور قصابی در....،

این دیلم تون تابی در...

در این میان تعدادی از مردم بیمار و معلول برای شفا یافتن به سوی سقاخانه شتافتند. از سوی دیگر اخبار تشنج‌ها به دیپلمات‌ها و خارجیان مقیم طهران رسیده رابرت ایمبری، نایب کنسول امریکا که عکاسی غیر حرفه‌ای نیز بود، به همراهی دوستی، برای گرفتن عکس، ظاهراً برای مجله نشنال جئوگرافیک، به محل واقعه رفتند. دیدن این مردان چشم آبی در کت‌های فراک و کلاه‌های سیلندرشان درحالی که دوربین‌های عکسبرداری را کار می‌گذاشتند مردم را مظنون و تحریک کرد.

مردم در ابتدا از آنها خواستند که دوربین را دور کنند. بعد از چند بار تغییر محل دوربین، چند نفر از مردان جلو آمدند و سعی کردند کت‌هایشان را روی دوربین بیاندازند. میجر ایمبری خونسردی خود را از دست داد و شروع به فریاد کشیدن بر سر مردم کرد. مردم هم با ناسزا گفتن و حمله به او و همراهش پاسخ دادند. این دومرد که احساس خطر کرده بودند سوار کالسکه‌شان شدند و به کالسکه‌چی دستور حرکت دادند. کالسکه از تقاطع آقا شیخ هادی به سوی خیابان استخر گذشت. شخصی فریاد کشید: «این‌ها همان بابی‌هایی هستند که

می‌خواستند آب سقاخانه را مسموم کنند». به دنبال این فریاد مردم فریادکشان با چوب و پرتاب سنگ شروع به تعقیب کالسکه کردند. در این حین چند تن از مردم به کالسکه رسیده و کالسکه‌چی را به پائین کشیدند. سربازی که بر حسب اتفاق در آن نزدیکی بود بر روی صندلی کالسکه‌چی پرید و کالسکه را برگرداند و از تقاطع حسن‌آباد به طرف تویخانه راند. وقتی کالسکه به دروازه‌های میدان مشق که تعدادی سرباز در آنجا ایستاده بودند رسید جمعیت موفق شدند کالسکه را متوقف کنند و به آن دو مرد حمله نمایند. ایلمبری با چوب دستی نوک تیز خود سعی بر دفاع از خود داشت. بعد از این حادثه منابع دولتی اعلام کردند که مردم آنها را مجروح کردند در حالیکه منابع اپوزیسیون تأکید داشتند که این سربازها بودند که با سر نیزه‌هایشان حمله و آنها را مجروح کردند.

پلیس و سایر قوای امنیتی نهایتاً از مراکز اطراف رسیدند و آن دو مرد زخمی را در حینی که مردم و سربازها هنوز تعقیبشان می‌کردند به بیمارستان عمومی پلیس بردند. هنگام رسیدن به بیمارستان هر دو هنوز زنده بودند اما میجر ایلمبری بعداً از ضربات دیگری مرد. در حالیکه منابع دولتی مردم را به عنوان قاتلین معرفی می‌کردند منابع اپوزیسیون سربازها را قاتلین میجر ایلمبری می‌دانستند.

دولت سریع و با قدرت پاسخ داد و حکومت نظامی اعلام کرد. تعداد زیادی از مردم دستگیر شدند که بعضی از آنها متعاقب دادگاه‌های نظامی سریع اعدام یا زندانی گشتند. وزارت امور خارجه ایران از طریق هیأت نمایندگی

امریکا در طهران تأسف و پوزش خود را به دولت امریکا اعلام داشت. تاوانی به میزان ۶۰۰۰۰ دلار برای پرداخت به خانواده قربانی مقرر شد. مبلغ دیگری نیز به میزان ۱۱۰۰۰۰ دلار بابت هزینه کشتی‌ای که جسد میجر ایلمبری را به آمریکا برمی‌گرداند باید پرداخت می‌شد. اما دولت امریکا پیشنهاد کرد که مبلغ مورد نظر به صندوقی واریز و به مصرف تحصیل دانشجویان ایرانی برسد. نه فقط دولت بلکه اپوزیسیون هم، بیش از همه مدرّس، تأسف عمیق خود را بابت این واقعه ابراز کردند. در عین حال تئوری‌ها و داستان‌های مختلفی در رابطه با دست اندرکاران پنهانی واقعه رواج پیدا کرد. اپوزیسیون ادعا کرد که این واقعه توطئه‌ای بود که اهداف مختلفی را دنبال می‌کرد از جمله قادر ساختن دولت به اعلام حکومت نظامی، ایجاد سانسور، دستگیری یا خاموش کردن بعضی از مخالفان سیاسی در مطبوعات و انگشت تهمت دراز کردن بسوی اپوزیسیون به عنوان عنصری واپسگرا و دانش‌ستیز مخصوصاً در چشم غربیان. دولت و حامیانش نیز دقیقاً اپوزیسیون را مسئول ناآرامی‌ها و قتل‌ها و مجبور ساختن دولت به اتخاذ آن تدابیر در سرکوب ناآرامی‌ها معرفی کردند.

درست است که دولت در نهایت از واقعه سود برد اما روند حوادث این را روشن می‌سازد که دولت نمی‌توانست در آن واقعه دست داشته باشد. در حقیقت یکی از شعارهای مردم:

این بابی بی‌غیرت یاغی شده با ملت
تنها یک شخص را هدف قرار می‌داد و آن

رضا خن بودند
به سود پوزش
پس از این
اپوزیسیون
هرج و مرج
رضا خن
نمی‌شد
تحت رهبری
طهران
مانند سید
ظهیر الاسلام
داشت
محمد خن
بودند.
قبل از
طرفداران
تحت رهبری
درگیری
خان انجمن
در
شاه در
مانده.
مردم.
رساندند.
با اینکه
این مجر
همدلی
کلی به
دربار و
ضد بابی
اقدام

ر به دولت
۶۰۰۰۰
مقرر شد.
دلار بابت
مبیری را به
می شد. اما
مورد نظر به
نشجویان
پوزیسیون
میتق خود را
عین حال
در رابطه با
ج پیدا کرد.
وضه ای بود
رد از جمله
ت نظامی،
روش کردن
صیوعات و
پوزیسیون به
مخصوصاً
ن نیز دقیقاً
ر و مجبور
در سرکوب
ت از واقعه
ن می سازد
قعه دست
شعارهای
ده با ملت
سی داد و آن

رضا خان بود. از سوی دیگر این واقعه مشخصاً به سود اپوزیسیون نبود. زیرا آنها هم پیش و هم پس از این واقعه نشان دادند که بیشترین اپوزیسیون پارلمانی هستند تا یک اپوزیسیون هرج و مرج طلب خیابانی. بعلاوه گروه مخالف رضا خان و جمهوریت فقط به آنها محدود نمی شد بلکه نیروهای چشمگیر محافظه کار تحت رهبری دربار و تعدادی از علمای شاخص طهران را نیز در بر داشت. از جمله اشخاصی مانند سید محمد امام جمعه، برادر اوسید جواد ظهیر الاسلام (کسی که با خانواده سلطنتی نسبت داشت) و حاج آقا جمال اصفهانی و شیخ محمد خالصی زاده بعضی از پرنفوذترین آنان بودند. خالصی زاده، به عنوان مثال، چهار ماه قبل از این حادثه در بحبوحه کشمکش طرفداران و مخالفان جمهوریت، جمعیتی را تحت رهبری خود به مجلس برد و این کار به درگیری این جمعیت و بعضی از طرفداران رضا خان انجامید.

در نامه ای از طرف ولیعهد به برادرش احمد شاه در اروپا، که فقط قسمت هایی از آن بجا مانده، ادعا شده که این سربازها بودند، و نه مردم، که ایامیری را در بیمارستان به قتل رساندند. از لحن نامه اما مشخص است که او با اینکه بطور ضمنی رضا خان را مسئول همه این ماجرا معرفی می کند با اغتشاشگران همدلی نشان می دهد. به همین دلیل به طور کلی به نظر می رسد که به احتمال خیلی زیاد دربار و همدستان محافظه کارشان ناآرامی های ضد بابی را ایجاد کرده بودند.

اقدام اپوزیسیون بر علیه رضا خان در اکتبر

بعد از طریق ترغیب شیخ خزعل به شورش موفقیت آمیز نبود. همانطور که می دانیم این جنگ قدرت در اکتبر ۱۹۲۵ با سقوط قاجارها و جلوس رضا خان به تخت پادشاهی به پایان رسید.

اما این پایان ماجرا در فرهنگ عامه سیاسی ایران نبود. افسانه توطئه ای که طی دهه ها شایع و بسیار مورد قبول واقع شده بود همه ماجرا را ساخته و پرداخته انگلیسی ها برای متوقف ساختن آمریکایی ها در بدست آوردن قرارداد نفت شمال معرفی می کرد. برای صحت این افسانه البته نایب کنسول آمریکا باید جاسوس بریتانیا بوده باشد و خودش موافقت کرده باشد که در راه منافع پادشاه انگلیس به شهادت برسد. ■

*

پیام بهائی: برای شرح کامل واقعه معجزه سقاخانه بر اساس گزارش مورخ ۱۰ اوت ۱۹۲۴ اسمیت موری W. Smith Murray کاردار سفارت آمریکا در ایران به وزارت امور خارجه آن کشور و گزارش روزنامه نیویورک تایمز مورخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۴ رجوع کنید به کتاب: صد و شصت سال مبارزه با آیین بهائی، چاپ سوم، ص ۱۰۶ به بعد. در مورد خطرات فراوانی که پیش از این واقعه جامعه بهائی ایران مخصوصاً جان دکتر مودی و دیگر بانوان طبیب آمریکایی بیمارستان بهائیان (صحت) را تهدید می کرد و نیز پی آمدهای واقعه معجزه سقاخانه که منجر به بازگشت دکتر مودی به آمریکا شد نگاه کنید به کتاب: نقش بانوان در پیونده خاور و باختر، اثر خانم باهره راسخ.

قدسه خانم اشرف، داستان یک زندگی

«امیدوارم که تو آن کشور و بوم را به شوق و شور داری»

بخش پایانی

مهناز ارجمند - داسیلورا

در اواخر سال ۱۹۵۶ عشق و شوق مشارکت در اجرای نقشه ده ساله (۱۹۵۳-۱۹۶۳) خانم اشرف را به سوی امریکای جنوبی کشاند. در ابتدا به خواهرزاده خود جناب عبدالله صحیحی و خانواده از مهاجرین برزیل پیوستند. این خانواده هدفی در زندگی جز خدمت نداشتند. جناب فیضی درباره شخصیت عبدالله صحیحی می نویسد: «عبدالله را که انسان زیارت می نماید درست باور نمی کند که در این جهان چنان نفوسی وجود دارند. اگر مقصد از ظهور آلهی خلق این قبیل ارواح مجرّده است که حقیقتاً همین برحقانیت او کافی است».^{۱۶} در آن زمان عده نسبتاً زیادی مردان جوان یا نیمه خانواده هایی از ایران به منظور مهاجرت وارد برزیل شده بودند و در شهرهای مختلف متفرق بودند. طبعاً کم و بیش احساس غربت و بی سامانی می کردند. نخستین قدم خانم اشرف در آن قاره حمایت و پشتیبانی از این مهاجرین بود. آنان را در پناه خود گرفتند. مکرراً اتفاق افتاد که به محض اطلاع که فی المثل یکی از

آنها مریض شده، برای برآوردن نیازهای او فوراً عازم محل اقامت او و در سالینش حاضر می شدند و به پرستاری و مساعدت و همراهی او بر می خاستند. دیگر آنکه سنت کلاس درس اخلاق را بر جا نهادند. کلاس های درس اخلاق برای اطفال مهاجرین را پی افکندند و رفته رفته کودکان تازه تصدیق های غیر ایرانی نیز به آنها ملحق شدند. در رونق دادن به این کلاس ها و توجه به رفتار عاطفی کودکان و درست کرداری آنها دقیقه ای از پناهنشستند. تا وقتی عده مهاجرین برزیل زیادتر شد و اطلاع یافتند کشورهای مجاور نیازمند خدمت در امور امری می باشند، با کمال شهامت داوطلب شدند و در اکوادور و کلمبیا توطّن گزیدند. در کشور اخیر با همت والای ایشان و کمک یکی از جوانان مهاجر ایرانی حظیره القدسی که به حالت متروکه در آمده بود، تعمیر و استوار و منظم شد و صفای خود را بازیافت و مجدداً مرکز اجتماع احباء گشت. در هر سه مملکت علاقه به

مصاحبت و دوستی با اعضاء قبائل بومی داشتند. در نامه ای خطاب به جناب فیضی می نویسند: «فعلاً قصد دارم دیگر به تبلیغ و تدریس سرخ پوستان این مملکت مشغول گردم».^{۱۷}



چند بومیان شیوه زندگی و اعتقادات و رسوم و آداب نامانوسی داشتند، این مانع برقرار کردن دوستی و تحقق یگانگی نبود.

محفل روحانی منطقه ای

امریکای جنوبی در سال ۱۹۵۰ تأسیس شده بود. در رضوان ۱۹۵۷ که این محفل به دو محفل منطقه ای یکی برای شمال و مشرق امریکای جنوبی و یکی برای جنوب و مغرب تبدیل شد، خانم اشرف در کانونشن تاریخی Buenos Aires شرکت کردند. عضویت در محفل روحانی محلی، از جمله اولین محفل روحانی شهر سن کائتانو (Sao Caetano) امکان خدمات بیشماری به ایشان داد. در سال ۱۹۵۸ به منظور شرکت در کنفرانس بین القارات فرانکفورت سفر کوتاهی به اروپا کردند و از بندر ژن به برزیل بازگشتند. در سال ۱۹۶۳ امریکای جنوبی را وداع گفته در کنگره جهانی لندن حضور یافتند.

به یاد دارم شرط آزادی خویش را آن می دانستند که لوازم مورد احتیاج برای ادامه زندگی در یک جامه دان کوچک گنجایش یابد. اگر یک پیراهن از آن حد تجاوز می کرد، بی درنگ به بخشیدن آن مبادرت می ورزیدند. در ماه مارس ۱۹۶۳ در مراجعت از امریکای جنوبی هنگامی که جامه دانشان را باز کردند،

این تعلق بطوری شکل گرفت که با وجود قوای محدود بارها در معیت جوانان به دیدن قبائل بومی که در ارتفاعات کوهی زندگی می کردند، رفتند. به گفته یک زوج از مهاجرین امریکایی صبح خیلی زود حدود ساعت پنج بر می خاستند و جوانان و بطور کلی هر که را بنا بود همراه باشد از خواب بیدار می کردند و اظهار می داشتند ساعت حرکت است. همه را راه می انداختند. پس از رسیدن به شهری که در دامنه کوه بود بقیه مسافت را می باید پیاده و در جاده های باریک و ناهموار طی کنند و یا از جنگل های انبوه و بدون جاده عبور نمایند تا به دشواری به کمرکش کوه که منزلگاه آن بومیان بود برسند. ولی پس از پذیرفتن مسئولیت خم به ابرو نمی آوردند و با همان قهقهه خنده پر نشاط که هنوز در گوش دوستانشان طنین انداز است، پا به پای جوانان پیش رفته با استفاده از تجارب و معلومات خود همه را به استقامت وامی داشتند. به این ترتیب در بسیاری طرح های تربیتی و بهداشتی و تبلیغی شرکت کردند. هر

نی زهای او فوراً
نیش حاضر
ت و همراهی او

خلاق را بر
خلاق برای
ورفته رفته
نی نیز به آنها
ین کلاس ها و
درست کرداری
ت وقتی عده
خلاق یافتند
در امور امری
ب شدند و در
کشور اخیر با
کی از جوانان
که به حالت
رو منظم شد و
مرکز اجتماع
ست علاقه به

برما روشن شد هدفشان آشنا کردن ما با مردمان آن اقالیم بود. جامه‌دان مملو از میوه‌ها و غلات امریکای جنوبی، کارهای دستی و برخی آلات موسیقی ساده و ثمره هنرهای سنتی قبائل بومی بود. در آن ایام صیام هر سحرپس از تلاوت مناجات برای ما داستان‌ها از فرهنگ، موسیقی، عادات و رفتار و عقاید آنها می‌گفتند. شعری خوش‌آهنگ به زبان پرتغالی در مدح "برنج و لویاسیاه" که غذای اصلی مردم برزیل است به ما یاد دادند. خوبی‌های آن جوامع را برای ما برشمردند و عشق آنها را در دل ما نشانند.

ایران - ترکمن صحرا

پس از شرکت در کنگره لندن مدت کوتاهی در اروپا و از جمله آلمان باقی ماندند. در این زمان به تمنای چند جوان که محتاج به راهنمایی و راه‌گشایی بودند، قدر نهادند و بال و پر برای حمایت و نگهداری آنها گشودند و آنها را در سایه محبت خود جای دادند. بالاخره تصمیم به بازگشت به ایران گرفتند. دورنمای خدمت در یک ده یا قریه دور از غوغا و آشوب شهرهای بزرگ دل و جانشان را از شوق لبریز کرد. مبادرت به مسافرت‌هایی در کرمان و بلوچستان کردند ولی مآلاً در ترکمن صحرا به استقبال مرحله بعدی فداکاری خود شتافتند. در دشت وسیع گرگان در مزرعه سیصد هکتاری آبادی به نام "خوشه" در نزدیکی کلاله و در ۴۶ کیلومتری گنبد قابوس متعلق به جناب منوچهر منجم حدود پنجاه خانوار می‌زیستند. اکثراً از بلوچ‌ها و برخی بهائی و

برخی مسلمان بودند. همگی در آن مؤسسه کشاورزی پنبه کار می‌کردند. اینجا میدان پهناور خدمت آماده بود. ساختمان مختصری به عنوان حظیره القدس برپا شده بود ولی وسائل تعلیم و تربیت برای کودکان و امکانات بهره‌مندی از نعمت بهداشت و نظافت و تغذیه صحیح بهیچوجه مهیا نبود. حتی ارتباط با طهران یا سایر شهرها مسئله‌ای بغرنج می‌نمود زیرا برای دسترسی به پست یا تلفن چاره‌ای جز مسافرت به گنبد قابوس نبود و به علت بارندگی و برف و یخبندان غالباً در زمستان راه‌ها بسته و رفت و آمد به کلی قطع می‌شد. خانم اشرف در کوتاه مدتی در کنار حظیره القدس درمانگاه مستقلی ایجاد کردند که شب و روز درش باز و خود خانم اشرف در تکاپوی معالجه و مرهم نهادن به دردها بودند. روستاییان از کمک‌های اولیه، تزریق واکسن، دستیابی به دارو، ترمیم زخم مجروحین، مبارزه با امراض مسری و توجه به بهداشت خانم‌ها بهره‌مند شدند. ولی خانم اشرف به این اکتفا نکرده خود از خانه دهقان‌ها بازدید می‌کردند و با حسن تدبیر و دانایی رموز نظافت و بهداشت را به آنها می‌آموختند. برای خانواده‌هایی که بیشتر مبادی نظافت جسمانی و روحانی را رعایت می‌کردند، جایزه معین کرده بودند. چه بسا در تاریکی شب با یک چراغ قوه یا فانوس از یک طرف به طرف دیگر آن مزرعه عظیم که گه‌گاه جولانگاه خوک‌های وحشی و جانوران دیگر بود و باعث وحشت حتی جوان‌ها می‌شد می‌شتافتند و از هیچ خطری هراس نداشتند. اگر فردی احتیاج به معالجات طولانی و پیچیده داشت او را به طبیب یا جراح

در آن مؤسسه
میدان پهن‌آور
مصری به عنوان
وسائل تعلیم و
بهره‌مندی از
غذای صحیح
طهران یا
سرد زیرا برای
نیاز جز مسافرت
بسیاری و برف و
یست و رفت و
شرف در کوتاه
نگه مستقلاً
ش باز و خود
مرحم نهادن به
ک‌های اولیه،
و ترمیم زخم
سری و توجه به
ونی خانم
خانه دهقان‌ها
بود نایی رموز
می‌خواستند. برای
فت جسمانی و
بزه معین کرده
یک چراغ قوه
دیگر آن مزرعه
های وحشی و
حتی جوان‌ها
حضری هراس
جست طولانی
ب یا جراح

متخصص می‌رساندند. در یکی از مراسلات آن
دوره می‌نویسند: «... یک کار دیگری هم بنا
است بکنم. دعا کنید که آن هم باعث سرور
موفور همگان گردد. یکی از شاگردان من دختر
پانزده ساله اخیراً به کسالت استخوان درد،
پادرد و دست درد و اینطور عوارض مبتلا شده.
در غیبت من به گنبد قابوس... رفته، به طبیب
مراجعه کرده و معالجاتی کرده‌اند ولی روز به روز
بدتر شده... [لازم است] به طهران برود و حسابی
معالجه شود. قرار است که من او را ببرم. اگر
خدا بخواهد پس فردا روز چهارشنبه عازم
هستم...»^{۱۸} جای بسی تأمل است که در این
زمان که خانم اشرف پیش از هشتاد سال
داشتند آسایش خود را در تقلا و کشمکش برای
راحت دیگران می‌یافتند.

به فاصله کوتاهی پس از استقرار در خوشه
بار دیگر دست همت برای آموزش و تربیت بالا
کردند. یک مدرسه ابتدایی پنج کلاسه با
کلاس تهیه مطابق با برنامه وزارت فرهنگ برای
همه کودکان مزرعه در حظیره القدس تأسیس
کردند. حدود پنجاه شاگرد به نوبت به مدرسه
می‌آمدند بدین معنی که چون اطفال موظف
بودند در زراعت به والدینشان کمک کنند، به
دستجات مختلف تقسیم شده بودند و هر دسته
در ساعات مخصوص خود در دبستان حاضر
می‌شد و در ساعات معین دیگر در صحرا
فعالیت می‌کرد. این دبستان از بسیاری جهات
یک مدرسه نمونه بود زیرا در اینجا نه تنها
خواندن و نوشتن و حساب و تاریخ و جغرافیا
آموخته می‌شد بلکه آداب اجتماعی، اصول
بهداشت جسم و روح، موسیقی، نقاشی، بحث

و نطق نیز جزء برنامه کلاس‌ها بود و حتی مقرر
شده بود که روز پنجشنبه غروب شاگردان به
نوبت در حظیره القدس میزبان شوند، خیر مقدم
گویند، سرود دسته‌جمعی ترتیب دهند، پذیرایی
کنند و آداب و نکات ظریفی را که در دبستان
فرا گرفته بودند به کار بندند.

در فصل پنبه‌چینی گاهی لازم بود ساعات
مدرسه را کوتاه‌تر کنند. اگر هوا مساعد و بذریه
موقع کاشته شده بود و بارندگی و آفتاب هر
کدام به موقع خود نتیجه مطلوب پیش آورده
بود و بالاخره اگر بادی به نام «خوشه‌باد» که به
طرز معجزنمایی قوزه‌های پنبه را باز می‌کند
وزیده بود، دهقان‌ها آن سال را حاصلخیز
محسوب می‌داشتند و پنبه‌چین‌ها تحت فشار
زمان بودند. در نامه‌ای از خوشه خانم اشرف به
این موضوع اشاره می‌کنند: «... حاصل پنبه
بسیار خوب و رضایت‌بخش است. دهقان‌ها سر
از پا نمی‌شناسند. من کلاس‌های بالا (یعنی سه و
چهار و پنج) را تعطیل کرده‌ام که شاگردان به
پنبه‌چینی بروند و تا فصل بارندگی شروع نشده،
پنبه را از صحرا جمع کرده تحویل بدهند...»^{۱۹}
همین اطفال در امتحانات رسمی وزارت
فرهنگ شرکت کرده بدون استثناء تصدیق
ابتدایی دریافت داشتند. از جمله در ۱۹۷۲
شش نفر از دخترها در این امتحانات درخشیدند
و این موفقیت تاریخی موجب حیرت دهقانان و
تقدیر مراجع دولتی شهرستان گشت. با اعتقاد به
اینکه همیشه از این هم فراتر می‌توان رفت،
خانم اشرف هرگز از فکر کشف شیوه‌های تربیتی
نوین فارغ نبودند. اتاقی را در خانه ساده خود به
آموزش و تربیت زنان روستایی تخصیص دادند.

آنها در ساعات آزادی از امور دهقانی در این کلاس حاضر می‌شدند و در اینجا علاوه بر خواندن و نوشتن و هنرهای ظریف با اندیشه‌های بلند و پاره‌ای مسائل انسانی تا حدودی آشنا می‌گشتند. خانم اشرف کوشش خود را در این راه به کار انداختند که دیدانداز این زنان گشاده‌تر از محدوده مزرعه شود و افکارشان به مکانی ورای دغدغه‌های روزمره گرایش یابد. عامل جمال و زیبایی را که یکی از نیرومندترین محرک‌های ذهن و روان می‌دانستند همواره در نظر داشتند. در گوشه این کلاس درختی قرار داده بودند و آن را "درخت نیکویی" خوانده بودند. صفات شریف انسانی را خانم‌های دهقان با خط خوش روی صفحه‌های رنگین نوشته به شاخه‌های درخت می‌آویختند و روز به روز آن را بارورتر می‌کردند. خانم‌ها هر کدام قاشق و چنگال و کارد و لیوان و یک دستمال سفره مخصوص به خود با طرح گلدوزی لطیف داشتند و در موقع ناهار یا شام آداب سفره و غذا خوردن را می‌آموختند. بالاتر از همه درس بچه‌داری و تربیت اولاد از برنامه‌های حتمی کلاس بود.

برای تهیه وسایل و لوازم برای درمانگاه و نیز برای مدرسه اطفال و کلاس‌های بانوان، خانم اشرف مرتباً با اتوبوس و یا گاهی با اتومبیل چهارده یا پانزده ساعت رنج سفر را تحمل می‌کردند تا در طهران داروها، وسایل نظافت، لوازم بهداشت، البسه، کتاب و کتابچه و سایر لوازم تحریر و مایحتاج تحصیلی را به شخصه تدارک دیده به خوشه حمل کنند. اقوام و دوستان خود را تشویق به همکاری جهت گرد

آوردن این اشیاء می‌کردند. و اما توزیع هدایا تشریفاتی مخصوص داشت. اسباب بازی برای اطفال و لباس و شیرینی و چای و قند برای خانواده‌ها را در بسته‌های کاغذی رنگ به رنگ و درخشان پیچیده، اسم هر یک را روی بسته خود می‌نوشتند. سهم بهائی‌ها را هنگام پذیرایی ضیافت نوزده روزه به عنوان سوغاتی توزیع می‌کردند و جشن و سروری برپا می‌شد. مخصوصاً کودکان از دریافت اسباب بازی‌هایی که در عالم خیال هم برایشان وجود نداشت در پوست خود نمی‌گنجیدند. البته سهم خانواده‌ها و کودکان غیربهائی هم محفوظ بود و روز بعد در مدرسه و در کلاس بانوان تقدیمشان می‌شد. نظریه لزوم تثبیت و ابقاء طرح‌های تربیتی و

بهداشتی، خانم اشرف چه در مدرسه و کلاس بانوان و چه در درمانگاه سه چهار نفر از شاگردان مستعد و لایق خود را به دستکاری می‌خواندند و پاره‌ای از مسئولیت‌ها را به آنها می‌سپردند. این روش تا حدودی متضمن دوام تأسیسات ایشان بود زیرا نسل جدید را نه تنها علاقمند به انتقال دانسته‌ها بلکه در عمل و تدریجاً شایسته این خدمت می‌کرد. در آن صحرا که کسی با کتاب سروکاری نداشت، خانم اشرف کتابخانه مختصری بنا نهادند تا لذت خواندن به خاطر روستاییان راه یابد.

علاوه بر کلاس درس اخلاق منظم برای کودکان، هر یکشنبه غروب کلاس تزیید معلومات برای بزرگسالان تشکیل می‌دادند و ترتیب برنامه ضیافت نوزده روزه و جلسات ایام متبرکه را به نوبت به عهده دهقانان می‌گذاشتند. به برکت این اقدامات محفل

توزیع هدایا
بازی برای
وقند برای
رنگ به
ریک را روی
را هنگام
سوغاتی
برپا می شد.
بازی هایی
نداشت در
خانواده ها
روز بعد
می شد.
تربیتی و
کلاس
چهار نفر از
به دستبازی
را به آنها
متضمن دوام
را نه تنها
که در عمل و
ی کرد. در آن
ری نداشت،
نهادند تا
ره یابد.
ق منظم برای
کلاس تزیین
می دادند و
وجسات ایام
دهقانان
مت محفل

روحانی محلی رفته رفته توانی
گرفت و با ریشه ای محکم پرثمر
شد. هنگامی که جناب ویلیام سیرز
در خلال سفر ایران به ناحیه گرگان
رسیدند و خانم اشرف همراه و
مترجم ایشان بودند، به بازدید این
تأسیسات ساده پرداختند ولی آنها
را هسته نخستین تمدنی که در
زادگاه آئین حضرت بهاءالله توسعه
خواهد یافت و استوار خواهد شد شمردند.



بیماران سپردند و بار دیگر
رنج دیدگان را با نشاط و ایقان خود
آرامش بخشیدند.
آن نمونه آشکار انقطاع و
صفای طبع با وجود گذشت زمان
شفافیت نیت و قدرت اراده را از
دست نداده بود و آن صخره وفا و
جرأت فرسودگی نداشت. مدت دو
سال در تاکور زیستند.

صعودشان در طهران روز ۱۶ آوریل ۱۹۷۶
واقع شد. درست ۶۵ سال قبل از این تاریخ در
چنین روزی ایران را به قصد تحصیل در امریکا
ترک کرده بودند.

تشریح راه و روشی که خانم اشرف از زمان
نوجوانی تا آخرین لحظات حیات برگزیده
بودند، در قالب الگوهای متداول نمی گنجید.
آنچه مسلم است آنکه با در انسانیت خود
گنجینه انسانیت را غنی تر کردند. *

* از اعضاء خانواده اشرف و دوستان بزرگواری
که اجازه دادند از مدارک و اوراقی که در
اختیار داشتند برای نگارش این شرح حال
استفاده شود، نهایت امتنان را دارم. مخصوصاً
از جناب حشمت الله لعلی که با دقت و
پشتکاری خلل ناپذیر طی سالیان دراز در حفظ
مدارک نفیس آرشیو خانم قدسیه اشرف کوشا
بوده اند، صمیمانه سپاسگزارم.

یادداشت ها

۱۶-۴ فوریه ۱۹۶۳ از ونزوئلا. ۱۷-۳۰ ژوئیه ۱۹۶۲.
۱۸-۱۱ دسامبر ۱۹۷۰. ۱۹-۱۸ اکتبر ۱۹۷۰.

در ماه سپتامبر ۱۹۷۰ صعود خواهر کوچک
خانم اشرف، خانم نجاتیه طالب، اندوه تازه و
عمیقی بود که به قلب آن وجودشکیبا وارد آمد.

تاکور

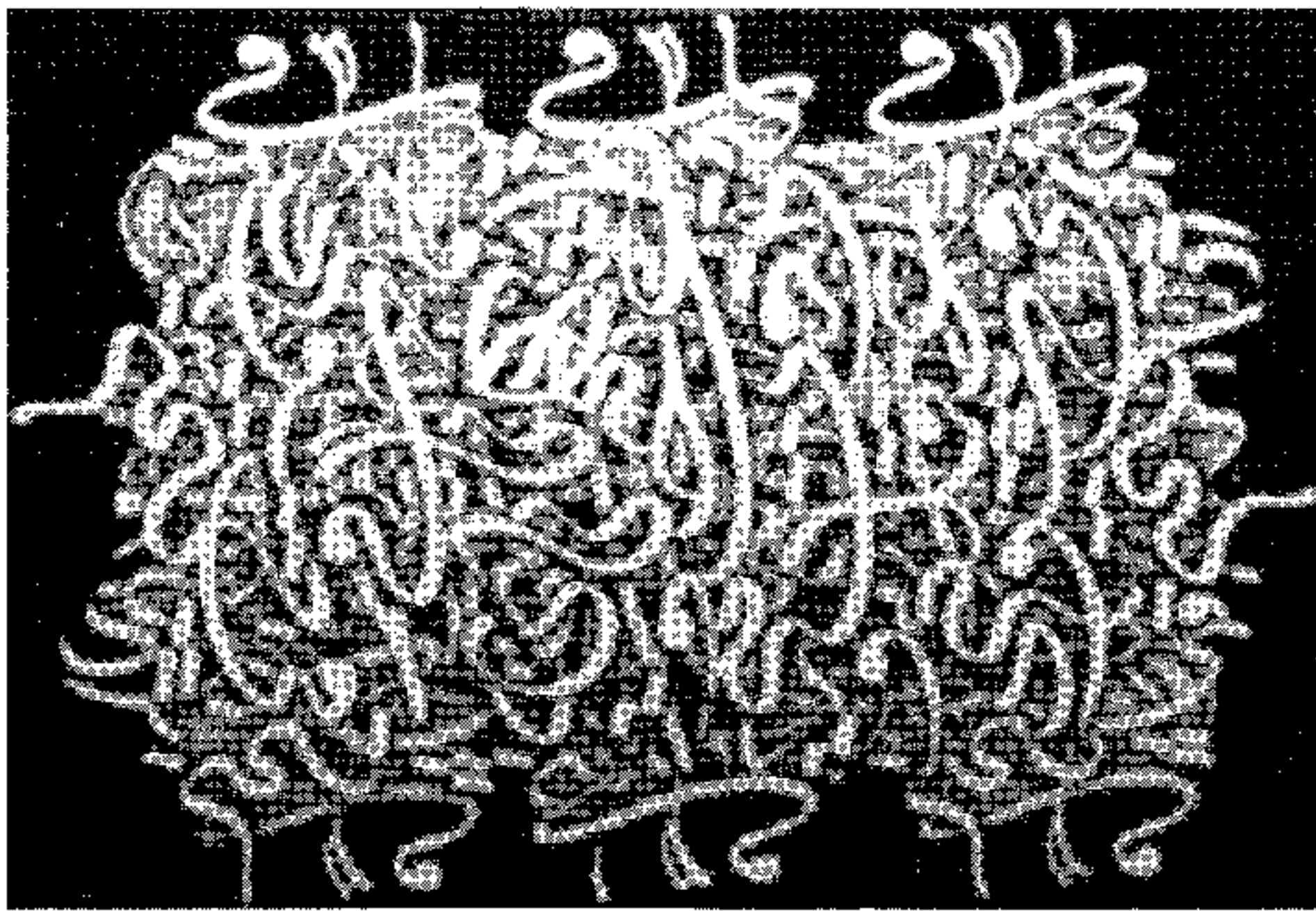
در اواخر پاییز ۱۹۷۳ خانم اشرف از ترکمن
صحرا به طهران بازگشتند. یک روز در آن چهره
و نگاه که همواره بشاش و مطمئن بود، نشانه ای
از خستگی دیدیم ولی اظهار داشتند: «من مایلم
تا قدرت دارم کار کنم. اصرار به استراحت من
نداشته باشید. عمر بی ثمر عمر نیست». چند
ماهی نگذشت که بار دیگر بپا خاستند و در
مازندران در قریه تاکور رحل اقامت افکندند.
شاید در انجام اسفار دور و دراز کمال مطلوبشان
سکونت در پیرامون بیت مبارک بود. در هر حال
از نوکمر به مجاهدت بستند چه که خدمت را
عالی ترین مظهر ایمان بشمار می آوردند.
بیمارستان میثاقیه طرحی مبنی بر ایجاد
درمانگاه کوچکی در تاکور تهیه کرده بود و
وظیفه فرستادن طبیب و دارو را به دوش گرفته
بود. دل به شرکت در این طرح و یاری و تسلی

آیا زبان فارسی زبان علم نیست؟

فرج سرکوهی

رشد، ارتقا و غنای زبان‌ها بازتابی از رشد و توسعه جوامعی است که بدان زبان‌ها می‌اندیشند، سخن می‌گویند و می‌نویسند.

زبانی که در آن پیشرفت علمی، اجتماعی و سیاسی رخ نمی‌دهد، زبانی که در آن نمی‌اندیشند و زبانی که در آن به توسعه علمی،



متوقف شد چرا که ایرانیان زبان عربی را به عنوان زبان علمی و فلسفی پذیرفته و آثار خود را بدان زبان می‌نوشتند.

حتی ایرانیانی که از قرن پنجم به بعد برخی آثار خود را در عرصه علوم و فلسفه به فارسی نوشته‌اند اصطلاح‌های عربی را به کار برده و از واژه‌سازی در زبان

فارسی پرهیز می‌کردند.

از قرن پنجم به بعد بسیاری از واژه‌های عربی، ترکی و هندی به زبان روزمره و زبان ادب فارسی راه یافته و در ساختار صرفی و نحوی زبان فارسی جذب و در این زبان درونی شدند.

راه حل‌های ریشه‌ای اما نافرنگستانی

معیارها، ضوابط و رویه فرهنگستان زبان و ادب فارسی در واژه‌گزینی و معادل‌یابی نیز با انتقاد بسیاری از زبان‌شناسان و پژوهشگرانی

صنعتی و اجتماعی دست نمی‌یابند، درجا می‌زند و نیازمند "واردات" است. به گفته زبان‌شناسان و مورخان، زبان فارسی کنونی، به رغم غنای شعری، جز در یکی دو قرن آغاز اسلام، زبان علمی و زبان اندیشه و فلسفه نبود. دانشمندان و فلاسفه ایرانی چهار قرن اول هجری، چون ابوعلی سینا، که برخی آثار خود را به فارسی می‌نوشتند، می‌کوشیدند تا با ساختن واژه‌هایی در زمینه کار خود زبان فارسی را غنی کنند.

این تلاش از قرن پنجم هجری به بعد

روبرو است که برای برخورد با آشفتگی کنونی زبان فارسی و فقرزدایی از آن در عرصه‌های علوم تجربی، علوم انسانی و فلسفه پیشنهادهای ریشه‌ای دیگری را مطرح می‌کنند.

پژوهشگری چون داریوش آشوری، که در زمینه زبان‌شناسی و واژه‌سازی پیشینه‌ای معتبر دارد، برای حل بحران زبان فارسی شیوه‌هایی چون «واژه‌سازی ارگانیک، ساختن مشتق و ترکیب بر بنیاد لغتمایه و قاعده‌های دستوری» و تحولات بزرگی چون «بازشدن زبان بسته

فارسی به روی زبان‌های تمدن مدرن، آموختن از آنها و غلبه بر عادات زبانی» را ضروری می‌داند.

محمد رضا باطنی، زبان‌شناس برجسته ایرانی، بر آن است که چون «در فارسی فقط فعل‌های ساده یا بسیط زایایی دارند» و «از

مصدرهای جعلی فارسی مشتق به دست نمی‌آید» چون «امروز دیگر فعل ساده ساخته نمی‌شود و شمار فعل‌های ساده‌ای که زایایی دارند و از گذشته به ما رسیده‌اند بسیار اندک است»، «زبان فارسی در وضع فعلی برای واژه سازی علمی از زایایی لازم برخوردار نیست و نمی‌تواند یک زبان علمی باشد، مگر اینکه برای کاستی‌های آن چاره‌ای اندیشیده شود». «ساختن مصدر تبدیلی»، «ساختن فعل از

اسم یا صفت» و «بهره گرفتن از مشتقات فعل‌هایی است که هم اکنون در فارسی به کار می‌روند» از راه حل‌هایی است که محمد رضا باطنی پیشنهاد می‌کند.

وام گرفتن واژه‌های بیگانه بر غنای زبان فارسی افزود و نشان داد که بقا و غنای زبان‌ها نه به مبدأ واژه‌ها، که به بقای ساخت و ساز صرفی و نحوی و ترکیب صوتی آنها وابسته است.

تجربه زبان فارسی در غنی شدن با واسطه

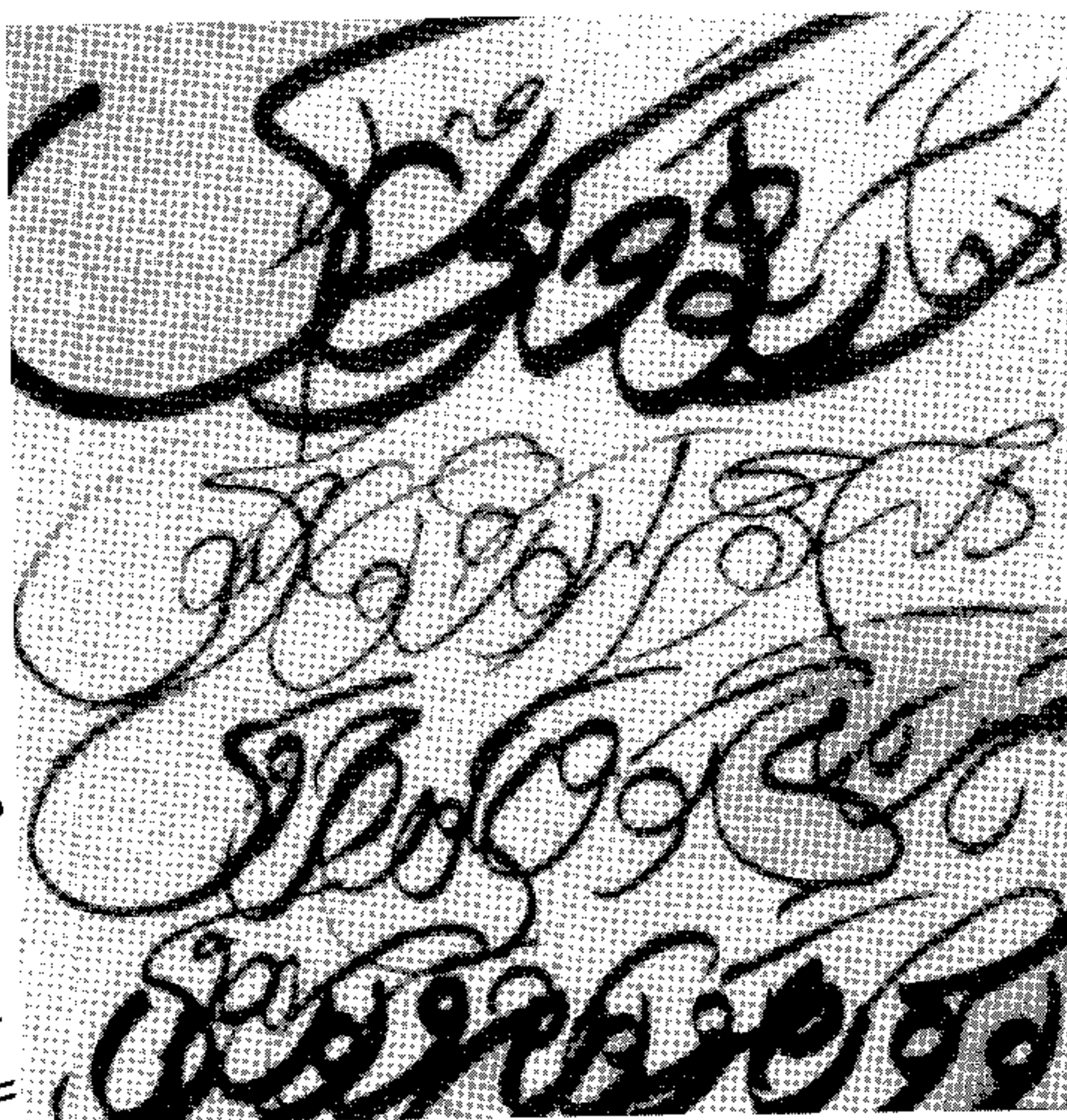
وام گرفتن از عربی و تجربه زبان‌های انگلیسی و آلمانی در غنی شدن با واسطه وام گرفتن از زبان‌های دیگر این برداشت را که اخذ واژه بیگانه به تخریب زبان می‌انجامد رد می‌کند.

فرهنگستان کنونی نیز غنی شدن زبان با وام‌گیری را می‌پذیرد اما

توضیح نمی‌دهد که چرا همین برداشت را نمی‌توان درباره اخذ واژه‌ها از زبان‌های اروپایی صادق دانست.

فرهنگستان کامیاب و فرهنگستان ناکام

از دوران مشروطه به بعد نگاه ایرانیان به کشورهای اروپایی معطوف شد و این تحول «چرخش زبانی» را به سوی زبان‌های اروپایی شکل داد. ایرانیان از مشروطه به بعد به وارد



کنندگان علم، فلسفه، اندیشه و تکنولوژی اروپایی بدل شدند. تلاش برای معادل سازی نیز از این همین دوران آغاز شد و به دوران پهلوی اول، در فرهنگستان اول، به اوج رسید.

فرهنگستان اول به دلیل ترکیب اعضای خود، که از معتبرترین متخصصان بودند، در میان روشنفکران و متخصصان علوم تجربی و

انسانی از اعتبار و نفوذ بسیار برخوردار بود.

شیوه این فرهنگستان در ساختن واژه‌های متناسب با زبان و پاسخگوی نیازها، پشتیبانی دولت و رسانه‌های جمعی چون رادیو و موظف بودن این رسانه‌ها به رعایت "زبان معیار" زمینه آن را فراهم آوردند که اغلب واژه‌های بر ساخته فرهنگستان اول تا آنجا در زبان جاری و جذب شدند که کهنه و قدیمی می‌نمایند.

از سال ۱۳۲۰ ترجمه در ایران رونق گرفت. برخی مترجمان به جای معادل سازی به ترجمه لفظ به لفظ ترکیب‌های متون اصلی قناعت کردند و از این رهگذر ساخت و بافت و صرف و نحو زبان فارسی را تخریب کردند اما برخی مترجمان، به شیوه‌های متفاوت، با خلق معادل‌های متناسب با زبان در عرصه علوم اجتماعی و فلسفه به غنای زبان فارسی یاری رساندند.

فرهنگستان دوم چون اغلب نهادهای

فرهنگی دولتی و نیمه دولتی دوران پهلوی دوم نهادی نمایشی باقی ماند و به گفته کارشناسان در غنای زبان فارسی نقش چندانی نداشت. اما در این روزگار تلاش مترجمان ایرانی در ساختن معادل‌ها، بویژه در فلسفه و علوم انسانی، بالا گرفت هرچند علوم تجربی به حال خود رها و به جولانگاه واژه‌های وارداتی

بدل شد.

فرهنگستان سوم در متنی که با عنوان "اصول و ضوابط واژه‌گزینی" منتشر کرده است می‌نویسد: «همه واژه‌های فارسی تبار که در فرهنگ‌های معتبر امروز ضبط شده‌اند، همه واژه‌های عربی تباری که یا در فارسی امروز تداول دارند و یا دستکم در چند متن معتبر نظم و نثر فارسی، عمدتاً تا اواخر قرن پنجم، به کار رفته‌اند، همه واژه‌هایی که تبار هندی یا ترکی یا یونانی یا مغولی و مانند اینها دارند و در فارسی امروز متداول‌اند یا در متون تخصصی معتبر به کار رفته‌اند، هر واژه اروپایی که در میان عموم فارسی زبانان متداول باشد و در زبان مبدأ واژه بسیط باشد و در غیر این صورت، ساختار صرفی آن چنان باشد که مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی بر روی آن نشود» فارسی هستند.

اما مردم و متخصصان نمی‌توانند شرایطی



به عنوان "زبان علمی" به گام‌هایی فراتر از وضع شرایط صرفی و نحوی نیاز است. ■

مأخذ

http://www.bbc.co.uk/persian/arts/2011/12/111214_141_book_farhangestan_dos_donts_review.shtml

چون "بسیط بودن در زبان مبدأ" یا "پذیرفتن اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی" را، که فرهنگستان سوم برای پذیرفتن "واژه‌های اروپایی" وضع کرده است، رعایت کنند چرا که نیاز بدین واژه‌ها، بویژه در عرصه علوم تجربی چندان است که جایی برای تأمل در قواعد فرهنگستان نمی‌ماند و برای حفظ فارسی

یک فکر مقدماتی:

با لغات نوساخته چه باید کرد؟

پژوهنده

وضع لغت تازه‌ای در برابر لغت خارجی، بلکه غالباً با ساختن جمله‌ای که طی آن همان مقصود بیان می‌شود. ثانیاً زبان عربی با فارسی آنقدر پیوند خورده که همیشه مفید است نگاه کنیم آیا کلمه مناسبی برای منظور ما در زبان عربی به کار می‌رود که با سلیقه فارسی‌زبانان مناسب آید یعنی ثقیل و دور از ذهن نباشد و آنگاه از آن کلمه استفاده کنیم. مطلب سوم بنده این است که غالباً لغت‌سازان با معانی درست پسوندها و پیشوندها و ریشه کلمات آشنا نیستند و کلماتی می‌سازند چون گفت‌مان در برابر Discourse که اگر به فرهنگ‌های لغات نگاه کنیم "مان" پسوندی به معنای منش و اندیشه است چون پژمان و شادمان و یا به معنای خانه و

اخيراً با یکی از نویسندگان ارجمندی که بسیار می‌نویسد و قسمتی از اصطلاحات تازه زبان فارسی لا اقل در متن‌های سیاسی و اجتماعی مدیون اوست، گفتگویی داشتم. ایشان به حق می‌گفت که زبان فارسی برای ادای مفاهیم و مطالب امروزی محدودیت دارد و ناچار باید واژه‌های تازه ساخت یا در کتب قدیم باز یافت تا نه فقط به زبان وسعت دهد بلکه سبب توسعه افق ذهن‌ها بشود زیرا تا لغت مناسب نباشد، اندیشیدن درست هم دشوار است. به ایشان گفتم که در همه موارد لغت‌سازی ضرورت ندارد چون هزار سال است که نثر فارسی قادر است از عهده ادای انواع معانی و مقاصد برآید، نه همیشه با انتخاب یا

اثاث خانه است چون خانمان و یا پسوند سازنده اسم مصدر از ریشه فعل است چون زایمان و سازمان. Discourse را میشل فوکو یک فیلسوف فرانسوی به معنی ایدئولوژی رایج و حاکم به کار برده مثل آنکه بگوییم ناسیونالیسم (ملی گرایی) ایدئولوژی رایج و حاکم نیمه دوم قرن نوزدهم بود ولیکن گفتمان با هیچیک از معانی فوق منطبق نیست خصوصاً که Discourse را گاه به معنی گفتار (مثلاً گفتار دکارت در درست راه بردن اندیشه) به کار برده اند و گاه به معنی پایگاه فکری شخص یا جامعه.

اشکال دیگر با واژه های نو آن است که گاه بجای اصطلاحات رایج در زبان فارسی پیشنهاد شده اند. این کار نه فایده ای دارد و نه به حقیقت زبان را غنی می کند. مثلاً سابق در برابر کلمه Attitude می گفتیم طرز برخورد یا طرز تلقی و من نمی فهمم که ”رویکرد“ آیا به همان آسانی مطلب را می رساند یا نه. در زبان فارسی ”نقل قول“ ده ها سال است به کار می رود و همه کس آن را می فهمد. یکی از نویسندگان نامدار ایران به جای آن ”گفت آورد“ به کار برده است که گمان نمی رود پذیرش عام یابد. سابقاً می گفتیم که در برابر کلمه Function می توان کلماتی چون نقش، وظیفه، طرز کار را قبول کرد، حال می گویند واژه مناسب خویشکاری است که به راستی من چیزی از آن سر در نمی آورم. بعضی لغات بود که ما معادل فارسی آن را نداشتیم چون Challenge که حال در برابر آن و به پیروی آن لغت ”چالش“ پیشنهاد شده که به دل می نشیند چون در اصل

چالش به معنی ستیزه و جنگ بوده است و با اندک تفاوت Challenge می تواند همان معنی را که اعراب با کلمه ”تحدی“ بیان کرده اند برساند.

کلماتی غربی هست چون اینترنت و کامپیوتر که ما لغت مناسب در فارسی برای آن نداشتیم و اشکالی ندارد که در برابر آنها تارنما را بکار ببریم، هر چند می شد خود آن کلمات غربی را در فارسی پذیرفت همانند تکنولوژی و تکنیک که کاملاً در زبان ما قابل هضم هستند (و بنده از معادل پیشنهاد شده تکنولوژی یعنی (فن آوری) چیزی دستگیرم نمی شود).

سابقاً بعضی Up to date را ”بهنگام“ ترجمه کرده بودند که ترجمه مطبوعی است. آقای داریوش همایون حال ”روزآمد“ را برای آن پیشنهاد می کنند که داوری آن را به خوانندگان وامی گذارم. بعضی ها هم ”به روز کردن“ یا به روز آوردن نوشته اند.

همان نویسنده در برابر Tolerance ”رواداری“ را به کار برده که سابقاً ما تساهل و تسامح را به کار می بردیم. در آثار حضرت بهاء الله بردباری و شکیبایی دو کلمه اصیل فارسی در برابر آن به کار رفته که به دل بنده خوب می نشیند ولی به هر حال رواداری هم لغت ناجوری نیست. گویا حافظ ”مدارا“ را به کار برده: با دوستان مروّت، با دشمنان مدارا. نمونه های دیگری از لغت تازه ساز را ذیلاً می آورم که خود خواننده عزیز قضاوت و داوری کند که آیا این لغات نوین ضرورت داشته یا همان اصطلاحات پیشین وافی به مقصود بوده

است؟

در برابر
کردن چیزی
پیشنهاد شده
انفعال یا تع
”انسدرکنش
خوش آهنگ
تعلیم یا تعی
را در برابر
باشد پیشنه
Revival لغت
متن، لغت
نشست (در
می کنند؟)
مخاض
انگلیسی فک
اگر لغتی نی
بدستلیقه ای
نمی شود ز
وسعت بيشتر
کرد؟
ضربه رو
Shock پذیرفت
در مقابل
کتاب معروف
فارسی تک
ستیز میان
کار بریم قص
دوم را همه
کمتر لغت

ده است و با
همان معنی
بیان کرده اند

اینترنت و
سی برای آن
نهایتاً تارنما
آن کلمات
تکنولوژی و
مضم هستند
سوزی یعنی

نگه " ترجمه
ست. آقای
برای آن
خوانندگان
کردن" یا به

Tolerance
م. تساهل و
حضرت
اصیل
دل بنده
ودی هم
را به
مدارا.
ساز را ذیلاً
ت و داوری
ت داشته یا
نقصود بوده

شماره ۳۸۷

است؟

در برابر Montage سابقاً می گفتیم سوار
کردن چیزی، حال دیدم لغت "بسته کاری"
پیشنهاد شده. سابقاً در مقابل Interaction فعل و
انفعال یا تعامل را به کار می بردیم، دیدم اکنون
"اندرکنش" پیشنهاد شده که خیلی
خوش آهنگ نیست. بعضی آموزه را بجای
تعلیم یا تعلیمات به کار برده اند. نویسندگی آن
را در برابر Doctrine که مجموع افکار و عقاید
باشد پیشنهاد کرده است. ما سابقاً در برابر
Revival لغت احیاء را به کار می بردیم، در یک
متن، لغت "باززایی" را دیدم که به دلم
ننشست (در آن صورت Renaissance را چطور ترجمه
می کنند؟)

مخاطب من پنهان نداشت که غالباً به زبان
انگلیسی فکر می کند و به فارسی می نویسد و
اگر لغتی نیافت به سلیقه خود (اتفاقاً وی نویسنده
بد سلیقه ای نیست) می سازد. نمی دانم آیا
نمی شود از اسارت زبان های خارجی هر چند
وسعت بیشتر از فارسی دارند گریبان خود را رها
کرد؟

ضربه روحی یا برخورد را ما در برابر کلمه
Shock پذیرفته بودیم، نویسنده ای کلمه تکانه را
در مقابل آن پیشنهاد می کند ولی نمی دانم
کتاب معروف ساموئل هانتینگتون را باید به
فارسی تکانه تمدن ها ترجمه کرد یا برخورد و
ستیز میان تمدن ها؟ اگر ترجمه نخستین را به
کار ببریم فقط خودمان می فهمیم ولی ترجمه
دوم را همه کس می فهمد.

کمتر لغتی امروزه به قدر Process نقل

مجالس شده که در بسیار موارد معنی جریان
می دهد، واژه نو "فرایند" لغت نامناسبی نیست
یعنی امری که فرا (پیش) آینده است که لغت
Process هم معنی تحت اللفظیش همین است.
اما به عکس درک "فرایافت" بجای "مفهوم"
در برابر Concept همیشه آسان نیست. واژه
Outcome را نتیجه و محصول یا حاصل کار
ترجمه می کردیم و حال مترجمی لغت "فرا
آمد" را به جای آنها پیشنهاد کرده است.

سخن کوتاه کنم بسیاری از کلمات نو غلط
یا نامطبوع نیست اما بجای کلمه ای می نشیند
که همه به آسانی می فهمیدند و کلمه نو به
درستی خدمتی انجام نمی دهد و حتی گاه
گمراه می کند.^۱

مشکل این است که ما یک فرهنگستان
معتبر نداریم که انتخاب لغات در هر رشته ای را
به دانشمندان آن رشته سپارد لذا هر کسی هر
هنگام اراده کرد لغت می سازد فارغ از آنکه
دیگران آن را بفهمند و به کار برند یا نه؟
ایرانیان امروزه در برابر زبان فارسی جدید
سرگردان هستند و مصداق این شعر حافظ:

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
از گوشه ای برون ای ای کوکب هدایت ■

یادداشت

۱- مثلاً گزینه به جای گزیده یا انتخاب شده Choice و
کارآفرین بجای کارفرما Entrepreneur و نوگری به جای
تجدد Modernity و سخن پردازی به جای علم معانی و
بیان Rhetoric و چرخشگاه به جای نقطه عطف
Turning point و مانند آنها.

بر قهرمانان ایران چه می‌گذرد؟

برای ثبت در تاریخ

روز شمار نقض حقوق شهروندان بهائی آذر ۱۳۹۰

۱ آذر: طی روزهای گذشته "شیما رنجبر" دانشجوی بهائی ورودی سال ۹۰ رشته مهندسی مکانیک ماشین آلات کشاورزی دانشگاه علوم کشاورزی گرگان به دلیل اعتقاد به آئین بهائی از دانشگاه مزبور اخراج شد.

۲ آذر: "شراره کاشانی نژاد" شهروند بهائی ساکن بابل که در خرداد ماه سال جاری مدتی همراه همسرش بازداشت بود طبق حکم دادگاه به یک سال حبس تعزیری محکوم که حکم مزبور به ۵ سال حبس تعلیقی تبدیل شد.

۳ آذر: طی نامه‌ای به تاریخ ۹۰/۸/۱۱ پلیس ناظر بر اماکن عمومی فرماندهی انتظامی استان کرمانشاه به ریاست مجمع عمومی صنفی استان درخواست شناسایی اقلیت‌های مذهبی در اصناف و همکاری در معرفی ایشان به پلیس را خواستار شد.

۵ آذر: طی هفته‌های گذشته مأموران اداره اماکن کرمان با مراجعه به تعدادی از اماکن کسب شهروندان بهائی در محله سرباز شهر مزبور به ایشان مهلت دو ماهه برای تعطیل اماکن کسبشان داده می‌شود.

- به دنبال فشارهای اقتصادی بر شهروندان بهائی، خبر رسیده طی ماه‌های گذشته هیچ

جواز کسبی در شهر رفسنجان در استان کرمان تمدید نشده است.

۷ آذر: فاران حسامی پس از دو ماه و نیم بازداشت از زندان اوین به قید وثیقه آزاد شد.

۸ آذر: صهبا رضوانی شهروند بهائی ساکن سمنان پس از گذراندن محکومیت سه ساله در زندان اوین آزاد شد.

۹ آذر: سه شهروند بهائی ساکن شیراز به نام‌های "وحدت دانا"، "کیوان کرمی" و "فرهام معصومی" برای گذراندن دوره محکومیت ۱۰ ماهه، خود را به بازداشتگاه پلاک ۱۰۰ شیراز معرفی نمودند.

۱۰ آذر: "نادر کسائی" شهروند بهائی ساکن سمنان که پیش از این به ۳ سال حبس تعزیری محکوم شده بود برای گذراندن دوران محکومیت راهی زندان شد.

- "افشین احسنیان" شهروند بهائی ساکن شیراز برای گذراندن محکومیت ۱۰ ماهه خود را به بازداشتگاه اداره اطلاعات - پلاک ۱۰۰ - معرفی و راهی زندان شد.

۱۴ آذر: یک شهروند بهائی ساکن کاشان به نام "امراالله منوچهری" از کشور ممنوع الخروج شد.

۱۶ آذر: "شعله طائف" شهروند بهائی ساکن

سمنان پس از اتمام محکومیت یک ساله در زندان اوین آزاد گردید ولی به نامبرده یک مهلت سه روزه داده شد تا برای گذراندن دوره تبعید ۲ ساله به خارج از سمنان خود را آماده و سپس معرفی کند.

۱۷ آذر: "زهره نیک آیین" شهروند بهائی ساکن سمنان طبق حکم دادگاه انقلاب به ۷ سال حبس تعزیری محکوم شد نامبرده متهم به عضویت در گروه روحی، ضیافت ۱۹ روزه، علوم و فنون، راه اندازی کلاس های درس اخلاق برای کودکان بهائی و تبلیغ علیه نظام از طریق دریافت پیام های بیت العدل و اجرای آن می باشد.

- سیمین گرجی شهروند بهائی ساکن قائم شهر پس از ۱۹ روز بازداشت به قید وثیقه معادل ۱۶ میلیون تومان آزاد شد.

۱۹ آذر: "نگار صالحی" دانشجوی بهائی ورودی سال ۹۰ رشته مهندسی کامپیوتر دانشگاه مازندران به دلیل اعتقاد به آئین بهائی از دانشگاه اخراج شد.

- "فرهود اشتیاق" شهروند بهائی ساکن اصفهان که پس از بازداشت به مشهد منتقل شده بود پس از ۵ ماه بازداشت موقت به قید وثیقه از اداره اطلاعات مشهد آزاد شد.

۲۱ آذر: علی احمدی و پریسا بابایی دو شهروند بهائی ساکن قائم شهر که در ماه گذشته بازداشت شده بودند به ترتیب با وثیقه های معادل ۵۰ و ۴۰ میلیون تومان آزاد شدند.

۲۳ آذر: اولین جلسه دادگاه دو شهروند بهائی به نام "کامران رحیمیان" و همسرش "فاران

حسامی" برگزار شد. نامبردگان متهم به عضویت در جامعه بهائی و اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن امنیت ملی می باشند.

۲۶ آذر: دومین جلسه دادگاه کامران رحیمیان و فاران حسامی برگزار شد. کامران رحیمیان پس از دادگاه به زندان رجایی شهر منتقل گردید.

۲۷ آذر: شرایط عمومی داوطلبان کنکور سراسری سال ۹۱ تغییر کرد بطوریکه در صفحه پنج دفترچه ثبت نام کنکور شرط اعتقاد به اسلام یا یکی از ادیان مصرحه در قانون اساسی (کلیسی، مسیحی و زرتشتی) یکی از شرایط ثبت نام در کنکور سراسری بیان شده است.

۲۸ آذر: منازل ۱۲ شهروند بهائی ساکن سنندج مورد تفتیش قرار گرفت که در این تفتیش کتب مذهبی، کامپیوترها و تجهیزات ماهواره ای ایشان ضبط گردید.

- "فخرالدین صمیمی" شهروند بهائی ساکن قائم شهر که در حال سپری کردن محکومیت ۶ ماهه در زندان قائم شهر بود پس از گذراندن نیمی از محکومیت آزاد شد.

۳۰ آذر: طی هفته های اخیر مأموران اداره اماکن ساری به محل کسب بیش از ۳۰ تن از شهروندان بهائی مراجعه کرده و ضمن تفتیش محل، بعضی از ایشان را به اداره اماکن احضار می کنند.

تصحیح: بنا بر اطلاع واصله، خبر مندرج در این ستون در شماره ۳۸۴ نوامبر ۲۰۱۱ مبنی بر استرداد اموال توقیف شده به حد اقل ۹ نفر از بهائیان درست نیست و اموال مصادره شده مسترد نشده است. ■

ستان کرمان

ماه ونیم
آزاد شد.
ئی ساکن
سه ساله در

به نام های
و "فرهام
کمیت ۱۰
۱۰۰ شیراز

ئی ساکن
س تعزیری
دن دوران

کن شیراز
خود را به
ک ۱۰۰ -

شان به نام
خروج شد.
ئی ساکن

یادی از دکتر علی محمد ورقا

به مناسبت صدین سال تولد

وحید رافتی

در سال ۱۲۹۰ هـ. ش/ ۱۹۱۲ م پسری در خاندان جناب ولی الله ورقا چشم به جهان هستی گشود که او را علی محمد نام نهادند. پسری که مقدر بود خلقش جذاب قلوب شود، درایتش همگان را به تحسین وادارد، روحانیتش از او انسانی والا بسازد، نیکی محضر و ملائمت رفتارش زبانزد خاص و عام گردد، نجابت و شرافت خانوادگیش او را در جمع اهل بهاء مشار بالبنان سازد و ایمان و ایقان و ثبوتش بر امر الهی، حضرت ولی امر الله را بدانجا سوق دهد که او را به سمت ایادی امر الله منصوب دارند و بر عمق بصیرت، امانت و تقوایش صحنه نهاده او را امین حقوق الهی تعیین فرمایند.

علی محمد فرزند ولی الله، و ولی الله فرزند علی محمد ورقای شهید بود که از صلب پدری به نام ملا مهدی عطری یزدی پا به عرصه وجود گذاشت. ملا مهدی در صدر ظهور حضرت باب به شریعت الله ایمان یافت و سال ها بعد از ایران عازم کوی جانان در عکا شد. ره نوردید و با

جسمی خسته و تنی فرسوده به محبوب نرسیده در چند صدمتری قصر مزرعه که محل اقامت جمال قدم بود، تن فرسوده را رها نمود و به جهان پنهان خرامید و مرقدش به دست حضرت مولی الوری بنا گردید.^۱ به سال ۱۳۰۲ هـ. ق/ ۱۸۸۵ م روزی حضرت محبوب قصد دیدار بقعه حبیب نمود و این واقعه در لوح جناب ورقای شهید به این صورت انعکاس یافت:

«... بشارت آنکه یوم قبل جمال قدم از قصر بهجی به قصر مزرعه توجه فرمودند مع جمعی و چون به مضجع حضرت والد علیه من کل بهاء ابهاء رسیدند توقف فرمودند و نازل شد از برای ایشان آنچه که عرفش باقی و ذکرش باقی و لفظ و معنیش باقی هنیئاً لحضرت و مریئاً لحضرت. در ذهاب و ایاب به این فضل اعظم که چشم عالم مثل آن ندیده فائزند، این مقام فوق ادکار است...»^۲

آنچه جمال قدم در مضجع ملا مهدی برای او طلب نموده اند بر همگان مستور است اما



گویی مسئلت آن حضرت به حصول برکات و فیوضاتی در حق آن عائله مبارکه منجر گشت که دوشهید مجید، دو ایادی امر و دو امین حقوق از آن عائله برخاست و سیل آثاری که از اقلام طلعات مقدسه در محامد و نعوت خاندان ورقا عزّ نزول یافت خود میراثی عظیم، غنی و بی نظیر گشت.

حضرت عبدالبهاء سال ها پس از درگذشت ملا مهدی در حق او در تسکرة الوفاء چنین نوشتند که ملا مهدی:

«... شخصی جلیل بود و توجه به ربّ جمیل داشت. از نشئه اولی در دار دنیا فراغت داشت و جمیع همت مصروف بلوغ موهبت در نشئه اخری بود. قلب نورانی بود و فکر روحانی و جان ربّانی و همت آسمانی. در راه اسیر بلاء بود و در طئی صحرا و صعود و نزول کوه ها در مشقت بی منتهی. ولی از جبین نور هدی نمایان و در دل آتش اشتیاق در فوران. لهذا با کمال سرور از حدود و ثغور مرور نمود تا آنکه به بیروت رسید. بیمار و بی قرار آیامی چند در آن شهر اقامت نمود. آتش شوق شعله افروخت و دل و جان چنان به هیجان آمد که با وجود علیلی و بیماری صبر و شکیب نتوانست. پیاده عزم کوی جانان نمود. چون موزه درستی در پا نبود، زخم و مجروح شد. شدت مرض مستولی گشت، تاب و توان حرکت نماند. با وجود این به هر قسمی بود خود را به مزرعه رساند و در جوار قصر مزرعه به ملکوت الله صعود نمود. جان به

جانان رسید و طاقتش از صبوری طاق شد و عبرت عشاق گشت و جان در طلب نیر آفاق بباخت...»^۳.

و چون مرثیه نیر و سینا^۴ در حق فرزند و نوه ملا مهدی یعنی جناب علی محمد ورقای شهید و فرزند برومند دلبد شهیدش، روح الله ورقا به دست حضرت عبدالبهاء رسید آن مرثیه را که: «... از ابدع مراثی است و افصح اشعار، بلیغ و بدیع و سهل و ممتنع...»^۵ توصیف نمودند و در حق آن شهیدان چنین نوشتند:

«... آن دو مظلوم در دست ستمکار جهول و ظلوم افتادند و چنان اذیت و جفایی نمود [ند] که از بد و امر تا به حال هیچ ظالم درنده ای و هیچ مارگزنده ای و گسرگ تیز چنگی و خونخوار بی نام و ننگی چنین درندگی و خونخوارگی ننموده. یزید پلید و ولید عنید هر دو چون درندگان خونخواران و چون کلاب حقود، سید وجود و مظاهر الطایف ربّ ودود را دریدند و آن خنجر مبارک را به خنجر ظلم و اعتساف بریدند ولی چنین ستمی روا نداشتند که طفل دوازده ساله را با آن صباحت و ملاححت و بلاغت و فصاحت و روی روشن و نطقی چون عندلیب گلشن چنان مفقود و نابود نمایند که اثری باقی نماند. بساری، مظلومیت آن پدر بزرگوار و معذورت این پسر معصوم جان نثار به درجه ای واقع که در صحائف قرون و اعصار مثل و شبیهش مذکور نه و این قربان در ملکوت ابهتی به غایت مقبول و محبوب و پر بها. قسم به

جمال مقصود و حضرت ملوک محمود که جواهر وجود در غیب امکان به حیرت نگرانند و به منتهای غبطه آرزوی ایسن احسان می نمایند...»^۶ باری، علی محمد ورقا با پشتوانه‌ای چنین غنی و سرشار از عزت و افتخار در انتساب به جدی چون ملا مهدی عطری و پدر بزرگی نظیر جناب علی محمد



ورقای شهید که: «... در شعر و انشاء وحید ایران بود»^۷ و از صلب پدر والا گهری مانند ولی الله خان ورقا که «نجل نجیب حضرت شهید» و «سلیل روحانی و نجل جمیل جسمانی آن پدر»^۸ بود و بطن مادر موقنه‌ای به نام بهیه خانم صبیّه عطاء الله خان صنیع السلطان پا به جهان گذاشت.^۹ تحصیلات مرتّب ابتدایی و متوسطه خود را در طهران به اتمام رسانید و از دانشسرای عالی لیسانس تاریخ و از دانشکده حقوق دانشگاه طهران لیسانس اقتصاد گرفت و در ادامه تحصیلات عالیّه خود از دانشگاه سوربون پاریس به اخذ درجه دکتری در علوم انسانی نائل آمد. دکتر ورقا چون به ایران معاودت نمود در دانشگاه تبریز و سپس در دانشگاه طهران به تدریس پرداخت و هنوز در سال‌های اول چهل سالگی بود که در ۱۵ نوامبر ۱۹۵۵ به سمت امین حقوق الله و ایادی امرالله

منصوب گشت. از این تاریخ به بعد پنجاه سال از حیات پرثمر دکتر ورقا به خدمت امر عظیم الهی در میادین بین‌المللی گذشت. در آپریل ۱۹۵۷ نماینده حضرت ولی امرالله در انجمن‌های شور روحانی در ممالک امریکای لاتین بود و به سراسر آن ممالک مسافرت نمود. در سال بعد در کنفرانس سسنگاپور و جاکارتا شرکت جست.

سال‌های اولیّه دهه ۱۹۶۰ را به شرکت در انجمن‌های شور روحانی و تشویق و تحریض احباء در ممالک اروپایی گذرانید، در بسیاری از مدارس تابستانه در سراسر عالم نقشی عظیم ایفاء نمود و پس از صعود حضرت ولی امرالله در انجمن حضرات ایادی شرکت داشت و به سال ۱۹۶۳ م در کنفرانس لندن که به مناسبت تشکیل اولین بیت العدل اعظم الهی انعقاد یافته بود حضور یافت و در طی نیم قرن امانت حقوق الهی را عهده‌دار بود.

دکتر ورقا به نص الواح وصایا در مقام ایادی امرالله به نشر نفحات پرداخت، شریعت الهیه را مروج و حامی و پاسبان شد. از غیرالله منقطع گشت و در هر محفل و مجلس و مدرسه و انجمنی که راه یافت نارمحبت الله برافروخت و سرمایه سرور و حبور و تذکر و تنبّه حاضرین گردید.

ت. از این
جاء سال از
دکتر ورقا به
سیم الهی در
نی گذشت.
۱۹ نماینده
ن مرالله در
ر روحانی
یکای لاتین
ن ممالک
در سال بعد
سنگاپور و
ت جست.
شرکت در
و تحریض
در بسیاری
قشی عظیم
ولی امرالله
دشت و به
به مناسبت
هی انعقاد
قرن امانت
مقدمه ایادی
ت آهیّه را
ر به منقطع
و مدرسه و
ر فروخت و
حضرین

دکتر ورقا در پایان روز شنبه ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۷ م در حیفای این عالم به جهان باقی شتافت. قریب شصت ساعت پیش از رهایی روح پرفتوحش از تن خاکی به محضر گرامیش شتافتم و او را در بستر یافتم. دکتر ورقا را بنیه‌ای جسمانی نمانده بود اما فکر و درایتش بجا بود، چشمانش هنوز پرفروغ و لبخندش مثل همیشه شیرین و پراز مهر بود. با رنجوری سر از بالش برداشت، تفقّد نمود و به آرامی از احوالم پرسید. مکالمه‌ام چندان دوام نیافت. دستش را فشردم، برگونه‌اش بوسه زدم و با چشمانی اشکبار محضر عزیزش را ترک نمودم. سیل اشکی که از دیده‌ها فرو ریخت، چشمانی را که سال‌ها به دیدارش روشن و منیر می‌شد به کلی تیره و تار ساخت. چون با دل ریش، پایی لرزان و چشمانی گریان منزلش را ترک نمودم با خود به کرات زمزمه می‌کردم که:

دلا بنال که یاران نازنین رفتند

به خم نشین که رفیقان بی‌قرین رفتند
در آن آخرین دیدار، دیده برای آخرین بار
به زیارت آخرین ایادی امر و آخرین امین حقوق
الهی روشن و منور گشت.

در نیمروز دوشنبه ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۷ م خاک گلستان جاوید حیفای جسد خاکی آیتی از کمالات انسانی را دربر کشید و ملکوت ابهی جان دکتر ورقا، آن قدوة مبارکه حسنه را پذیرا گشت. دکتر ورقا نود و پنج سال به زندگی عشق ورزید، محکم و استوار به امر الهی خدمت کرد و با خضوع و خشوعی تام که اعلیٰ خصلت او بود رخت به اعلیٰ مقامات کشید.^{۱۰}

یادداشت‌ها

- ۱- حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین: لجنة ملسی نشر آثار، ۱۹۸۴م)، ص ۴۱۰.
- ۲- حضرت بهاءالله، مجموعه آثار قلم اعلیٰ (طهران: لجنة ملسی محفظة آثار، ۱۳۲ب)، شماره ۱۹، ص ۳۳۷. این لوح مبارک به تاریخ ۱۱ صفر سنه ۱۳۰۲ هـ ق/ ۳۰ نوامبر ۱۸۸۴م مورخ است.
- ۳- حضرت عبدالبهاء، تذکرة الوفاء (لانگنهاین: لجنة ملسی نشر آثار، ۲۰۰۲م)، ص ۸۷.
- ۴- مرثیه نیرو سینا با مطلع «آه ای ارض طا ورقا چه شد...» و شمه‌ای از شرح احوال و آثار مبارکه صادره به اعزاز ایشان در ضمن مطالب هفته پانزدهم در محاضرات (لانگنهاین: لجنة ملسی نشر آثار، ۲۰۰۹م)، جلد سوم به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (سویس: انجمن ادب و هنر، ۱۹۹۴م)، ج ۵، ص ۲۳۶.
- ۵- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: کردستان العلمیة، ۱۹۱۰م)، ج ۱، ص ۴۲۶.
- ۶- مأخذ فوق، صص ۴۲۴-۴۲۵.
- ۷- مجموعه خطابات، ص ۴۱۱.
- ۸- این عبارات از یکی از السواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب ولی الله ورقا اخذ شده است که می‌فرمایند:

هو الله

- ای یادگار آن یار وفادار پی پدر گیر و روش و سلوک آن کوکب منور جوتا در جهان الهی درخشنده و روشن گردی و سلیل روحانی و نجل جمیل جسمانی آن پدر باشی و علیک التّحیة و التّناء عع».
- ۹- برای ملاحظه شرح احوال جناب ولی الله ورقا به کتاب مؤسسه ایادی امرالله (طهران: مؤسسه ملسی مطبوعات، ۱۳۰ب)، صص ۵۰۶-۵۱۷، اثر جناب عبدالعلی علانی مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ج ۵، صص ۴۵-۵۱.
 - ۱۰- شرحی از احوال جناب دکتر علی محمد ورقا در کتاب مؤسسه ایادی امرالله (صص ۷۰۸-۷۱۲) و مجله پیام بهائی (شماره ۳۳۶، نوامبر ۲۰۰۷م، ص ۹ و ۲۰-۲۱) به طبع رسیده است.

برادران صمدانی

برگی از تاریخ امری قزوین

فرامرز اشرف

میرزا عبدالصمد صمدانی و برادر بزرگتر ایشان میرزا اسدالله صمدانی هر دو از شاگردان مرحوم حکیم الهی بودند که زیر نظر ایشان علوم پزشکی و داروسازی را فرا گرفته بعداً به اخذ مدرک رسمی در رشته های خود نیز موفق گشتند. مطب و داروخانه ایشان که به نام داروخانه اتحادیه نامیده می شد در خیابان سپه قزوین قرار داشت و این دو برادر با نهایت صداقت و صحت عمل با ذوق و شوق در خدمت اهالی قزوین بودند و خلق و خوی استاد خود حضرت حکیم الهی را نیز در حیات یومیّه خود و در روابط خود با مردم عیناً نمایان می ساختند. به علت مهارت در کار و صداقت در عمل، هم مطب و هم داروخانه رونقی بسزا داشت و زندگی راحت و مرفه فراهم بود و خدمات امریه نیز میسر و به خوبی انجام می شد تا آنکه شبی از شب ها در جلسه محفل روحانی قزوین، اعضاء محفل به زیارت نقشه ۴۵ ماهه که ید توانای حضرت ولیّ عزیز امرالله برای احبای ایران ترسیم و تعیین فرموده بود نائل شدند.

دو برادر که هر دو عضو محفل و آیت اتحاد و اتفاق و رایت خدمت و انقطاع بودند نگاهی به یکدیگر انداخته و همان شب مصمم شدند که در این نقشه مهاجرتی سهمی داشته باشند. این دو برادر با شور و مشورت نقطه مهاجرتی رودبار را که در جاده رشت قرار داشت و در حدود بیست فرسنگ (فرسخ) با قزوین فاصله داشت برای سکونت خود به عنوان مهاجر در نظر گرفتند. در آن شب فراموش نشدنی در محفل روحانی، یکباره تعلقات مادیّه و زندگانی راحت را رها کرده پشت پا به کسب و کار پر رونق و زندگی مرفه زده هر دو یکدل و یک زبان به این ترانه مترنم گشتند.

در ضمیر ما نمی گنجد بغیر از دوست کس
هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس
رودبار شهرکی بود بسیار بد آب و هوا و
مالاریا خیز. این هجرت در سال ۱۳۲۲ شمسی
مقارن با اشغال ایران بوسیله قوای خارجی
هنگامی صورت گرفت که قسمت رشت تا
قزوین و بطور کلی صفحات شمال در اشغال
روس ها بود. در آن روزها برای انجام چنین
سفری به ظاهر کوتاه بایستی هفته ها انتظار
کشید تا کامیونی به آن سمت برود. بالاخره

کامیونی که به سمت رشت می‌رفت پیدا شد و این دو خانواده در بالای کامیون و لابلای بارها این مسافت را با همه خطرات احتمالی آن طی کرده و به رودبار رسیده و مستقر شدند.

دو برادر مطب و داروخانه‌ای به همان نام داروخانه قزوین یعنی "اتحادیه" که مظهر اتحادشان بود دایر نمودند. برادر دیگرشان جناب قدرت‌الله صمدانی و پسر عمویشان جناب یوسف صمدانی و همسرانشان هم متعاقباً به مهاجرین پیوسته و برای امرار معاش خانواده خواربارفروشی دایر نمودند.

در اوایل که مردم از دیانت آنها خبر نداشتند مراجعه می‌کردند و اوضاع خوب بود تا اینکه ایام ماه محرم رسید و آخوندی از قزوین برای وعظ در ایام محرم به رودبار آمد. این آخوند حضرات صمدانی‌ها را می‌شناخت لهذا روی منبر رفته و اظهار داشت که ای مردم متوجه باشید که این افراد بهائی هستند و برای تبلیغ دیانتشان اینجا آمده‌اند با آنها معامله نکنید.

رودبار خود محل کوچک و محدودی بود با همه موانع حالا این مشکل هم اضافه شد. بعد از این اخطار داروخانه و خواربارفروشی هر دو از رونق افتادند و اوضاع روبه خرابی گذاشت. لذا جناب یوسف صمدانی و همسرشان مجبور به ترک رودبار شدند اما سه برادر و خانواده‌هایشان یعنی جناب دکتر عبدالصمد صمدانی، جناب اسدالله صمدانی (داروساز) و جناب قدرت‌الله صمدانی تصمیم بر استقامت گرفته باقی ماندند. جناب قدرت‌الله صمدانی به تجارت روغن زیتون (محصول رودبار) و صدور آن به طهران مشغول شدند و خانمشان (نزهت خانم خلیلی) هم در مدرسه دولتی رودبار

به شغل معلمی مشغول گردیدند.

رودبار تحت اشراف محفل روحانی رشت بود و معمولاً جناب دکتر مسیح فرهنگی (شهید) که از رشت به طهران برای شرکت در جلسات محفل ملی تشریف می‌بردند سری هم به احباء و مهاجرین رودبار می‌زدند ایشان را مورد تشویق قرار می‌دادند. بعد از چندی که حذاقت و صمیمیت و مراتب خدمت دکتر صمدانی به وسائلی به اطلاع وزارت بهداشت می‌رسد ایشان به ریاست بهداری رودبار منصوب می‌گردد، ولی پس از مدتی تعصبات مردم دوباره کار خود را می‌کنند و بهداری خلوت می‌شود و کسی مراجعه نمی‌کند حتی عده زیادی در تلگرافخانه متحصن شده و تلگراف می‌زنند که ما دکتر بهائی نمی‌خواهیم. لهذا دکتر صمدانی را با پست جدیدی به طوالش در نزدیکی رشت منتقل می‌کنند. ایشان به تنهایی به طوالش رفته و چهار ماه خدمت می‌کنند تا اینکه اداره بهداری در منجیل که حدود ده کیلومتر با رودبار فاصله دارد تأسیس شده و دکتر صمدانی به ریاست آن منصوب می‌گردد.

منجیل منطقه‌ای سرد و پرباد است، برای مدتی طولانی در زمستان و تابستان دکتر صمدانی پای پیاده صبح زود حرکت می‌کرد و سر ساعت هشت صبح در اداره بهداری منجیل حاضر می‌شد و خدمت می‌نمود. سپس بعد از وقت اداری دوباره پای پیاده به رودبار یعنی محل مهاجرتی خود مراجعت می‌نمود و این مسئله سال‌ها ادامه داشت. تنها یک چیز همواره مد نظر آن بزرگوار بود "استقامت". لوحی از جمال مبارک به افتخار پدر بزرگ ایشان میرزا عبدالصمد عزّ نزول بخشیده بود که

روند نگاهی
صمم شدند
دشته باشند.
مهاجرتی
دشت و در
قزوین فاصله
مهاجر در
نشدنی در
ت مادیسه و
به کسب و
دو یکدل و

ت کس
دوست بس
ب و هوا و
۱۳۲ شمسی
ی خارجی
رشت تا
در اشغال
چنین
انتظار
بالاخره

دکتر صمدانی آن را هر شب از حفظ به صدای بلند تلاوت می نمود و وقتی به کلمه "استقامت" می رسید با چنان هیمنه ای آن را ادا می نمود که بچه ها از خواب می پریدند. ایشان عقیده داشت که در هر شرایطی باید استقامت نمود. و این است قسمتی از آن لوح امنع اقدس:

به نام خداوند دانا

یا عبد الصمد عریضه ات نزد مظلوم حاضر و لحاظ عنایت به او متوجه. الحمد لله از کوثر عرفان آشنامیدی و از حقیق ایتقان قسمت بردی. امری که بعد از عرفان بسیار بزرگ است استقامت بر امر الله بوده و خواهد بود انشاء الله از فضل و عنایت حق الهی حسین ارتقاء دارای آن باشی. بحر استقامت را لئالی بی نهایت بوده و خواهد بود. طوبی للفائزین، طوبی للعاملین طوبی للعارفين...

باری این فامیل در اوایل ورود چون از وضع آب و هوا مطلع نبودند یکی پس از دیگری به مالاریا مبتلا شده یک روز در میان تب می کردند بطوری که تمام افراد فامیل در بستر بیماری افتاده بودند و دکتر صمدانی به یک یک آنها رسیدگی می نمود. حتی دکتر فرهنگی برای کمک به معالجه بیماران از رشت به رودبار آمده به دکتر صمدانی کمک می نمود. بعداً پشه بند تهیه شد و کم کم به آب و هوا هم عادت کردند و زندگی آسان تر شد اما کدورت بچه های غیر بهائی مسئله دیگری بود. هر روز در راه مدرسه یک عده بچه بر سر اطفال بهائی می ریختند و تا حد مرگ آنها را می زدند. مادر وضع بچه ها را می دید و بی نهایت ناراحت

می شد به دکتر صمدانی توصیه می کرد که به ژاندارمری شکایت کند ولی ایشان همگی را به استقامت و پایداری تشویق می نمود. یک روز بچه ها روح الله (پسر دکتر صمدانی) را گرفته دستمالی در دهانش فرو کرده بودند که نزدیک بود خفه شود. تا اینکه نوریّه خانم یعنی مادر روح الله و پرویز (فرزند دکتر صمدانی) دو عدد چوب به آنها می دهد و می گوید تا حالا هر چه کتک خورده اید بس است چوب ها را زیر درخت زیتون سر راه منزل پنهان کنید وقتی بچه های رودباری خواستند شما را بزنند بدوید چوب های خودتان را بردارید و به آنها حمله کنید ولی مواظب باشید به سر و صورت آنها نزنید. پرویز و روح الله هم همین کار را می کنند. در اولین حمله بچه های رودباری پا به فرار گذاشته به منازل خود رفته و شکایت می کنند. مادرها به منزل دکتر صمدانی و نوریّه خانم آمده با ناسزا گویی می گویند بچه های شما بچه های ما را کتک زده اند. نوریّه خانم با شهادت تمام می گوید بیش از یکسال است که بچه های شما بچه های ما را کتک می زنند ما هیچوقت برای شکایت به منزل شماها نیامدیم حالا به بچه هایتان بگوئید با بچه های ما کاری نداشته باشند. به این ترتیب اذیت و آزار بچه ها متوقف می شود. اما معلمین در مدرسه بچه های بهائی را به سختی تنبیه می کردند بعد از تحویل درس به آنها تکلیف می کردند که به هر چه بابی و بهائی است لعن کنند. البته بچه ها این کار را نمی کردند آنوقت معلمین با چوب به سر و صورت آنها می زدند. سال ها بعد جناب اسدالله صمدانی (داروساز) تعریف کرده بودند که یکی از معلمین (به نام آقای سلیمی) که حالا با هم

کرد که به
مگی را به
یک روز
را گرفته
که نزدیک
یعنی مادر
(دو عدد
حالا هرچه
ها را زیر
کنید وقتی
نند بدوید
نها حمله
سورت آنها
می کنند.
به فرار
می کنند.
نوریه خانم
دی شما
خانم با
ست که
می زنند ما
نیامدیم
ما کاری
ز بیچه ها
بیچه های
ز تحویل
هرچه بابی
ین کار را
به سرو
ب اسدالله
که یکی
لا با هم

دوست شده بودند تعریف کرده بود که من
بچه های شما را خیلی اذیت کردم و هر
کدامشان را یک سال رفوزه کردم و حالا از
کارهای خود پشیمانم انشاءالله مرا خواهید
بخشید. یک وقتی رؤسای ادارات رودبار
جلسه ای تشکیل دادند و از دو برادر صمدانی
(دکترو داروساز) دعوت کردند که برای پاره ای
مذاکرات در جمع آنان شرکت کنند. رئیس
اداره ثبت (آقای آل بویه) که خیلی مذهبی بود
سؤال می کند که شما به باب و بهاءالله عقیده
دارید، چون آنها در گفته هایشان قواعد علمی
عربی را مراعات نکرده اند؟ این دلیل
بی اطلاعی و بی دانشی آنهاست، دو برادر
می گویند فرستادگان خداوند دارای علم لدنی
هستند و قواعدی که بشر اختراع کرده برای آنها
مهم نیست سپس مثال های متعدد از قرآن در
مقایسه با قواعد جاری بین مردمان می آورند که
موجب تعجب رؤسای حاضر در جلسه می شود.
و بعد از آن جلسه نظرشان نسبت به احباء و
مهاجرین عوض می شود و بچه هایشان هم با
بچه های احباء دوست و همبازی می شوند.
دکتر صمدانی را پس از مدتی به محلی به
نام "عمارلو" منتقل می کنند. این ده در وسط
کوه ها قرار داشت و ابداً راه ماشین راندن نداشت.
مسافرن باید با قاطر از رودخانه سفیدرود گذر
کرده سپس از کوه های مرتفع عبور کرده تا به
عمارلو برسند. قاطران به آنها توصیه می کرد که
یا بالا را نگاه کنند یا چشم هایشان را ببندند و
الاً دچار سرگیجه شده و از بالای کوه به داخل
رودخانه سقوط خواهند کرد. دکتر صمدانی در
عمارلو نیز موفق به خدمات ذیقیمتی به
بهداشت مردم گردید از جمله شفا دادن پدر

خان عمارلو. این امر باعث می شود که اهالی
عمارلو برای این خانواده احترام زیادی قائل
می شوند. دکتر صمدانی تا زمان بازنشستگی در
عمارلو خدمت می نمود هم ایشان و هم
خانمشان در طهران به ملکوت ابهی صعود
فرمودند.

جناب اسدالله صمدانی پس از صعود
همسرشان صفیه خانم که در طهران اتفاق افتاد
همچنان در رودبار با استقامت تمام باقی ماند.
در حالیکه درآمد داروخانه به حد اقل رسیده
بود، تاریخ داروها به علت عدم خریدار منقضی
شده بود و خلاصه مضیقه کامل رخ نموده بود.
تا آنکه توسط محفل رشت اطلاع یافتند که
یکی از احبای نوشهر داروخانه خوبی دارد و
نیازمند داروساز با تجربه ای است. بلافاصله
جناب اسدالله صمدانی به عنوان داروسازی
متبحر و واجد شرایط به نوشهر رفته و داروخانه را
تحویل گرفته و با لیاقت کامل آن را اداره
می کند و مورد لطف و محبت صاحب داروخانه
و اهالی قرار گرفته تا آخر عمر با آسایش و
راحتی در نوشهر زندگی می نماید.

این دو برادر، متحد در برادری و متفق در
عشق جمال قدم و اسم اعظم از هستی و راحتی
خود گذشته و یک عمر آواره دشت و بیابان
گشتند. هر رنجی را تحمل کردند و لب به
شکایت نگشودند. گویا این ایات بیان حال آن
عاشقان شیدا بود:

آتش عشق بهاء گر شعله بر جانم زند
شام تاریک مرا چون روز روشن می کند
الفتی هرگز نمی یابم میان عقل و عشق
چون ز درآید یکی آن عزم رفتن می کند
یادشان گرمی باد. ■

معرفی کتاب

بشرویه، زادگاه ملا حسین باب الباب؛ تألیف و تنظیم: دکتر فیروز براقی؛
ناشر: بنیاد نحل؛ اسپانیا؛ ۲۰۱۰؛ ۴۹۱ صفحه + چهل تصویر؛ همراه با CD.
شعر باب الباب سروده منوچهر حجازی با صدای دلنشین جوانی از دیار عشق.

صالح مولوی نژاد

کتاب شامل پنج فصل است: فصل اول
اوضاع طبیعی و اجتماعی بشرویه. فصل دوم
خانواده باب الباب. فصل سوم جامعه اولیه
بایان. فصل چهارم بعضی دیگر از احبای قدیم
بشرویه. فصل پنجم بشرویه در عصر تکوین.
دکتر فیروز براقی در پیشگفتار این کتاب
تصریح کرده است که: «یکی از قدمای بهائیان
آن دیار [بشرویه] به نام میرزا حبیب الله براقی
(پدر بزرگ نگارنده) که خود گواه بسیاری از
قضایا بوده اولین تاریخ امری بشرویه را
بنگاشت.» (ص ۵). با توجه به اینکه میرزا
حبیب الله براقی تاریخ خود را دو سال بعد از
صدور دستور حضرت ولی امرالله به محافل
روحانی ایران برای تهیه و تنظیم تاریخ امری
شهرهای ایران نگاشته است (پیشگفتار)
می توان، به تقریب قریب به یقین، سال نگارش
آن را ۱۹۲۷ یا ۲۸ دانست زیرا دستور مبارک
حضرت ولی امرالله به محفل روحانی مرکزی
ایران در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۵ صادر شده است
(عبدالعلی علانی، توقیعات مبارکه ۱۹۲۲ -
۱۹۲۶، ص ۲۵۹). جناب حسن فؤادی

بشرویه ای که در سال ۱۹۳۱ به دستور محفل
روحانی مرکز امری خراسان تدوین تاریخ امری
تمام خطه خراسان را بر عهده پذیرفت (کتابی
که در چند سال اخیر منتشر گردید) برای تاریخ
امری بشرویه، از کتاب میرزا حبیب الله براقی
بهره گرفت.

طبیعی است که جناب فیروز براقی به
تکمیل کار نیای خود دلبنده باشد، از همین رو،
سه سال از عمر خود را بر سر این کار نهاده
است و سرگذشتی از ملا حسین بشرویه ای و
زادگاه او به جامعه فارسی زبانان بهائی فراهم
ساخته که درخور تحسین بسیار است. زیرا در
این کتاب با بهره گیری از نوشته ها و خاطرات
اجدادی خود به جزئیاتی دست یافته و هدیه
دوستان کرده که در کتابی دیگر نتوان یافت.

*

در سال های ۱۹۵۰ چند گروه بودند که در
نهایت و داد و انتظام، جامعه بهائی مشهد را
تشکیل می دادند و به معنی تمام کلمه متحد و
متفق بودند: احبای قدیمی مشهد، کثیری از
معاودین عشق آباد و سایر شهرهای آن حدود و

جمع بسیاری از احبای ستم دیده
ورانده شده از شهرهای خراسان
مثل بشرویه، حصار و نسامق،
فردوس و طبس و قراء دیگر.

در آن سال ها جامعه بهائیان
مشهد سعادت آن را داشت که
به دستور حضرت ولی امرالله،
جناب آقا طرازالله سمندری -
ایادی امرالله - مقیم مشهد بودند
و نیز دانشمند فقید جناب اشراق

خاوری ساکن آن شهر و به افاضه و تعلیم جوانان
اشتغال داشتند. محفل روحانی مشهد که محفل
مرکز امری خراسان بود، حقیقه روحانی بود و
فعال و از برکت آن محفل، تشکیلات جوانان
نیز پرونق بود. اعضای لجنة جوانان همه
همدل بودند و همراه، چه در خدمات امری و
چه در مشارکت در کلاس های معارف امری
که از برکت وجود جناب اشراق خاوری حالی و
شوری تکرار نشدنی داشت.

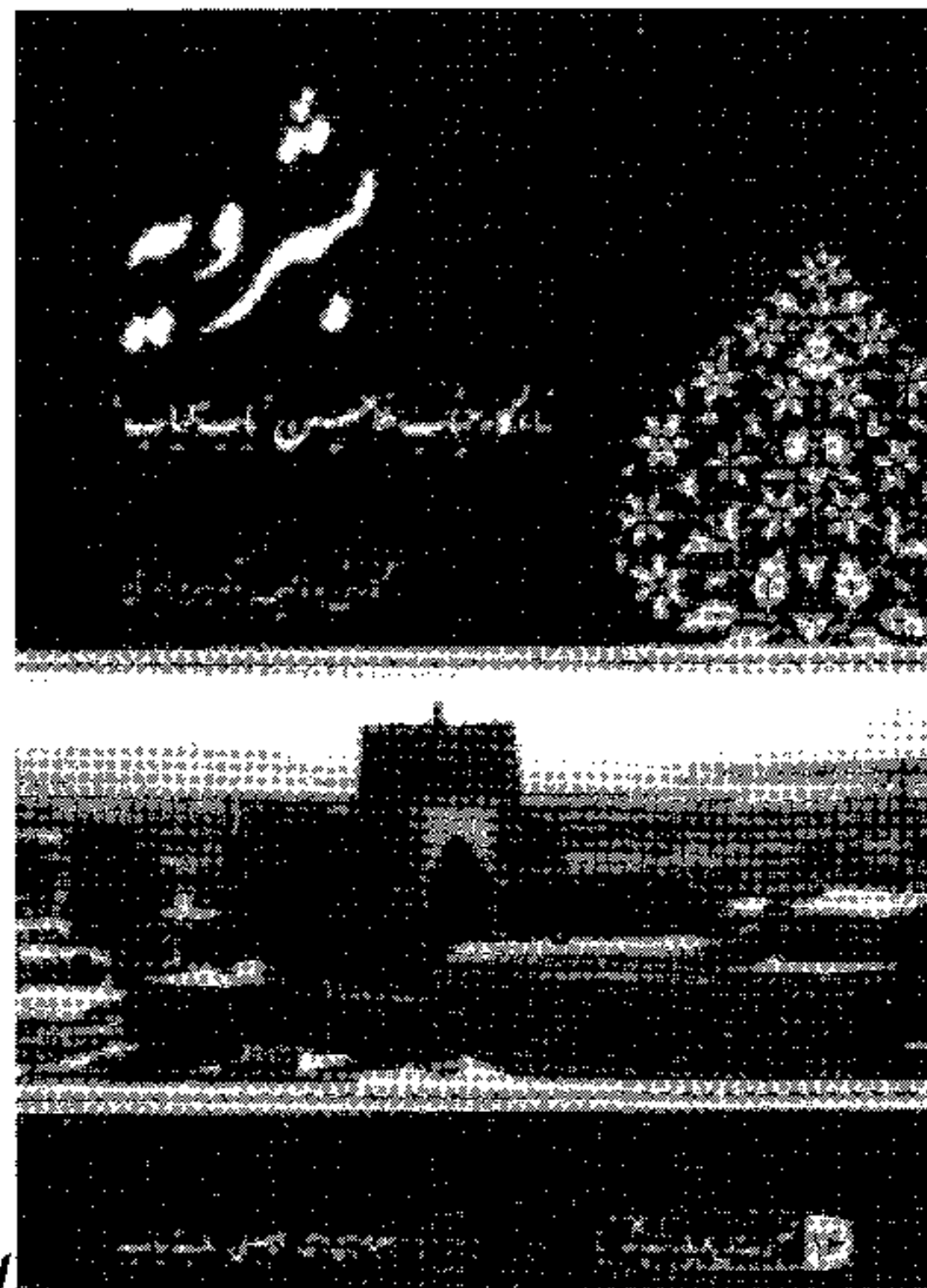
در همان اوان کتابی در تاریخ نشر شده بود
که در آن از بشرویه و احبای بشرویه سخن رفته
بود و فیروز (اکنون دکتر فیروز براقی)، دوست و
همدوش و هم دوره ایسن حقیسر، در آن
نارسائی هایی ملاحظه کرده آنها را با بنده در
میان می نهاد و به همین مناسبت از ملا حسین و
زادگاهش مطالبی می گفت که برای من جذاب
و به یادماندنی بود. از جمله این که زادگاه ملا
حسین نزد احبای بشرویه به "زایشگاه" معروف
بود و یا اینکه ملا حسین بر دیوار اتاق مسکونی
خود اشعاری نوشته بود: «عشق از این خانه
فرازم کشد / سوي سراپرده رازم کشد» و حال

این بیت شعر را در کتاب **بشرویه**
چنین می بینیم: «فکر ازین خانه
فرازت کشد / سوي سراپرده
رازت کشد». که لابد چنین
صحیح است اما این بنده
صورت اول را که در ذهنم باقی
مانده و شاید تحریفی ناخود آگاه
باشد، دلپسندتر می بیند.

کتاب **بشرویه زادگاه باب**

الباب، مشخصه دیگری دارد
که گفتنی است. دکتر فیروز براقی که خود
شاعری خوشگوی - اما کم گوشت - مطالب را با
نثری زیبا نوشته است که خواننده به آن جذب
می گردد و از خواندن آن، برخلاف کتب
تاریخی، ملول نمی شود. در صحنه ملاقات
باب الباب با حضرت اعلی در حومه شیراز،
بنگرید به این عبارت: «خورشید در افق مغرب
فرو می شد که ملا حسین غرق در اندیشه های
گوناگون، سید جوانی را رو در روی خود دید که
با خوشرویی تمام، خوشامدگویان به او نزدیک
شد، وی را در اغوش گرم خود فشرد...»
(ص ۵۹) و نیز به این عبارت بعد از ایمان به
مظهر الهی (۲۳ مه ۱۸۴۴): «باب الباب در
مقام اقرار در بهشت حضور آن طلعت نوره،
زانوزد و در اهتزاز غریب بسر برد؛ چه بسا که
در آن دقایق شوریدگی حال، غزل زیبای لسان
الغیب حافظ شیرازی، در گوش جاننش طنین
می انداخت که: "ساقی بیا که یار ز رخ پرده بر
گرفت / کار چراغ خلوتیان باز در گرفت»».
(ص ۶۴)

بقیه در صفحه ۶۳



نامه‌های خوانندگان

• خانم شکوه موقن همسر مرحوم امان‌الله موقن ضمن تمجید از مقاله استاد حشمت مؤید درباره خدمات جاودانی جناب سعید معتمد و در رابطه با نشر مجموعه‌ای از آیات و الواح به صورتی نفیس و بی‌سابقه که قریب ۲۰ سال پیش به ابتکار ایشان صورت گرفت می‌نویسند: «ای کاش نویسندۀ گرامی نعمت را عام می‌فرمودند و یادی نیز از همسر فقید بنده که با کمال شوق و شور آن آثار را با خطی شیوا و زیبا نوشت می‌فرمودند».

• شخص محترمی از فرانسه که خواسته است نامه خود را امضاء کند، طی مکتوبی در تاریخ ۲۵ سپتامبر در اشاره به مقاله «از بیگ بانگ تا تنظیم با ظرافت کیهان» که از مجله جهان ادیان ترجمه شده (۳۸۱-۲) می‌نویسد: Fred Hoyle معتقد به جهان ساکن و بی‌ابتدا بوده و تا آخر عمر هرگز قضیه بیگ بانگ را نپذیرفته. این فرضیه بیگ بنگ را Lemaitre دانشمند بلژیکی نشر کرده و با تحقیقات Hubble و دیگران به اثبات رسیده است.

• محفل روحانی کانی سورمر (فرانسه) طی ای‌میلی در تاریخ ۲۶ اکتبر ۲۰۱۱ صعود مهاجره شهر تور خانم بهجت ماهر را اعلام کرده‌اند. جناب ابراهیم ماهر و خانم بهجت ماهر طی نقشه ده ساله با سه فرزند خود ایران را ترک کردند و به مهاجرت به الژه (الجزیره) رفتند.

و در نتیجه در همان سال ۱۹۵۳ با حضور آنان و نفوسی چون آقا و خانم خدابخش عطار و آقا و خانم روح‌الله و منیره مودت محفل مذکور برای اول بار تشکیل شد. چند سال بعد آقا و خانم ماهر به اوران الجزائر رفته، در آنجا هم موفق به خدمات نمایانی شدند تا آنکه مقامات اسلامی آنان را وادار به ترک آن کشور نمودند. بعداً نامبردگان به ضرورت در فرانسه مستقر شدند و در ماه اکتبر امسال بود که خانم بهجت ماهر به ملکوت ابهی پیوستند و یادگارهای درخشانی از خود باقی نهادند.

• اطلاع یافتیم که خانم طیبه نور، یکی از نواده‌های آسید محمد شهمیرزادی - بقیه السیف قلعه شیخ طبرسی در ژانویه ۲۰۱۱، در سن ۸۷ سالگی در سن دیاکوی کالیفرنیا دارفانی را وداع گفت و روحش به ملکوت ابهی شتافت. خانم نور مظهر صفا و محبت بود و عمر عزیز را در خدمات امری و کمک به دیگران صرف نمود. (از گزارش خانم دکتر ناهید برجیس - سبحانی با تشکر از ایشان)

• خانم نوشابه سیحون از امریکا طی نامه مورخ ۲۹/۱۰/۲۰۱۱ با اشاره به مقاله جناب دکتر صابر آفاقی درباره میرزا محمود زرقانی مندرج در شماره ۳۷۹ مرقوم داشته‌اند: «در مقاله تاریخی سرگذشت میرزا محمود زرقانی تاریخ صعود جناب علامه محفوظ الحق علمی

اشتباه شده است. صعود ایشان در سال ۱۹۷۸ در لاهور واقع شد و این جانبان در مراسم تشییع جنازه حضور داشتیم و جسد ایشان توسط متصاعد الی الله عطاء الله مشتعل و جناب بجنوردی و آقای اسدالله سیحون شستشو داده شد. روحشان شاد باد».

سال صعود جناب علامه ۱۹۴۸ یادداشت شده بود که محتملاً خطای هنگام ماشین نویسی است.

• سرکار خانم نوریّه جلال زاده که موفق شده‌اند در سال ۲۰۱۰ به اتفاق همسرشان جناب جلال جلال زاده برای سفری تشویقی و تبلیغی به مدت شش ماه به شهر "ناکورا" Nakura در چهل کیلومتری نایروبی (پایتخت کنیا) بروند، ضمن مقاله‌ای شرح موفقیت‌های خود را مرقوم داشته‌اند. در ضمن شرح سفر خود به نیازمندی برخی جوامع بهائی اشاره کرده‌اند که از جمله احتیاج به چراغ‌های آفتابی برای دهاتی است که از داشتن برق محرومند. همچنین برای جوانان که غالباً برای جلسات و کلاس‌های امری فاصله‌های دور را پیاده طی می‌کنند، نیاز به دوچرخه است که قیمت هریک حدود ۶۰ دلار است.

• مقاله‌ای از استاد ارجمند دکتر پرویز قدیریان است (از مونترئال) به دست ما رسیده که در آن راجع به خواص موز به تفصیل سخن رفته از جمله: «موز یکی از میوه‌هایی است که در سلامت و بهزیستی قلب و عروق مؤثر است زیرا یک موز متوسط حاوی ۴۷۰ میلی گرم پتاسیوم است که سبب تقلیل فشارخون شده و در نهایت

از بروز سسکته‌های قلبی و مغزی جلوگیری می‌کند. موز حاوی مقدار قابل توجهی کلسیم است که در استحکام استخوان‌های بدن نقش دارد ولی مقدار زیادی پروبیوتیک که دارد هم در هضم غذا در روده کمک می‌کند و هم موجب هضم و جذب کلسیم در بدن می‌شود».

کنفرانس سالانه ادب و هنر در لندن

• پانزدهمین کنفرانس سالانه انجمن ادب و هنر ایران در لندن که به موضوع نوآوری (تجدد) و دیانت بهائی اختصاص داشت، در روزهای ۲۶-۳۱ دسامبر در منطقه واتفورد انگلستان تشکیل شد و مورد استقبال بی سابقه دوستان در سراسر جهان قرار گرفت. جمع شماره شرکت‌کنندگان به ۶۵۰ نفر رسید که از سی کشور در این دوره شرکت کرده بودند. به موازات سخنرانی‌ها به فارسی در همان موضوعات نطق‌هایی به زبان انگلیسی در سالن مجاور ترتیب داده شده بود که در آن عده قابل ملاحظه‌ای از جوانان هم حضور می‌یافتند. این دوره هم مهمانان سخنران غیر بهائی داشتند و هم به مناسبت موضوعات جمعی از خارج در جلسات حضور می‌یافتند. جلسات شب به شعرخوانی، موسیقی، نمایش مخصوص بود و چند موسیقی‌دان غیر بهائی نیز در برنامه شرکت داشتند.

عده‌ای از سخنرانی‌ها در حول و حوش موضوع امری ترتیب یافته بود مانند اندیشه نوآوری در آثار بهائی، اندیشه نوآوری در آثار حضرت باب، سفرهای حضرت عبدالبهاء به غرب، تجدد و صلح و جنگ از دیدگاه بهائی، مروری

بر پیام‌های اخیر مرکز جهانی بهائی خطاب به احبّای ستمدیده ایران، اهمّیت نقش زنان در جامعه بآبی - بهائی، خدمات لورا بارنی در یفوس در جامعه بهائی و در سازمان ملل متحد، نقش بهائیان در پیشرفت بهداشت و تندرستی در ایران و بالاخره طاهره قرّة العین پیشگام تجدد.

عده‌ای از کنفرانس‌ها نیز به موضوعات عمومی فرهنگی مربوط می‌شد نظیر تماس تمدن غرب و فرهنگ‌های شرق، نقد تمدن غرب در آثار متفکرین باختر، حضور ایران در جهان اسلام، منطق الطیر عطار نیشابوری، مفاهیم و ابعاد نوآوری، سهم شاعران بهائی در ادبیات منظوم ایران و با توجه به اوضاع کنونی سخنرانی دیگری هم به علل مخالفت با دیانت و جامعه بهائی زیر عنوان "معمای بهائیت" ارائه شد. از جمله برنامه‌های این دوره که مورد توجه حاضران قرار گرفت، جلسات میزگرد در ساعات آخر هر روز بود که اجازه می‌داد سؤالات مستمعان مطرح و پاسخ ناطقان شنیده شود. دو نطق ناطقان مهمان در مورد بهائیان و شرکت در بحث‌های ملی و مسئولیت شهروندی مورد مذاکره پرشوری در جلسات میزگرد واقع شد و معلوم شد که اطلاع انجمن‌های فعال در زمینه حقوق بشر از فعالیت‌هایی که خود بهائیان بدون مشارکت در جریان‌ات حزبی برای دفاع از حقوق بهائیان مظلوم انجام می‌دهند ضرورت خاص دارد.

خوشبختانه عده قابل ملاحظه‌ای از دوستان از ممالک عربی در این اجتماع شرکت داشتند و

به رسم همه ساله نوجوانان و کودکان کلاس‌های خود را داشتند و به همت چند تن از عزیزان مقدمات الفبا به عده‌ای از آنان که با خط فارسی به علت سکونت در خارج آشنایی نداشتند، تعلیم شد و در روز آخر برنامه‌ای توسط آنان به اجرا درآمد.

یکی از مهمانان نطق جالب توجهی در دو جلسه درباره سینمای ایران و رابطه آن با شعر فارسی کرد و یک تأثیریک ساعته به زبان انگلیسی زیر عنوان لیدی بلامفیلد درباره سفر حضرت عبدالبهاء به غرب به کمال جذابیت اجرا شد. دوستان از غذاهای ایرانی که به همت دو تن از دوستان ساکن انگلستان تعبیه شده بود لذت بسیار بردند.

در اولین روز کنفرانس مجلس یادبودی برای ویولت خانم نخجوانی برگزار شد و ادعیه برای ارتقاء آن روح پرفتوح در ملکوت الهی تقدیم گردید. در طول کنفرانس خبر صعود محقق ارجمند جناب دکتر داریوش معانی در اتریش به سمع دوستان رسید که البته موجب نهایت تأسف و تأثر شد و خدمات ایشان در شناساندن عرفان بهائی و تألیف کتبی چون *کنز اسرار* در همان زمینه به یاد همگان آمد.

خوشبختانه امسال هم چون سنوات قبل کتب متعدد تازه‌ای به زبان فارسی تألیف و نشر شده که یکی از دوستان مقیم انگلستان به معرفی اجمالی آنها همت کردند. محفل مقدس ملی انگلستان نماینده‌ای حاضر در همه جلسات انجمن داشت و از همان آغاز پشتیبانی خود را از این فعالیت بهائی اعلام نمود. ■

دنباله معرفی کتب
نشر
دیندوب
شده است
که فهمیدن
ماکن و
دارد.
بر
قصیده سر
گرم جو
شده و در
حال می
(اندکس =
آید خانی
برای مؤلف

کتاب: بش
کتاب: به
"کتاب به"

پیام بهائی
نشریه ماهانه محفل روحانی ملی
فرانسه برای بهائیان
*

سال سی و چهارم، شماره دوم
شماره پیاپی ۳۸۷
ماه‌های سلطان - ملک ۱۶۸ بدیع
بهمن - اسفند ۱۳۹۰
*

نشانی هیأت تحریریه برای ارسال
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 511
1211 Genève 12, Switzerland
*

نشانی برای ارسال حق اشتراک، نامه‌های
مربوط به اشتراک و تغییرنشانی
Payám-i-Bahá'í
B. P. 9
06240 Beausoleil, France
Fax: 33-493-784418

حق اشتراک سالانه برای کشورهای اروپایی ۵۰ یورو، و
برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل آن به سایر
ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:

۱- توسط نمایندگان ما ۲- با حواله پستی ۳- چک
بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در وجه
پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک دلاری به

PAYAM'I BAHÁ'Í

P.O. BOX 62

LAKE ZURICH, IL. 60047 - 9998

۵- با کارت اعتباری Visa به یورو ۶- مستقیماً توسط
بانک خودتان به شماره حساب زیر با ارسال رسید و نام
خود به نشانی ما:

Payám-i-Bahá'í

IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30

Adresse Swift (BIC): SOGEFRPP

Bank Société Générale

8 Ave. Jean Médicin

06000 Nice, France

کلیه اشتراک‌ها در اول هر سال میلادی
تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í

Publié par l'Assemblée spirituelle
Nationale des Bahá'ís de France

دنباله معرفی کتاب از صفحه ۵۷

کتاب **بشرویه زادگاه باب‌الباب**، مثل همه انتشارات بنیاد فرهنگی - هنری "نحل" پاکیزه و دلپسند و با سلیقه‌ای تحسین‌انگیز تنظیم و چاپ شده است. لغزش‌های تایپی اندک و چنان است که فهمیدن مطلب را مختل نمی‌کند. ۴۰ تصویر از اماکن و اشخاص تاریخی که برخی از آنها تازگی دارد، بر نفاست کتاب افزوده است و شعر قصیده‌سرای توانا - منوچهر حجازی - که با صدای گرم جوانی از دیار عاشقان و سلحشوران خوانده شده و در CD همراه کتاب است، شنیدنش شور و حال می‌دهد. جای فهرستی از نام‌های خاص (اندکس = نمایه) که خواننده کتاب را بسیار به کار آید خالی است. با امید و آرزوی موفقیت روزافزون برای مؤلف و ناشر کتاب. ■



کتاب: **بشرویه، زادگاه مسلا حسین باب‌الباب** و
کتاب: **بهائیان ایران** را می‌توانید از کتابفروشی
"کتاب بهائی" به آدرس زیر تهیه فرمایید:

www.ketabebahai.com

✽ کنفرانس انجمن معارف بهائی و مطالعات ایرانی در آلمان ✽

حضرت عبدالبهاء - تجدّد و تمدّن (۱۹۱۰-۱۹۲۱)

۲۴-۲۹ می ۲۰۱۲، تامباخ - آلمان



سخنرانان: فرح دوستدار، شاپور راسخ، وحید رأفتی، نادر سعیدی، مینو فؤادی و فریدون وهمن

هنرمندان: منوچهر وهمن، سهراب میثاقیان و دیگر هنرمندان

موضوعات مورد مطالعه:

تحولات عالم در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۲۱؛ امر بهائی در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۲۱؛ حضرت عبدالبهاء و ایران؛ بهائیان و انقلاب مشروطیت؛ الواح نقشه تبلیغی؛ تذکرة الوفا؛ کودکان و جوانان در آثار حضرت عبدالبهاء؛ لوح فورل؛ جنگ و تجدّد؛ اماء الرحمان در آثار حضرت عبدالبهاء؛ الواح صلح لاهه و هفت شمع وحدت؛ خطابات حضرت عبدالبهاء

یکشنبه بعد از ظهر گردش دستجمعی به یکی از شهرهای اطراف

از دوستان عزیز تقاضا داریم برای نام‌نویسی تا تاریخ ۳۰ آوریل ۲۰۱۲ از فرم‌های اینترنتی www.tambach.org استفاده نموده و یا با هماهنگی تلفنی: ۸۳۶۳۳-۲۲۰۴-۴۹ تماس حاصل نمایید.

اطاق‌ها به ترتیب زمان درخواست و پرداخت هزینه رزرو می‌شود.

برای رزرو تاکسی لطفاً با آقای نعیمی تلفن ۹۴۳۹۰۹-۶۱۰۳-۴۹ و یا تلفن همراه ۶۱۳۹۳۹۹-۱۷۲-۴۹ و یا Email: naimi@t-online.de تماس حاصل فرمائید.

هزینه شرکت در کنفرانس برای تمام دوره ۳۵ یورو می‌باشد که در محل کنفرانس جمع‌آوری خواهد شد.

Tambach Seminar Center

99897 Tambach-Dietharz, Germany

Roedichenstr 34

Telefon: +49 (0)36252 36300

Fax +49 (0)36252 46902

Email: info@tambach.de

internet: www.tambach.org

هزینه ۵ شب اقامت در هتل و غذا:

طاق یک‌نفره ۲۹۰ یورو

طاق دونفره ۲۴۰ یورو

طاق سه نفره برای دانشجویان ۱۸۰ یورو

کودکان ۶-۱۲ سال ۱۳۰ یورو